

موج اعتراض و مبارزه در شهر های ایران!

«از مبارزات مردم میهنمان پشتیبانی کنیم!»

ترور دکتر شاپور بختیار توسط رژیم اسلامی را محکوم میکنیم!

شکست کودتا و پیروزی دموکراسی و مردم شوروی. | تحولات شوروی تا کجا پیش خواهد رفت؟
 | رهنمود های بانک جهانی برای اقتصاد ایران. | نظمی نوین در خاور میانه؟ | مارکس و مساوات.
 | مصاحبه با خسرو شاکری (قسمت دوم). | جمهوری اسلامی و آغاز مرحله سوم یا جنگ سرنوشت.

۱۲۰ ریال

شهریور و مهر ۱۳۷۰



تحولات شوروی تا کجا پیش خواهد رفت؟

موج اعتراض و مبارزه در شهر های ایران

هم میهنان آزادیخواهان!

در یکماهه اخیر، تهران، تبریز، اصفهان، کرمانشاه، زنجان، شیراز و چند شهر شمال کشور از جمله آمل و ساری صحنه بروز نارضایتی ها، اعتراضات و تظاهرات مردمی، راهپیمائی ها، اجتماعات اعتراضی و درگیریهای شدید مردم با ماموران و عوامل سرکوب رژیم اسلامی بوده اند.

در تهران، توده مردم زحمتکش و کم درآمد، زنان و جوانان در چندین منطقه دست به اعتراض و تظاهرات گسترده علیه افزایش نرخ بلیط اتوبوس های شرکت واحد زدند و در برابر حمله پاسداران و کمیته چی های رژیم ایستادگی کردند.

در تبریز، مردم در اعتراض به گرانی و تورم سرسام آور و با بیرون آوردن جیب های خالی خود دست به راهپیمائی اعتراضی آرام زدند.

در اصفهان، بیحرمتی و هتاکی ماموران کمیته نسبت به زنان، اعتراض و تظاهرات خشم آلود مردم را برانگیخت. بدنبال گسترش دامنه نارضایتی ها و در فضای ناآرام شهر، رژیم اسلامی نوعی حالت حکومت نظامی غیررسمی در اصفهان برقرار کرده است.

در زنجان ماموران شهرداری بهمراه نیروهای مسلح کمیته که قصد تخریب آکوئک ها و سرپنجهای تهیدستان منطقه زورآباد را داشتند با اعتراض و مقاومت زنان و مردانی روبرو شدند که درسخت ترین شرایط زندگی از ماوا و سرپناه خود و فرزندانشان دفاع میکردند.

در حمله شدید و بیرحمانه ماموران کمیته به تهیدستان زورآباد زنجان چندین نفر به ضرب گلوله کشته شدند.

در شیراز، کرمانشاه، آمل، ساری و قائم شهر نیز حرکات اعتراضی، اجتماعات و تظاهرات ضد دولتی صورت گرفته است.

حرکات اعتراضی و درگیریهای مردم با عوامل کمیته وسپاه، با حمله به ماشین های دولتی، در مواردی تخریب بانکها، بستن مغازه ها و اعتصاب ها همراه بوده است. همزمان با این اعتراضات و ناآرامی

های مردمی به وقوع چندین مورد آتش سوزی در بازار تهران نیز باید اشاره کرد. این آتش سوزیها اساسا ناشی از درگیری باندها و جناحهای درونی رژیم بوده است.

هم میهنان آزاده!

موج اعتراضات مردم شهرهای مختلف ایران در یکماهه اخیر واکنش طبیعی و بحق مردم ایران است علیه:

بار سنگین گرانی و تورم، بیکاری، فساد اداری، ارتشاء، افزایش تحمل ناپذیر فاصله دارا و نندار، چپاول مردم و ثروتهای کشور توسط رژیم و وابستگانش، علیه سرکوب مداوم آزادیها و ابتدائی ترین حقوق انسانی، نقض خشن حقوق بشر، لگدمال کردن حقوق و حیثیت و شأن و شرف زنان و رها کردن جوانان در ورطه بیکاری و نومیدی و بی چشم اندازی.

دولت رفسنجانی علیرغم تمام وعده و وعیدها، هیچیک از مشکلات مردم و کشور را حل نکرده است.

رژیم جمهوری اسلامی بعنوان مسبب اوضاع نابسامان کشور، در برابر نارضایتی و اعتراضات مردم از یکسو به سرکوب و بکارگیری اسلحه و زور متوسل میشود و از سوی دیگر به فریب و فریبکاری دست میزند.

در شرایط گسترش نارضایتی های مردم و تشدید کشمکش ها و جنگ قدرت باندها و جناحهای درون رژیم و در حالیکه جناحهای رقیب، خود را برای یک جنگ قدرت شدید در انتخابات آتی مجلس اسلامی آماده می کنند، جناح رقیب رفسنجانی تلاش خواهد کرد که از اعتراضات و مطالبات بحق مردم برای تضعیف رقیب و بسود خود بهره جوید.

اما مردم بجان آمده ای که در این ۱۳ ساله حکومت اسلامی شاهد جدال این گرگان و سگان بوده اند، به هیچیک از این جناحها نه اعتماد دارند و نه مجال سوء استفاده به آنان میدهند.

هم میهنان خارج از کشور!

از حرکات اعتراضی و مبارزات مردم ایران علیه حکومت اسلامی، علیه گرانی و بیکاری و علیه استبداد و خفقان پشتیبانی کنیم! اخبار این اعتراضات و مبارزات را هر

چه گسترده تر بگوش سایر ایرانیان برسانیم. اخبار این اعتراضات را برای نشریات خبری و سیاسی ایرانی در خارج از کشور ارسال داریم!

اخبار و اطلاعات مشخص خود از این وقایع را در اختیار فرستنده های رادیویی که در شهرها و کشورهای مختلف برنامه فارسی پخش می کنند، قرار دهیم!

رادیوها، خبرگزاریها، نشریات و مطبوعات بین المللی را در جریان خبرها قرار دهیم و برای انعکاس گسترده تر اخبار مبارزات مردم ایران از این کانالها تلاش کنیم!

اقدامات سرکوبگرانه رژیم اسلامی را در افکار عمومی جهانیان و نزد احزاب سیاسی، سندیکاها، کارگری و محافل و انجمن های دموکراتیک، و نزد نهادهای مدافع حقوق بشر، افشاء کنیم و افکار عمومی را به حمایت از خواسته ها و مطالبات مردم ایران جلب کنیم.

جلب افکار عمومی در حمایت از اعتراضات مردم ایران در عین حال مانعی برای دولت ها و دولتمردان کشورهای غربی است که برای برقراری رابطه با رژیم اسلامی بر نقض حقوق بشر توسط این رژیم چشم می پوشند و منافع مردم ما را قربانی مطامع اقتصادی و سیاسی خود می کنند. نیروهای چپ و دموکراتیک ایرانی و محافل و مجامع ایرانی مدافع حقوق بشر، ضروریست با تاکید بر سازگاری بنیادین این رژیم با دموکراسی و با ابتدائی ترین موازین حقوق بشر و آزادیهای دموکراتیک، تلاش ها و کوشش های خود در دفاع از دموکراسی و آزادی و استقلال ایران را گسترده و هماهنگ سازند.

باشد که در تداوم و گسترش مبارزات دموکراتیک و آزادیخواهانه مردم ایران، بساط این رژیم قرون وسطایی برچیده شود و خورشید دموکراسی، پیشرفت و سعادت بر بام ایران بدهد!

شکست کودتا و پیروزی دموکراسی و مردم شوروی

سازمان فدائیان خلق ایران، خود را صمیمانه در شادی و پیروزی دموکراسی و مردم و نیروهای دموکراتیک شوروی بر کودتاگران و نیروهای محافظه کار و ارتجاعی سهیم می داند و امیدوار است که اینک با درس گیری از تجربه تلخ کودتا، روشهای مماشات طلبانه و سازش و تمکین نسبت به نیروهای محافظه کار و ارتجاعی کنار گذاشته شود و با تکیه بر مردم و تامین

مشارکت گسترده تر آنان و نیروهای دموکراتیک در تعیین سرنوشت جامعه، راه تحولات دموکراتیک، پیشرفت و سعادت مردم شوروی هموارتر گردد.

سازمان فدائیان خلق ایران
۳۱ مرداد ماه ۱۳۷۰-۲۲ اوت ۱۹۹۱

شکست عملی و تسلیم کودتاگران، نتیجه ثانوی و محتوم شکست اخلاقی-سیاسی سنگین آنان در برابر «نه» قاطعانه مردم است.

سازمان فدائیان خلق ایران، با اعتقاد و احترام به اصل مرجعیت مردم و اراده و آرای آزاد آنان، توسل به شیوه های پوسیده توطئه کودتا و بکارگیری زور برای تحمیل سیستم قیومیت بر مردم را تحت هر عنوان قاطعانه مردود و محکوم میدانند.

ما در عین حال و بر پایه همان اعتقاد و احترام به اصل مرجعیت مردم و اراده و آرای آزاد آنان، تصمیمات فردی و صدور فرمان دایر بر ممنوعیت یا انحلال حزب کمونیست اتحاد شوروی را اقدامی فردی و غیر دموکراتیک میدانیم. این حق دموکراتیک خود اعضای هر حزب و مردم شوروی است که با پذیرش یا عدم پذیرش عملی این یا آن حزب موجودیت و سرنوشت احزاب و نهادهای سیاسی را رقم زنند.

مردم سراسر جهان که با بیم و امید، تماما چشم به مسکو دوخته بودند، شادمانه شاهد شکست کودتا و پیروزی دموکراسی و مردم شوروی شدند.

کودتاگرانی که قصد داشتند با توسل به زور و تهدید و ارباب، روند تحولات دموکراتیک جامعه را متوقف کنند و بار دیگر با تحمیل سیستم بوروکراتیک حزبی-دولتی، اراده و آرای آزاد مردم را لگدمال کنند، در نتیجه ایستادگی و مخالفت قاطعانه میلیونها زن و مرد در سراسر شوروی، مخالفت و مبارزه آگاهانه و شجاعانه نیروهای دموکراتیک، و شکاف و نودستگی در دستگاه دولتی و نظامی، طعم تلخ شکست سنگین اخلاقی-سیاسی را از همان آغاز کودتا چشیدند.

مخالفت افکار عمومی، کشورها و دولت های جهان با کودتا، ضربه سنگینی بر کودتاگران و عامل مؤثری در تقویت مقاومت و مبارزه مردم شوروی بود.

ترور دکتر شاپور بختیار توسط رژیم اسلامی را محکوم می کنیم

اپوزیسیون می باشد، نیست. دولت اطیش نیز با آزاد کردن قاتلان دکتر عبدالرحمان قاسملو نشان داد که از نظر این دولت ها آنجا که پای منافع اقتصادی در میان باشد، حقوق بشر محکوم به پایمال شدن است.

بدون تردید اگر کشورهای اروپائی بویژه فرانسه تاکنون سیاست قاطعی در برابر اقدامات تروریستی رژیم اسلامی در پیش گرفته بودند، مخالفان گستاخی نمی کرد. ما در همه این ترورها از جمله آخرین آن یعنی ترور دکتر شاپور بختیار دست جنایتکار رژیم اسلامی را که در دستهای حکومت اروپائی به گرمی فشرده می شود، مشاهده می کنیم.

سازمان فدائیان خلق ایران
۱۸ مرداد ماه ۱۳۷۰-۹ اوت ۱۹۹۱



رژیم جمهوری اسلامی در ادامه ترور چهره ها و شخصیت های سیاسی مخالف رژیم اسلامی، سرانجام توانست طی یک توطئه ناجوانمردانه دکتر شاپور بختیار، و منشی وی را ترور کنند.

پیش از این جنایت، دولت فرانسوا میتران انیس نقاش تروریستی که قبلا کوشیده بود بختیار را بقتل برساند، آزاد کرده بود. دولت فرانسه پیش از آزادی انیس نقاش نیز وحید گرجی سردسته تروریستهای ایرانی که هدایت کننده بسیاری از اقدامات تروریستی در پاریس شناخته شده بود آزاد کرده بود.

سیاست اغماض در برابر اقدامات تروریستی رژیم اسلامی منحصر به فرانسه که مرکز بسیاری از رهبران و چهره های شناخته شده

جمهوری اسلامی و آغاز مرحله سوم یا جنگ سرنوشت

علی اصغر حاج سید جوادی

کلیه نهادهای اجرائی و تضمینی و قضائی و سیاسی و نظامی و اقتصادی و فرهنگی کشوراعم از وزارتخانه ها و مؤسسات سنتی و بنیادهایی که پس از انقلاب در بخش های عمومی و خصوصی ایجاد شده بودند بطور مستقیم به مرکز قدرت متصل بودند و اما خود بدون رابطه سلسله مراتب در عرض هم قرار داشتند و بطور نسبی هیچک از این بنیادها عملاً تابع مراکز مافوق و مقید به اطاعت از دستورها و تصمیم های مقاماتی بالاتر از خود از نظر سلسله مراتب نبودند. مخصوصاً این شیوه خودمختاری و پراکندگی و فقدان سلسله مراتب در دوران نخست وزیری طولانی موسوی مشخص تر میشود. اگر به نامه شکوایه موسوی نخست وزیر به خامنه ای (که در آن دوران رئیس جمهور بود) توجه کنیم که چگونه از نداشتن اختیارات وی خبری صرف از امور مملکت و بیاتکلیفی در هیئت وزرا شکایت می کند با وضوح بیشتری میتوانیم با کیفیت فلاکت بار ساختار اداری و سیاسی نظام جمهوری اسلامی در آن دوران آشنا شویم. در این دوران که با دوره جنگ عراق و ایران همراه است فساد مالی و اقتصادی و گسیختگی نظام اداری و آهنگ رشد تورم و کاهش سراسری تولید در بخش صنعتی و کشاورزی و افزایش شدید حجم حقوق بگیران خزانه دولت و خودسری و دخالت های خشونت بار نهادهای سرکوب اسلامی به سیر صعودی می افتد. *

دولت در واقع نه مرکز تصمیم گیری بود و نه قدرتی در مراحل اجرائی داشت؛ بعد از مرگ خمینی مرحله دوم حکومت ولایت فقیه و جمهوری اسلامی آغاز شد. در این مرحله موتور و قدرت محرکه اصلی ولایت مطلقه فقیه از کار افتاده بود. مرکز فرماندهی و مقامی که تابعیت مطلق همه بنیادهای جمهوری اسلامی را درید قدرت خود داشت و در پهنه آشوب خیز همه رقابت ها و تضادها و کارشکنی های داخلی نظام، در حکم داور نهائی و غیر قابل استیفاف ز میان رفته بود؛ پس از خمینی نظامی بر جای مانده بود که همه مقامات بالای رژیم از نظر قدرت تصمیم گیری و اجرائی در

اساسی جمهوری اسلامی برای رهبر و ولی فقیه و امام امت نیز حدود و تکالیفی وضع شده بود اما آقای خمینی عملاً با صدور فرمانها و فتواها خود اولین کسی بود که محدوده اختیارات خود را زیر پا گذاشت و عملاً قدرت اجرائی و تقنینی و قضائی خود را مافوق همان اصولی که مریدان او در مجلس خبرگان به عنوان قانون اساسی جمهوری اسلامی وضع کرده بودند قرار داد. بطور خلاصه در زیر چتر این قدرت نامحدود و مطلق العنان سازمانها و بنیادهایی بوجود آمد که آنها نیز در حوزه کار خود به تبع رهبر و تئوری ولایت مطلقه فقیه از قیود رایج سلسله مراتب در نظام اداری و اقتصادی و اجتماعی حکومت قارخ و یا بقول خودشان مرفوع الید شدند. اما بند ناف این خود مختاری های عنان گسیخته با همه آزادیها در عملکرد دولتی و امور عمومی و خصوصی ملک و ملت به قدرتفاشقه و مطلقه امام امت بسته بود. این قدرتفاشقه و مطلقه درغیبت هر گونه تدبیر و تأمل در کار مملکت داری چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، خود موتور و عامل محرکه و وسیله توجیه خود مختاری سازمانها شده بود. و به تعبیری دیگر امام امت در چهار نیواری جماران عاری از هر گونه تجربه سیاسی و آگاهی اجتماعی و آشنائی به مسائل و مشکلات بنیادی جامعه خود به صورت آلت فعل گروههای فرصت طلب و جاه طلب و متعصب در آمده بود.

در این کاریکاتور جمهوری، قانون نه فقط بوسیله ای برای توجیه تجاوز و خشونت و استبداد تبدیل شده بود بلکه نفس اعمال زور و تجاوز به حقوق مردم و تحمیل تعصبات خرافی با وحشیانه ترین شیوه به زنان ایرانی در حکم قانون همگانی و هنجار عمومی جمهوری اسلامی درآمده بود.

با مرگ خمینی مرحله نخست حکومت ولایت مطلقه فقیه به پایان رسید؛ در نخستین مرحله یعنی از سقوط سلطنت استبداد خودکامه خانواده پهلوی و انقلاب ۱۳۵۷ وضع کلی و شکل عمومی ساختار سیاسی نظام جمهوری اسلامی را میتوان چنین تصویر کرد که نقطه مرکزی قدرت در بالای هرم خمینی قرار میگردد و در زیر

وزگار خمینی از آنجا تیره شد که شیوه های مربوط به جنگ قدرت را با فلسفه سیاسی قدرت درنیافت زیرا در این زمینه سخت جاهل بود. فردوسی هم براین نکته به ظرافت تکیه می کند که در روز ننگ و نبرد از بدها نباید پرهیز کرد و او همهمی جنگ را باخرد برای جنگاروان در میدان نبرد تجویز نمیکند و درآمیختن ناگهانی پهل، ان با نره شیر:

خرد را و دین را رمی دیگر است
سخن های نیکوبه پند اندراست.

اما تراژدی خمینی و آخوندهایی که در رکاب او بودند فقدان کامل تشخیص آنها در شناسائی هدف و وسیله بود. تسلط قدرت برای آنها هدف بود؛ آنها حکومت را نصب کردند برای اینکه آنرا در خدمت قدرت قرار دهند؛ اما در حقیقت قدرت باید به خدمت حکومت گمارده شود. خمینی و پادریکابان او خیال میکردند با تسلط بر قدرت حکومت را نیز به چنگ خود در میآورند. آری حکومت و کار ملک و مملکت احتیاج به قدرت دارد؛ اما به قول حافظ رند عالم سوز را با مصلحت بینی چکار، کارملکست آنکه تدبیر و تأمل بایدش. اثر از کار ملک و ملت تدبیر و تأمل را برداریم از قدرت چیزی جز چوب و چماق و گلوله و اعدام و شکنجه و اختناق و در نتیجه فساد و فقر و تباهی مادی و معنوی و ورشکستگی و درماندگی اقتصادی و اجتماعی باقی نمی ماند.

خمینی حتی برای فلسفه سیاسی خود که ولایت مطلقه فقیه بر امت بود نیز برنامه عملی و تدبیر و تأملی از پیش ساخته و پرداخته نداشت. در تئوری ولایت مطلقه فقیه یعنی جایی که ولی و امام امت خود یک تنه هم مجری و هم قاضی است دیگر نیازی به مجلس شورا و انتخاب وکیل و تشکیل دولت و تدوین قانون اساسی وجود ندارد. و بهمین جهت در تنگنای مملکت داری از جمهوری اسلامی الگوی در هم ریخته و بی اساسی از بنیادهای غربی و سازمانهای خلق الساعه اسلامی ملهم از تئوری ولایت فقیه بوجود آمد. نمونه ای از صدها تناقض و تضاد آشکار در ساختار جمهوری اسلامی را نکر میکنیم؛ در حالی که در قانون

وسایل ضروری زندگی و گرسنگی مزمن هر روز عمیقتر می گردد و با توجه به شرایط بین المللی و تحولات جهانی و ناتوانی روزافزون نظام جمهوری اسلامی در حل مسائل و مشکلات بنیادی مملکت جنگ و کشمکش بر سر قدرت بین آخرین بازماندگان ولایت مطلقه فقیه خمینی امری اجتناب ناپذیر است. همه آثار و ظواهر سیاسی و حوادث جاری در کشور ثابت می کند که این جنگ با نزدیک شدن تاریخ انتخابات مجلس شورای اسلامی شدیدتر و خونبارتر می شود. اگر هیچ واقعه غیر منتظره ای تا اربیبهشت ماه ۱۳۷۱ اتفاق نیفتد؛ منطق درونی واقعیت حکم می کند که عناصر افراطی و بظاهر متکی به اسلام راستین و مخالف هر نوع خروج نظام جمهوری از مدار بسته مطلقه استبداد خونگامه به بهانه مخالفت با آمریکا و فساد تمدن غربی و حفظ کیان اسلام که دارای اکثریت هم در مجلس هستند صحنه سیاسی را حداقل در کرسی های مجلس به نفع رفسنجانی از دست بدهند. در این مسئله هیچ تردیدی وجود ندارد که هیچیک از بنو گروه باصطلاح معتدل و افراطی به آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و حکومت قانون و حاکمیت مردم اعتقاد ندارند.

تقسیم بندی مواضع سیاسی و خطابه های مسلکی و مذهبی آنها از زاویه پایگاههای طبقاتی و نزدیکی و دوری آنها از اکثریت مردم گرسنه و ستمدیده ایران امری موهوم و پنداری باطل است.

آنچه در فرایند عملکرد رژیم های سیاسی قابل توجه است شیوه برخورد آنها با مسائل اساسی جامعه است.

رژیم جمهوری اسلامی پس از نوازده سال حکومت بلامنازع همراه با وحشیانه ترین شیوه های تجاوز و فساد و غارت، تخریب مسیر فرسودگی قدرت و توان ساختاری حکومت کردن است.

دور نمای گذشته رژیم جمهوری حاکمی از تسلط گروههایی بر قدرت است که همه آنها از روز نخست هدفی جز رسیدن به قدرت بلامنازع در زیر چتر تئوری ساختگی و کاذب ولایت فقیه و اسلام ناب محمدی نداشتند. دست های همه آنها بخون صدها هزار انسان بیگناه ایرانی آلوده و جیب های همه آنها از غارت صدها میلیارد دلار ثروتهای ملی و خصوصی ایران پر است؛ در این دورنمای گذشته اولین عکس العمل آنها بطور طبیعی حذف همه افراد و گروههایی بود که به هر عنوان با استبداد و حکومت مطلقه آنها مخالف بودند؛ آنها قدم به قدم و به نسبت دوری و نزدیکی

کرد.

پس از آنکه خمینی بخاطر شکست در جنگ با صدام حسین به اقرار خود جام زهر را نوشید و به آتش بس رضایت داد و مخصوصا بعد از مرگ او عامل استفاده از سیاست خارجی در تئوری ولایت فقیه و سیاست عمومی سران جمهوری اسلامی به حداقل رسید؛ ورشکستگی اقتصادی و تورم روزافزون و گسترش فساد مالی در داخل سازمانهای جمهوری و رشد سریع جمعیت به نرخ رقمی نزدیک به چهار درصد در سال و گسترش بیکاری و فقر عمومی و کاهش قیمت نفت در بازارهای بین المللی و کاهش ذخایر ارزی ایران و فقدان تولید در بخش صنعتی و کشاورزی و احتیاج روزافزون رژیم به بازارهای خارجی و واردات مواد ضروری رژیم جمهوری اسلامی را از هر سو به تنگنا انداخت و شبح ضرورت استقراض از بازار سرمایه های خارجی هر روز در صحنه اقتصاد ورشکسته ایران واضحتتر و بزرگتر شد. ایجاد رابطه اقتصادی با خارج و استفاده از وامهای بین المللی و انعقاد قرارداد برای احیای صنایع نفتی و پتروشیمی و ترمیم خرابی های جنگ در اسکله های لریائی و بنادر نفتی و استفاده از وامهای درازمدت با بهره های کمتر نیاز رژیم جمهوری اسلامی را به تعدیل روش های خشونت آمیز خود چه در مناسبات بین المللی و چه در سیاست های داخلی تشدید کرد.

طبیعی است که در مرحله دوم حیات جمهوری اسلامی یعنی بعد از مرگ خمینی گامهای نخستین رفسنجانی برای ایجاد یک نوع تعادل در شیوه های رایج حاکم بر دولت و جامعه کافی برای ایجاد ترک در زمینه امورات اقتصادی و جلب اعتماد دول خارج و سرمایه داران بین المللی و کارشناسان غربی نبود. زیرا هنوز مدعیان قدرت در مجلس شورای اسلامی اکثریت دارند و هنوز گروههای فشار و سرکوب که سالها از کیسه فتوت جمهوری اسلامی در تجاوز به حقوق مردم و غارت اموال عمومی و خصوصی و خود مختاری کامل در سازمانهای دولتی و خصوصی تغذیه شده اند حاضر به ترک صحنه قدرت برای همیشه و چشم پوشی از امتیازات و درآمدها و نفوذ خود در جامعه و در داخل قدرت نیستند.

اما با توجه به اینکه با ادامه این وضع آهنگ فساد مالی و تجاوز به درآمدهای ملی و افزایش سرسام آور ثروت در دست گروههای معنود حاکم و شرکای آنها هر روز سریعتر می شود و در مقابل گسترش فقر عمومی و گرانی طاقت سوز مردم و نارضایتی عمومی و کمبود

عرض هم قرار داشتند؛ در حوزه قدرت بلامنازع خمینی اختلافات و تضادها و رقابت ها در داخل هرم قدرت مجال درگیری و مبارزه برای کسب بیشتر قدرت و خالت در حوزه اختیارات یکدیگر را نداشتند. بعد از مرگ خمینی رقابت ها و تضادهای داخلی برای تصاحب قدرت بالا گرفت. اما سران رژیم که همه از مردم بریده بودند و هیچیک از آنها در مقام رهبری و جلب احترام؛ تابعیت اجباری دیگران را نداشتند به ناچار بر سر تقسیم ارثیه قدرت و در درجه اول حفظ نظام جمهوری اسلامی به رهبری و هدایت رفسنجانی که در هشیاری سیاسی و شیوه های بازی ماکیاویستی دستی فراتر از دیگران داشت به مصالحه و سازش نشستند. در داخل قدرت و در حوزه رهبری هیچ فردی همسنگ و همتراز خمینی نبود اما آخوندها نمی توانستند به این دلیل تئوری ولایت مطلقه فقیه را از ساختار نظام جمهوری اسلامی حذف کنند و به این ترتیب بروهیت استبداد مطلقه مذهبی و بنیادگذار و بانی آن خط بطلانی بکشند. به این جهت بود که با خامنه ای که در مقام ریاست جمهوری بعد از خمینی دومین شخص نظام بود با ترفندهای ماهرانه رفسنجانی به عنوان رهبر امت بیعت کردند گر چه میدانستند که خامنه ای نه از نظر سیاسی و نه از نظر مراتب اجتهاد و فقاقت و نه از جهت نفوذ و اعتبار معنوی دارای هیچگونه وزنی در میان مردم و در حوزه ها و نزد مراجع نیست.

در این اقدام رفسنجانی با مهارت کامل برای اجرای نقشه های بعدی خود بر سر اختلافات و رقابت های داخل قدرت سرپوش گذاشت و صحنه ای شبیه دوستان کاردینال ریشیلیو و لوتی پانزدهم تعبیه کرد. و از آن پس به مهمترین ترفند سیاسی خود پرداخت و با ایجاد تغییرات تازه در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم بر اختیارات مقام رهبری که مالا به نفع سنگینی ویژه سیاسی خود در برابر حریف های دیگر در مجلس شورا و مجلس خبرگان و شورای عالی قضائی بود پرداخت و هم دولتی آراسته بر اندام خود ساخت یعنی با حذف مقام نخست وزیری از دولت اختیارات نخست وزیر را در اختیارات رئیس جمهور ادغام کرد و خود باین ترتیب به ریاست جمهوری رسید. با ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و شورای عالی امنیت ملی فضای رقابت و کارشکنی و همزودی سیاسی را بر حریفهای خود در مجلس و در نهادهای انقلابی و مدعیانی که خود را بخاطر نزدیکی با خمینی شریک طبیعی قدرت میدانستند محدود

نقل قولهای فوق بدرستی نشان میدهد که چگونه سرمایه داری به نمکراسی درون کشور خود و دیکتاتوری در کشورهای تحت سلطه همچون انسان هوا و ماهی به آب احتیاج دارد.

برخورد رکشتگر به جنگ خلیج فارس دیگری از بیخ غیر واقعی او را به نمایش میگذارد. میگوید: «اما اینبار برخلاف همه دفعات گذشته اکثریت قریب به اتفاق اعضای سازمان ملل و هر پنج قدرت دائمی شورای امنیت بر سر بیرون رانده شدن عراق از کوریت و اتخاذ اقدامات عملی برای این منظور موافق و هماهنگ بودند و این یکی از تفاوتهای اساسی آن با همه حوادثی است که تا کنون در تاریخ سازمان ملل رخ داده بود. این تفاوت اساسی نه بر سبیل اتفاق، نه فقط به خاطر منافع اقتصادی غرب که مسلما نقش مؤثری داشته بلکه بخاطر تفاوت اساسی اوضاع و احوال بین الملی در سال ۹۰ یا سالهای گذشته بود. به همین اعتبار برخورد سازمان ملل، شورای امنیت و قدرتهای بزرگ با مسأله اشغال کوریت توسط عراق مسئولانه تر از برخوردی گذشته سازمان ملل و قدرت های بزرگ با حوادث مشابه آن بود. رکشتگر از کدام برخورد مسئولانه تر از برخوردهای گذشته صحبت میکند؟ اگر با بیرون راندن بواسطه تضادهای جهانی شوروی قطعنامه های اینچنینی را وتو میکرد این بار دنیای سوسیالیسم و سرمایه داری حکم به این امر داده و کشور عراق را به ویرانی کشیدند. در تجاوز عراق به کوریت شکی نیست ولی چرا بایستی از کشور بی دفاع عراق شروع کرد؟ آیا بهتر این نبود که شوروی با وتوی این قطعنامه به جهان سرمایه داری نشان میداد و تقم نرین جهانی میسر نخواهد شد مگر در صورت برخورد مسئولانه به مسائل جهانی نظیر خاورمیانه، آفریقای جنوبی و ...»

شوروی تحت تاثیر فشارهای سیاسی و اقتصادی و نیاز مبرم به جهان سرمایه داری به چنین سیاست معاشات گرانه رسید و بار دیگر بی توجهی خود را نسبت به حقوق خلقهای تحت ستم فرصت طلبانه نشان داد. (این خود بحث دیگری است که در چهارچوب منافع ملی و انترناسیونالیستی میگذرد). رکشتگر در بخش آخر صحبتهایش حکم بران و طهارت «شیطانهای کوچک و بزرگ» را صادر میکند و میگوید: «گوئی این کشورها همان شیطانهای بزرگ و کوچکی هستند که منشا بدبختی و عقب ماندگی و اختناق و فقر ما هستند. و تا زمانی که ما به خود نیاییم و علت عقب ماندگی هایمان را در خودمان جستجو نکنیم، تا زمانی که غرب را عامل اصلی بدبختی ما و عقب ماندگیهایمان معرفی کنیم، چون سراپا در اشتباهیم ره به هیچ جا نخواهیم برد.» به چنین برخورد ساده انگارانه و فریبده ای چگونه میتوان پاسخ گفت؟ براساتی که تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

رکشتگر در پایان نوشته به مردم درس نمکراسی و قانونیت داده و میخواهد عامل فقر و بدبختی خود را در خودمان جستجو کنیم نه در تمدن غرب. او میگوید: «چرا که اگر در ایران نمکراسی برقرار شود، اگر مردم حق تصمیم گرفتند داشته باشند، تحریکات خارجی هر قدر هم قوی باشد، منافع و ثروت های مردم ایران برای صدور تروریسم و تریبیت تروریست به هدر نخواهد رفت و اگر این نمکراسی در عراق وجود داشته باشد مردم عراق کشور خود را قربانی سیاست تجاوزکارانه اشغال کوریت نمیکند. پس به خود برگردیم و به خود و ملت خود دفاع از نمکراسی و قانونیت را یاد بدهیم نه جستجو کردن عامل فقر و بدبختی خود در تمدن غرب.»

آیا رکشتگر در خلوت از خود پرسیده چرا در ایران و عراق نمکراسی وجود ندارد؟ یا اینکه چرا مردم حق تصمیم گرفتند ندارند؟ آیا در اینجا جای پای امپریالیسم به وضوح دیده نمیشود؟ سنوالاتی که رکشتگر بایستی از خود کرده و به چراهای آن برسد. (۱) بهروز پرهام، مقدمه ای بر مباحث نمکراسی در جنبش چپ ایران، صفحه ۴۰.

(۲) همان - صفحه ۶۲

پهرام - ۲۰ خرداد ۱۳۷۰

بقیه از صفحه ۲۱

ارتجاعی و بربرمنشانه باشد. اگر رکشتگر دوتامردی در عربستان سعودی یا ایران میبود و از او خواسته میشد در چهارچوب قوانین اسلامی حکم قصاص را اجرا کند چه میکرد؟ بنا به چنین استدلالی بایستی بلادرنگ با چنین حکمی موافقت میکرد در غیر اینصورت سر پیچی از قانون و قانونیت میبود. آیا این است معنی تمدن و قانونیت که رکشتگر مطرح میکند؟ آیا رسالت کمونیستها این است که به بهانه ووفاداری به قانون به هر چیزی گردن نهند؟

رکشتگر در جای دیگری میگوید: «فراموش نکنیم که صحبت آن نیست که در نمکراسیها تجاوز به قانون وجود ندارد، میتوان موارد متعدد و تکان دهنده ای از بی قانونی قدرتها و دولت های غربی را برشمرد، اما علیرغم همه این موارد در نمکراسیها گرایش به قانون و قانونیت غلبه دارد، در حالی که در نظام های دیکتاتوری قانون بی پناه و بی تضمینی است. رکشتگر در مقایسه اش محق است ولی بدون اینکه به ریشه این مهم بپردازد رنسانس و انقلاب صنعتی دو عامل مهم در جهت رشد نمکراسی و قانونیت بود که در اروپا بوقوع پیوست. نمیتوان از نمکراسی و قانون در اروپای امروز صحبت کرد و منکر این دو عامل شد. نمکراسی بخاطر قدمت طولانی اش نهادی شده و هر چه سریعتر در جهت هر چه بیشتر نهادی شدن پیش میرود در صورتی که در کشورهای عقب مانده و در حال رشد هنوز حکومت های قرون وسطانی حاکم و چماق سرکوب همچون شمشیر داموکس همیشه آماده است. چرا؟»

نقل قولهای زیر در حد خود به روشن شدن مسئله کمک بیشتری می کند، چیزی که رکشتگر نتوانسته یا اینکه نخواست روی آن اندک تأملی کند. «در این رابطه فرهنگ سرمایه داری از دو جنبه قابل توجه است: اول سطح نسبی رشد فرهنگ و پیشرفت اقتصادی - اجتماعی در کشورهای سرمایه داری متزیل نسبت به کشورهای وابسته و نیمه وابسته جهان سوم بطرز فاحشی بالاست و میتوان گفت از یک آوانس تاریخی ممتاز و منحصر بفرز برخوردار است اما بجزرات میتوان گفت که بخشی از دستاوردهائی که در قرن اخیر از نظر مادی و مینوی باعث بهبود و رونق در کشورهای صنعتی غرب شده است بطور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تاثیر غارت منابع اقتصادی مالی و پولی جهان سوم به کشورهای مزبور بونه است. سرمایه داری توانسته است بکمک این غارت هنوز خود را از زیر لبه تیز یک بحران حاد دور نگه دارد و زندگی توده ها و کارگران را بهبود بخشد. اما بهمین نسبت و بهمین علت زندگی توده های جهان سوم در وضعی بد تر از بد و پایین تر از شرایط حد اقل از نظر اقتصادی است و در نتیجه امکان تحولات فرهنگی و باز شدن محیط های بسته سنتی - مذهبی سخت پایین است. بنا بر این در شرایط بحرانی و فقر اقتصادی که توده های جهان سوم در آن بسر میبرند مسلما نمونه ی نمکراسی غرب برای آنها قابل پیاده شدن نیست...» (۱)

«در عین حال کشور امپریالیستی در درون خود یا امر نمکراسی برخورد دیگری دارد. بدینسان که امپریالیسم که در کشورهای تحت نفوذ خود بعنوان ترمزی در راه نمکراسی عمل میکند، در داخل جامعه صنعتی خویش عامل اجرای نمکراسی است. زیرا که امپریالیسم خود محصول اجتماعی تر شدن تولید است، و در چنین مرحله ای از پیشرفت در سازمانگری تولید، نمیتواند گرایش ذاتی رشد صنعت به نمکراسی را نادیده بگیرد. بنابراین ضمن اینکه بطور طبیعی سرمایه داری در مرحله امپریالیسم خشن تر و ارتجاعی تر میگردد ولی بکمک قدرت صنعتی خود و ارقام نجومی منافعی که از کشورهای تحت نفوذ بدست می آورد قادر می شود به اعتراضات لگام زده و برای بخش متناهی از توده ها رفاه نسبی بوجود آورد و براین اساس از گسترده تر شدن نمکراسی واهمه نداشته باشد. بویژه که گسترده تر شدن نمکراسی خود موضوع نیرومندی برای بوزواری است که نفوذ کمونیست در میان زحمتکشان را کاهش دهد.» (۲)

این افراد و گروهها با خود این حذف و نابودی را با استفاده از همه انواع خشونت و سببیت به پایان بردند و حتی به وفادارترین افراد و گروههای معتقد به اسلام که درسیدن به قدرت و تحکیم قدرت آنها را به تصور واهی تکلیف شرعی یاری دادند رحم و مروت نکردند. بنا براین در این روند و مخصوصا بعد از فقدان ستون اصلی قدرت که نبود او طبعاً ارکان قدرت جمهوری اسلامی را در بستر استمرار فساد و خشونت و بیعدالتی متزلزل کرده است؛ ما به پایان مرحله دوم عمر جمهوری اسلامی که دیگر چیزی از ولایت مطلقه فقیه آن باقی نمانده است نزدیک می شویم.

پایان مرحله دوم در حقیقت با آغاز انتخابات مجلس شورای اسلامی شروع می شود.

آیا این مرحله آغاز یک پایان است یا پایان یک آغاز؟

پیش بینی آن سهل و ممتنع است. سهل از آن جهت که قدرت اگر بعد از خمینی بصورت گذشته و امروزی خود همچنان بر شیوه فساد و تورم و گرانی و رکود کامل تولید صنعتی و کشاورزی باقی بماند الزاما دیر یا زود دامنه آن به هرج و مرج و شورش های خیابانی و گسترش ناامنی و بیکاری و گرسنگی کشیده خواهد شد. از نظر سیاسی قدرت بر اساس خود مختاری نهادهای سیاسی و عملکرد گروههای فشار در زمینه اقتصادی و اجتماعی پس از دوازده سال و تشدید تضادهای داخلی قدرت میبایست به قدرتی یکپارچه تبدیل شود.

از آنجایی که جنگ قدرت در داخل قدرت حاکم است و قدرت حاکم بنیادش به استبداد و خودکامی است طبعاً طرد گروهها و افراد افراطی و طرفدار خشونت الزاما به استقرار آزادی ودموکراسی منجر نخواهد شد مگر اینکه در خارج از قدرت نیروهای اجتماعی متشکل به صورت عامل فشار و یا حداقل بصورت عامل تصحیح کننده و تعدیل کننده قدرت به نفع گشایش فضای سیاسی از درون جامعه سر برکشند.

شاید در کوتاهترین مدت هنوز مجالی برای سربرکشیدن این نیروها وجود نداشته باشد اما بررسی مجمل مجموع شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه ایران و مخصوصا آثار و نتایج عملکرد دوازده ساله رژیم جمهوری اسلامی پیش بینی موفقیت رفسنجانی و گروه او را در انتخابات و یکپارچه کردن قدرت را در

بقیه در صفحه ۱۴

در مَطَبِ رُوعَاتِ رُژِمِ

تهیه و تنظیم از خسرو سعیدی

علی اصغر حاج سید جوانی. رادیو آمریکا با مطرح کردن این قضیه، سعی در القای این شبهه در اذهان هموطنان مقیم خارج از کشور دارد که نظام حکومتی ایران مخالف هر نوع آزاد اندیشی و شکل دگر اندیشی است. اما سخنان سه تن از روشنفکران یاد شده با رادیو صدای آمریکا، از یک جهت با یکدیگر مشابه است. همگی این سه تن مدعیند که: اختناق و استبداد بر فضای فرهنگی و سیاسی کشور، سایه افکنده

است. و هر کس که بخواهد نظری غیر از نظر رایج و قالبی حاکم ابراز دارد، امنیت جانی از او سلب خواهد شد. همین افراد با وجود برپا داشتن این همه جنجال، معترفند که برای قلم زدن و خلق و ابداع بهترین جا همانا وطن است و لاغیر. برای اثبات این ادعا به گوشه ای از مصاحبه‌ها ناطق با نشریه «فدائی»، ارگمان سازمان فدائیان خلق ایران، شماره مهر ماه ۶۹ اشاره میکنیم. هما ناطق در قسمتی از مصاحبه با نشریه یاد شده تحت عنوان «من از آزادی هم می ترسم»:

چنین می گوید: من حاضریم در ایران خفقان بگیرم ولی به کتابخانه برگردم... من در این غربت زحمت کشیده ام، دو سه جلد کتاب تاریخی بیرون دادم اما انگار برای در و دیوار و قبرستانها نوشته ام. از قول دکترین افشار چنین نقل می کند: «در غربت خبری نیست» (به نقل از کیهان هوایی و به قلم راضیه تجربی)

«بهترین دلیل بر سیاسی بودن کانون»

رادیو صدای آمریکا در برنامه مورخ ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ خود یک مقاله افشاگرانه کیهان را خلاف آزادی و دمکراسی قلمداد کرد. این رادیو که وارد محتوای روزنامه نشد با سه تن از طرفداران «اعتلای فرهنگی و هنر ایران!» البته در آمریکا گفتگویی به عمل آورد. اولین نفر هما ناطق با سابقه همکاری با گروهکی با مرام

که در بلاد کفر هستند و فاسد میشوند نمان می سوزد. یک عده هم هستند که تخصص دارند، ضد انقلاب هم نیستند، دنیا را می خواهند. ما می گوئیم درآمدی که آنجا دارید بیایید اینجا کسب کنید و به مردمتان خدمت کنید. حالا هر کس در خارج بگوید من می خواهم بیایم، باید بیاید زندگی کند. ضوابط انقلابی را بپذیرد، مثل زندهای خود ما در اینجا باید پوشش اسلامی را رعایت کند.

«اموال اینها را من مصادره کردم»

صادق خلخالی نماینده شهر قم در مجلس در سخنان پیش از دستور مجلس و در انتقاد به دولت گفت:

وزیری که زیر نظر ولایت فقیه باید کار کند می رود در آمریکا سرمایه داران بی دین، لامذهب، مفسد فی الارض، فتنه گر و مخالف

اسلام را دعوت می کند و به آنها تضمین می دهد. شاید بدترین شیوه این باشد که در دومین سالگرد ارتحال حضرت امام ما بخواهیم از سرمایه داران فراری ایران دعوت کنیم. برای چه می خواهید آنها بیایند بی فرهنگی، بی حجابی، بی بندوباری، حیف و میل، ربا و نزول را رواج دهند؟ خوب معنای این کار همین است. ما تا زنده ایم اجازه نمیدهم پای آمریکا و سرمایه داران امریکایی به

این مملکت باز شود. اموال اینها را من با حکم امام مصادره کردم و حالا هم سر جای خودمان هستیم و انشاءالله خواهیم گذاشت و دادگاهها هم وجود دارند.

«عده ای نباید بیایند و نمی توانند بیایند»

رفسنجانی اخیرا در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی دیدگاه خود را در مورد مسایل داخلی و بین المللی و شرایط بازگشت ایرانیان مقیم خارج توضیح داده، در قسمتی از این مصاحبه او در مورد بازگشت ایرانیان خارج از کشور گفت: ببینید یک افرادی نباید بیایند و نمی توانند بیایند، پرونده دارند، یک عده هم ما کارشان نداریم، نه آنجا بودندشان برای ما خیر دارد نه اینجا بودندشان. به این دلیل



«باید مجازات را تحمل کنند»

حبیبی معاون اول رئیس جمهور در مورد بازگشت ایرانیان مقیم خارج از کشور گفت: ممکنست کسانی بطور غیر قانونی از مرز عبور کرده و به خارج رفته باشند که این امر جرم تلقی می شود و طبعا مجرمین باید مجازات را تحمل کنند.

«روشنفکران فراری»

در پی اعلام جرم چهار تن از نویسندگان، علیه تشریفات کیهان و کیهان هوایی و به دنبال جنجالهای اخیر، رادیو صدای آمریکا در تاریخ ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱ در این زمینه مصاحبه ای انجام داده است. این سه تن عبارتند از: هما ناطق، عبدالکریم لاهیجی،

مورد حذف «التزام عملی به اسلام» گفتند: طبق این طرح انتخاب شوندگان باید تعیبت ایران را داشته باشند، معتقد به این چنین اسلام و نظام جمهوری اسلامی باشند و تحصیلات آنها حداقل تا سوم متوسطه باشد.

«ورزش يك اصل جديد بهداشتی»

سرپرستان، مدیران، مربیان و بازیکنان باشگاه پیروزی تهران، با آیت اله یزدی رئیس قوه قضائیه دیدار کردند. یزدی در این دیدار گفت:

پیروزی ورزشکاران ایران در میادین مختلف بین المللی در واقع همان پیروزی اسلام در خارج از مرزهاست. ورزشکاران طبق گفته حضرت امام بایستی به مولا علی اقتدا کنند. حضرت علی در شهامت و شجاعت روحی و جسمی بی نظیر بود و بزرگترین شهامت روحی را در روز عید غدیر خم موقع پذیرفتن جانشینی حضرت پیامبر اکرم از خود نشان داد. او در ادامه گفت: ورزش در دنیای امروز يك اصل جدید بهداشتی و از سویی سیاسی است که در سلامت بدن و سلامت نظام بزرگترین نقش را ایفا می کند. (کیهان ۱۷ تیر)

«زمان شکستن قلمها»

آیت اله جنتی در خطبه های نماز جمعه شهر قم گفت: امروز خطر جدی برای انقلاب از ناحیه قلمزنان بی عرضه و بی شخصیتی است که در زمان جنگ و بمبارانها در لانه و سوراخ های خود خزیده و مرده بودند و نفس شان در نمی آمد... اینها باید بدانند که جامعه اسلامی ما قدرت تحمل این مرز و بوم گویی ها، سمپاشی ها و دامن زدن به شهوات را ندارد و اگر تا بحال تحمل کرده است بخاطر حفظ نظم و مقررات بوده و چنانچه مشاهده کند که این حالت کم کم سبب گستاخی آنها می شود و میدان را از بچه های انقلابی می گیرند، مردم ما طاقت خود را از دست می دهند و زمان شکستن آن قلم ها فرا میرسد. به همه مسئولین افرادی که در این زمینه نقشی دارند هشدار می دهم که حمله به مراکز فساد را سبک و کوچک نشمارند، اینها حاصل احساس مسئولیت و درد بچه های مسلمان است. او در خاتمه اضافه کرد: این افراد قصد دارند در قالب مجله و کتاب فرهنگ غربی را بوسیله تالیف یا ترجمه رواج دهند و فساد و شهوت رانی را به جامعه و خصوصا جوانان تزریق کنند. در مقابل این اعمال مردم ما که ۱۴۰۰ سال از عاشورا درس گرفته اند نمی توانند تحمل کنند و اولین آنها من هستم که اگر زمینه

کیهان- حتی هیچ موقعی هم پیش نیامده بود که اشعارشان را از حفظ داشته باشند؟

ج- چرا، مرتبه اول که گم می شود، يك تعدادش را اول یادشان بوده، مجددا نوشتند. مجددا این گم میشود.

کیهان- امام این اشعار را برای خانم می خواندند؟

ج- بله برای خانم می خواندند و خود خانم خیلی هایش را تا چند سال پیش هم حفظ بودند. او در ادامه مصاحبه میگوید: سومین مرتبه که يك مقداری از آنها یادشان بوده می نویسند و يك مقدار هم که مثلا خانم یادشان بوده اضافه کرده بودند، باز هم آن گم می شود. (کیهان ۱۹ خرداد)

«اگر ملت امریکا قیام نکند»

محمد باقری نژاد نماینده شهر کازرون در مجلس در سخنان پیش از دستور مجلس مورخ ۱۹ خرداد گفت: ای امام صهیونیسم جهانی و حامیانش به ویژه شیطان بزرگ به عنوان بزرگترین سد راه رهایی بشریت همانند دهها سال گذشته به خونریزی و چپاول ادامه می دهند، اگر ملت امریکا قیام نکند و به حیات ننگین رژیم مرگ صفت خود پایان ندهد، چون این رژیم در محکمه وجدان میلیاردها انسان ستمدیده با اسناد و اطلاعات و مدارک محکوم شده است، بدون تردید ملت‌های آزاده جهان با استفاده از همه امکانات و روشها، قبل از این که این غول وحشی به مرگ طبیعی بمیرد به جهنم روانه اش خواهند کرد... و پرچم رهایی و عزت لاله الاله را بر باهمای عالم برافراشته دارند.

«استخدام افراد لیسانس و سوم متوسطه»

مقایسه دوخبر زیر و سطح سواد آخوندها جالب می باشد.

منصور رضوی معاون رئیس جمهوری و دبیر کل سازمان امور اداری و استخدامی کشور گفت: ارائه مصوبه سازمان امور اداری و استخدامی کشور به مجلس شورای اسلامی درخصوص ممنوعیت استخدام افراد دارای مدارک تحصیلی کمتر از لیسانس در ادارات دولتی، واگذاری اموراتاری به بخش خصوصی و کاستن از مراجعه مردم به ادارات از سیاستهای جدید سازمان امور اداری و استخدامی کشور است. نظام اداری کنونی ما نمی تواند ما را به آرمانهای انقلابی برساند.

اسداله بیات نایب رئیس مجلس و اشرفی اصفهانی رئیس کمیسیون نهادها و شوراهای در يك مصاحبه با روزنامه کیهان در

مارکسیستی و الحادی است که این گروهک به اعتراف همگان در قتل و غارت مردم مسلمان بخصوص در اوائل انقلاب دست داشته است و فعلا دربنگه دنیا ضمن انشعابات متعدد در حال مبارزه با امپریالیسم است. دومین فرد عبدالکریم لاهیجی است که از منافقین سابقه دار است. سومین فرد علی اصغر حاج سید جوادی است که کاندیدای منافقین بوده و به عنوان عضو پیشین کانون نویسندگان معرفی می شود و گفتگوی خود را با جسارت نسبت به ساحت حضرت امام (ره) آغاز می کند، و می گوید: نویسندگان و هنرمندان هرگز از تلاش خود برای بیداری و آزادی جامعه و اعتلای فرهنگ غنی ایران باز نایستادند و به راه خود برای بدست آوردن این آزادی به مبارزه ادامه داده اند. حمایت صدای آمریکا از شکایت کانون نویسندگان دلیلی روشن برای ارتباط جریان های ضد انقلابی فرهنگی داخلی با کانون های ضد انقلابی خارج از کشور است و البته بهترین دلیل بر سیاسی بودن کانون. (کیهان مورخ ۲۰ خرداد)

«ما حساسیتی نسبت به ساخت فیلم نداریم»

شورای بازرسی فیلم «نوبت عاشقی» را غیر مجاز اعلام کرد. فخرالدین انوری در گفتگو با روزنامه اطلاعات گفت: همین دو فیلم «شبهای زاینده روده» و «نوبت عاشقی» را یکی از مراکز فرهنگی کشور بدون اجازه ما برای عده ای خاص نشان داده بود. ما آن مرکز را برای مدتی تعطیل کردیم و با آن برخورد کردیم. مسئولیت ما نسبت به این فیلمها نمایش عمومی است، یعنی ما حساسیتی نسبت به ساخت فیلم نداریم. (اطلاعات)

«گم شدن دیوان شعر خمینی»

روزنامه کیهان طی دو شماره متوالی مصاحبه ای با خانم طباطبائی (عروس خمینی) انجام داده که در قسمتی از آن آمده:

کیهان- چه می شود که حضرت امام... با تشویق شما به شعر می پردازند؟
خانم طباطبائی- آن چیزی که از خودم خبر دارم این است که من از امام درخواست می کردم تا شعر بگویند و این درخواستم را مکرر می کردم. یعنی هر طوری، هر صحبتی که پیش می آمد من خواسته ام را با يك تعبیر دیگری مطرح میکردم. خوب شاید، چون خسته شان کرده ام، و در واقع از بس که اصرار کردم، علاوه بر آن خوب من شنیدم که ایشان در جوانی سه مرتبه دیوان شعر ترتیب دادند، اما اشعارشان به دلایلی گم می شد، در حالی که این خودش به نظر من يك چیز طبیعی نیست...

ای پیش آید پیشقدم خواهیم بود. (کیهان ۲۹ تیر ماه)

«نظم نوین جهانی و مبارزه با اسلام ناب محمدی»

احمد خمینی در دیدار با وزیر امور خارجه سنگال گفت:

تمام تلاش ما در انقلاب حول محور اصلی اسلام است و اسلام تنها نقطه امید برای جهان سوم می باشد. او در ادامه گفت: ما معتقدیم نظم نوین جهانی فقط برای مبارزه با اسلام ناب که توسط حضرت امام قدس سره معرفی گردید مطرح شده

است. زیرا بر این اساس استوار است که منافع دولت اشغالگر قدس را تامین نمایند. این طرح در نظر دارد نهضت های اسلامی و انقلابی را با خلع سلاح همه جنبیه نابود کرده، همه مقررات جامعه جهانی را در دست بگیرد. (کیهان ۲ مرداد)

«ارزش های ملی و دینی»

وزارت کشور طبق دستورالعملی در مورد رعایت شئون اسلامی و در ۱۰ بند جداگانه هشدار داده که در قسمتهائی از آن آمده: خواهران گرامی در پاسخ به ندای زنان کربلای حسینی که در سخت ترین لحظات شهادت عزیزان، اسارت، عصمت و عفت حجاب خویش

را حفظ کردند و در پاسخ به ندای زنان گرانقدری که در میادین شهادت و ایثار کشورمان، جگر گوشه های خود را از دست دادند اجازه ندهند که ارزشهای ملی و دینی آنها دستخوش هوی و هوسها گشته و قربانی فرهنگ ضد اسلامی غرب گردند و از حجاب به عنوان لباس شرف و غیرت یک زن مسلمان و میراث زینب کبری پاسداری کنند.

- پس از ایام سوگواری و عزا توصیه می شود کاروانهای عروسی رعایت شئون اسلامی را نموده از ایجاد هر گونه مزاحمت برای مردم خودداری کنند.

- در جلسات جشن و عروسی از اعمالی که عفت عمومی را جریحه دار می کند خودداری شود.

- وسایل نقلیه عمومی و خصوصی از

پخش نورهای مبتذل خودداری فرمایند. (کیهان ۲ مرداد)

«من آنرا تحمل نمی کنم»

خامنه ای در دیدار با جمعی از اصناف شهرهای مختلف کشور سخنرانی کرد و در قسمتی از آن گفت: برخی در جهت بدبین کردن مردم نسبت به مسئولان و نظام تلاش می کنند. آنها بدانند که این کار خیانت است و من ادامه آنرا تحمل نخواهم کرد. مهلتی برای تبه داده می شود تا شاید به خود آیند، امروز ملت ما همانند همه دورانها پس از انقلاب با حفظ

لندن زنان مسلمان فراوانند که با پوششهای اسلامی در کوچه و خیابان می گذرند. اگر یکی از اینها بداند تو ایرانی هستی و تازه در ایران بوده ای، از شورواشتیاق و شیدایی خود نسبت به انقلاب و امام سخنهای بسیار دارد. یک مسلمان پاکستانی در این باره می گفت: پسر، شب رحلت امام متولد شد. اسمش را روح اله گذاشتم تا نام و یاد امام در خانواده ام فراموش نشود. در لندن اگر دنبال آدرس بگردی، می توانی در جمع عابران، مسلمانی را بیابی که با تکیه کلام «برادر... برادر» ترا راهنمایی کند و نگران باشد که آدرس را پیدا کرده ای یا نه. در میان این خواهران و برادران

که در سرزمین کفر با چهره و رفتارشان شعار اسلام را با خود دارند. کسانی را خواهی یافت که یکی از بزرگترین آرزوهایشان، زیارت مرقد امام خمینی است و چین ابراز این آرزو، قطرات اشک گونه هایشان را سیراب می کند.

اما هنوز از این آرزوها و صحنه ها نگذشته ای که به دفتر هواپیمایی جمهوری اسلامی در لندن می رسی، جایی که در زیر پوست بزرگ امام، یک کارمند زن ایرانی، بی حجاب نشسته، زنی که اگر چشمش به ریشهای بیفتد، با عجله شال گردنش را روی موهایش می کشد ولی اگر وقت ناهار شده باشد همان شال گردن را باز می کند، تا می زند، در کیف می گذارد و تو باقی می مانی

که آن صحنه ها و آن شور و شوق را باور کنی یا رفتار این کارمند را.

«شایعات»

این مطالب در مجله فکاهی گل آقا شماره ۷ دهم و به زبان طنز آمده. می گویند: پس از آنکه نماینده نوشهر در مجلس اظهار داشت: «بی انصافی است دولت را مقصر گرانی و تورم بدانیم» وزیر دارایی و امور اقتصادی در تایید سخنان ایشان اضافه کرد: بله، بیشترین تقصیرها برای گران کردن دلار به گردن جعفر آقا مکانیک، مقصر گرانی بلیت هواپیما اصغر آقا سبزی فروش و مسئول گران کردن خودروهای داخلی احمد آقا لوجرخه ساز می باشند.

می گویند: رئیس کل بانک مرکزی،



وحدت و یکپارچگی خود پشت سر مسئولان نظام و در خدمت اهداف انقلاب قرار دارند. لذا استفاده از هر نوع وسیله و تبلیغات دروغ و کارهای خلاف برای ایجاد اختلاف و جدائی بین مردم، مسئولان، خدمتگزاران و رئیس جمهور مؤمنی که همه جان و وجودشان در خدمت نظام اسلامی قرار دارد کار کوچکی نیست و جرم محسوب می شود.

«زن بی حجاب زیر پوستر امام»

روزنامه جمهوری اسلامی که در داشتن علم و عقل و ادب گوی سبقت را از سایر روزنامه های دولتی منتشره در جمهوری اسلامی، ربوده اخیرا در یک تحلیل کاملا علمی و در کلاس بالا چنین نوشته: از برکت انقلاب اسلامی در شهر

«نتیجه بزودی مشخص می شود»

مشکینی امام جمعه قم و رئیس مجلس خبرگان در خطبه های نماز جمعه قم گفت: مردم باید هوشیار و بیدار باشند و متوجه باشند مختصر ناراحتی ها با شعارها ۱۰ برابر می شود و افرادی با قلم، بیان، شعارهای دیواری و عکس ها مطلبی را دو برابر و دو برابر را چهار برابر می کنند. مردم بدانند که کشور تحت نظر رهبر و ولی فقیه و افراد دلسوز اداره می شود و نتیجه آن بزودی مشخص می شود. (اطلاعات ۱۹ مرداد)

«مثل مردم و در بین مردم زندگی کنید»

سید حسن الحینی نماینده اراک در مجلس در تاریخ ۱۶ مرداد در قسمتی از سخنان خود گفت: مردم تحمل این همه گرانی توأم با فقر و تبعیض در اقتصاد کشور را ندارند. الگوی سرمایه داری به فرهنگ و اخلاق جامعه ما نمی خورد. عده ای دیگر می گویند از گرانی صحبت نداشتند، چون نسبت به دیگر کشورها، این کمال ارزانی است. این قیاس غلط است. شما مثل مردم و در بین مردم زندگی کنید، تا کاملاً درک کنید عمق رنجی را که مردم می برند. در صف اتوبوس ها، ترمینالها، بنگاه معاملاتی، بروید حقوقتان هم مساوی مردم باشد و از امکانات علی السویه برخوردارباشید. (اطلاعات ۱۶ مرداد)

«شیوه های علمی با فیلم های مبتذل»

حجت الاسلام یونس دادستان عمومی تهران در مصاحبه با روزنامه کیهان و در قسمتی از آن راجع به رواج فرهنگ مبتذل غربی و علل شیوع مفاسد اجتماعی گفت: شیوع اینگونه مفاسد چیزی جز فشار لیبرالیسم فرهنگی غرب نیست که از هر سو ملت ما را مورد هجوم قرار داده است. آنها از طریق مجله و کتاب و ویدئو، از طریق ارسال فیلم های مبتذل با شیوه های علمی گوناگون جوانان و نوجوانان ما را به شدت مورد هجوم قرار داده اند... ملت ما باید سرنوشت شومی که کشورهای غربی به آن مبتلا شدند به عنوان عبرت نصب العین خودشان قرار بدهند و نگذارند که بیش از این فرهنگ غرب در بین ما نفوذ کند... ازدواج موقت یکی از قوانین مترقی فقه شیعه است و بعنوان یک راه حل اصولی و ریشه ای برای مبارزه با مفاسد، نقش بسیار مهمی در تقلیل مفاسد اجتماعی خواهد داشت. (کیهان ۹ مرداد)

مخالفت اصلی این مرز و بوم بستیزیم. (کیهان ۲۰ مرداد)

«خانه داری و پرورش فرزند»

رفسنجانی در دیدار با اعضای شورای فرهنگی اجتماعی زنان وابسته به شورای عالی انقلاب فرهنگی گفت: زنان در جامعه اسلامی ایران جزء بهترین زنان در سطح جهان هستند. اسلام بهترین حقوق و قوانین را به زنان اختصاص داده است. خانه داری و پرورش و تربیت فرزند یکی از وظایف والای زن در جامعه اسلامی است. (کیهان ۹ مرداد)

«ترویج فساد و لاپالایی گری»

در کیهان مورخ ۱۹ مرداد بهانه، اعتراض عده ای از خانواده های شاهد و بانوان مسلمان در اعتراض به طرح روی جلد مجله گردون چاپ شده که در قسمتی از آن آمده: آثار و عوارض سوء و مهلك بی بند و یاری هایی که از سوی شاه به نام «آزادی» ترویج می شد و جوانان جامعه را به تباهی سوق می داد، هم چنان جامعه ما را آزار می دهد. با پیروزی انقلاب این دسته از نشریات و دیگر ابزارهای مروج فساد بر چیده شدند و این ملت از شر آنها آسوده شد. اما متأسفانه پس از گذشت بیش از یک دهه از انقلاب دوباره شاهد سر برآوردن بعضی از همان قلم به مزدان و نشر کتب و مجلاتی هستیم که در صدد مقابله با ارزش ها و سنت های اسلامی و به تبع آن ترویج فساد و لاپالایی گری در بین جوانان و جامعه هستند. تازه ترین نمونه آن مجله جدید انتشاری است که با چاپ طرح روی جلد شماره مرداد خود به حجاب زن مسلمان و مظاهر مذهبی و اسلامی اهانت کرده و بازگشت فرنگ رفته ها و فراریان از مقاومت و صبر و جهاد این سالهای مردم ما را

شایعه اخذ وام از بانک جهانی را به شدت تکذیب نموده و اعلام کرده: چنانچه هر زمان لازم باشد ما وامی دریافت نمائیم، در همین جا از دانشگاه آزاد دریافت می کنیم و دیگر احتیاج به دراز کردن دست پیش بانک جهانی نداریم.

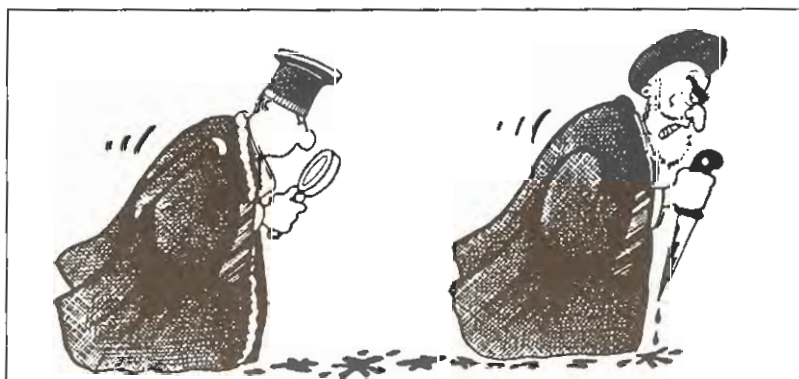
«زن باید تابع شوهرش باشد»

احمد خمینی طی توضیحی در روزنامه کیهان و در پاسخ به تحریف نظر خود توسط روزنامه سلام، چنین نوشت: اینجانب در حسینیه جماران گامی روزی تا پنج ملاقات عمومی دارم که در هر ملاقات چند جمله ای برای مشتاقان حضرت امام و دیدار کنندگان از حسینیه و بیت حضرت امام صحبت می نمایم که ضرورتی در انعکاس خبر آن نمی بینم و قطعاً این روش درستی نیست که بدون اطلاع ما خبری تحریف شده را منتشر نمایند. این مطلب به هیچ وجه از من نیست که کسانی که می گفتند زنان باید تابع شوهرشان باشند اسلام را تحریف کرده اند. من گفته ام: شرعاً زن باید تابع شوهرش باشد مگر در مستثنیات شرعی.

«درآمد»

وقتی زیر بار اجاره خانه، برنج کیلویی ۱۳۰ تومان، گوشت کیلویی ۲۸۰ تومان، پنیر کیلویی ۲۴۰ تومان، مرغ کیلویی ۱۶۰ تومان و تخم مرغ شانه ای ۱۴۰ تومان و... قرار گرفتید، نگوئید پدرم درآمد. چرا که به محض شنیده شدن کلمه، «درآمد» بلافاصله و به حساب اینکه درآمدی در کارست یا درآمدی بالارفته، باز هم قیمت ها را گرانتر می کنند! (به نقل از گل آقا شماره ۱۰)

«فال نیک»



بخ
شعلی رحیم
نژاد نماینده
ماکو در
جلسه
۲۰ مرداد
مجلس در
بخشی
از سخنان
خود و راجع
به مرگ
شاپور

به فال نیک گرفته و آن را ظلیعه دفن زن مسلمان و تمامی سنت ها و اعتقادات مذهبی قلمداد نموده است.

بختیار گفت: مرگ یکی دیگر از نوکران سلطنت طلب استعمار را به فال نیک بگیریم و بار دیگر به عظمت انقلاب و حمایت پروردگار از آن را باور کنیم و با دل های امیدوار به آینده برخیزیم و با

«خود را گول می زند»

احمد خمینی در دیدار با مسئولین و کارکنان صنایع پتروشیمی، طلاب و روحانیون و... گفت: اقتصاد بیمار ما امروز بیشتر از هر زمانی محتاج به راه اندازی چرخ های تولید می باشد. اگر کسانی فکر کنند که در تبیین مسایل اقتصادی و فرهنگی جامعه باید همه تعریف کنند، خود را گول میزنند و از واقعیت های جاری جامعه فاصله گرفته اند. امروز گرانی و کمبودها و فشار اقتصادی برلوش خیل محرومین جامعه به صورت شکننده ای درآمده است و باید عاجلا چاره ای برای آن اندیشید. (کیهان ۹ مرداد)

«رفتاری مشابه حیوانات»

عبداله نوری وزیر کشور در گفت و گویی با خبرنگاری فرانسه در مورد حجاب گفت: بشر حیوان نیست و باید خود را بیپوشاند در این مورد همه موافقت اما در مورد نحوه این پوشش بحث وجود دارد. آیا باید مانند جوامع بدوی فقط اندامهای جنسی را پوشاند یا باید از فرق سر تا نوک پا را پوشاند. ما در ایران به موجب اصول دینی خود لباس می پوشیم و پوششی را که اسلام ترغیب می کند، بهترین پوشش است. زن غربی هم زمانی که به اسلام می گروید، علاقه مند است پوشش اسلامی را به طور کامل رعایت کند. جهان درک کند که به نفع انسان نیست که رفتاری مشابه حیوانات داشته باشد. (کیهان هوایی ۲۶ تیرماه)

«عذر خواهی کنید»

این تیتتر مقاله ای است در کیهان هوایی ۹ مرداد که در دفاع از حرف حجازی که گفته بود باید سلمان رشدی را قطعه قطعه کرد نوشته شده و در قسمتهایی از آن آمده: با اظهار تأسف از یادداشت های هفته کیهان هوایی شماره ۹۲۲ در باره آقای فخرالدین حجازی بر آن شدم که نهایت نارضایتی و انزجار خود را از این نوشته اعلام دارم. آیا واقعا نویسنده این یادداشت می داند اینگونه نوشته ها دل چه اشخاصی را شاد می کند، واقعا کدام مسلمان در داخل وطن یا خارج از کشور پیدا می شود که شنیدن خبر قطعه قطعه شدن سلمان رشدی رویش تاثیر منفی بگذارد؟ حقیقت امر این است که گر چه این سخن را آقای حجازی گفته اند، ولی حرف دل میلیونها انسان را در اقصی نقاط دنیا بازگو کرده اند. جا دارد که نویسنده یادداشت های هفته شماره ۹۲۲ از نماینده محترم مردم در مجلس شورای اسلامی جناب آقای حجازی معذرت

خواهی کند. مانهاتان-امریکا

«خیال کرده اند که می توانند»

خامنه ای در مقام رهبر و ولایت فقیه بار دیگر به اظهار فضل پرداخت و در جعب مسئولان و کارگزاران رژیم سخنرانی کرد. او در قسمتهایی از سخنان خود در مورد خطر کار فرهنگی روشنفکران گفت: يك مسئله، مسئله فرهنگی جامعه است، به نظر بنده اینطور که بنده تا حالا احساس کرده ام من اینچور فهمیده ام از مجموع کارهایی که دارد می شود، يك حمله ای سازماندهی شده، يك حمله همه جانبه ای وجود دارد. خوب انقلاب در آغاز طبیعی بود که روشنفکر جماعت را، اهل هنر، اهل کارهای روشنفکری را که با دین و ایمان و روحانیت، تقوی و اینها سروکاری نداشتند اینها را نتواند جذب کند. بعضی شان البته جذب انقلاب شدند، وجدانهای بیداری داشتند که آنها را جذب انقلاب کرد. عده ای هم ماندند کنار. در سالهای اول انقلاب اینها جرأت نفس کشیدن نداشتند. طبیعت آن جماعت که پیش از انقلاب هم خیلی از نزدیک من آن قشر جماعت را می شناسم که روحیات و خصلت هایشان چطور است. اهل خطر نیستند، اهل وارد شدن توی صحنه سخت و دشوار و خطرناک نیستند اوائل انقلاب آن طوفان انقلاب آنها را وادار کرده بود که بروند توی لاکهایشان توی خانه هایشان حداکثر که پشت درهای بسته درددلی با هم دیگر بکنند. تدریجا يك نشریه ای راه انداختند يك قلمی زدند، یکجائی حرفی زدند يك کسی يك جاشی به نفعشان يك چیزی گفت، يك جا شعری در آوردند کسی اعتراض نکرد، تدریجا اینها دیدند مثل اینکه توی این فضا می شود سازماندهی کرد و يك کاری کرد... خیال کرده اند که می توانند شروع کرده اند. هدف این است در سینما، در مطبوعات در رادیو و تلویزیون حتی که مال دولت است، در سالنهای فرهنگی در جشنواره ها، در جا به جای مناطق فرهنگی احساس می شود که يك بخشی يك مهره شی از آن مجموعه آنجا حاضر است، دارند کار می کنند، اول هم فرهنگی محض حرکت کردند حالا وارد مسایل سیاسی شدند. به دولت انتقاد بکنند به نظام انتقاد بکنند، روی گذشته نظام علامت سؤال بگذارند، اینکار انجام شده، اینکار کار بسیار خطرناکی است. امروز این است مسئله. البته طبیعتشان عرض کردم طبیعتی است که يك اشاره بکنی عقب نشینی می کنند. طبیعت مومنی نیست، از روی ایمان و اعتقاد نیست که حرف می زند. حرف حرف زیباست، طبیعت اهل قلم و آن روشنفکر جماعت مادی مسلک همین

است... دستگاه تبلیغاتی مراقبت کنند، نگذارند، بنشینند، فکر کنند روی این مسئله. البته فکر عبارت از دو چیز است: يك کار سلبی، يك کار ایجابی. کار سلبی مقابله با آنهاست. جلوگیری از توطئه آنهاست. کار ایجابی کار فرهنگی صحیح است.

(کیهان ۲۷ مرداد)

بقیه از صفحه ۱۶

چنانکه یکی از آنها نزدیک بونه از زور گریه توأم با شادی «منفجر» شود. باور نمی کنید؟ پس بخوانید [کروشه ها از ماست]

«امروز برای توزیع گوشت های نذری به کاظمین رفتیم در محل اول برخورد زیادی نداشتیم [ویروس هنوز نرسیده بود] ولی در دومین محله جلوی خانه ای ایستادیم و من به خواهری که همراه من بود گفتم با آنها فارسی صحبت کن [تعجب نکند وقتی ویروس وارد بدن بشود آدم غیبی میتواند به همه زبانی صحبت کند] يك خانمی ایستاده بود و عجله داشت و می خواست برود که یکبار ایستاد و من متوجه شدم که همینطور خشکش زده است [خدایا رحم کن] و ما را نگاه می کند. به او گفتم که ما از مجاهدین هستیم و نذری مجاهدین را توزیع میکنیم [این هم يك نوع مبارزه است] او خواهرمان را در آغوش گرفت و حالت گریه صورتش را گرفته بود و مانند کسی که می خواست منفجر شود بزور جلوی خودش را می گرفت [احتمالا از زور پرخوری و افراط در بلعیدن ویروس ها بوده] بعد نخرش را صدا کرد و بعد عرووش را و گفت باور نمی کنید که من امروز عصر توی خواب دیدم که يك ماشین آمد در خانه و بعد آفر با من کار داشتند آنها مثل شما بودند و لباسهایشان نیز شبیه شما بود و ماشین هم همینطور. بعد عروسم آمد در زد و من از خواب پریدم و الان که بیرون آمدم شما را دیدم آره شما همان نو نفر هستید، این موضوع را دوبار دیگر تکرار کرد. با حالت گریه و بغض آلودی تعریف میکرد و در واقع از خوشحالی داشت گریه می کرد.

[احتمالا همه این کلک ها برای گرفتن دوبار گوشت بوده و شاید نذری پخش کن ها دوباره بدرب آن منزل رفته اند بهر حال پیدا کنید پرتقال فروش را و رابطه، امداهای غیبی و نذری مجاهدین و تعبیر خواب آن خانم را.]

(به نقل از بولتن خبری مجاهدین)

رهنمودهای بانک جهانی برای اقتصاد ایران

حساب های مالی حکومت در دهه ۸۰ نشان می دهد که علیرغم جنگ، مقامات دولتی در مجموع مهار هزینه های دولتی و کسری بودجه را نگه داشته بودند. کسری کلی بودجه دولتی، علیرغم کاهش شدید درآمد نفت از ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی به ۲۰ درصد آن، از ۱۸ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۹ درصد در سال ۱۹۸۸ رسید. کسری بودجه تقریباً بطور کامل از منابع داخلی تامین می شد، چنانکه کل بدهی (کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت) دولت، کمتر از ۵ میلیارد دلار بود. بویژه باید خاطر نشان کرد که کسری بودجه از طریق وام از بانک مرکزی، یعنی راهی تورم زا تامین میشد. همین امر علت نرخ فزاینده تورم در دوره ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ را توضیح می دهد...

نرخ مبادله در ایران که یک عامل مؤثر در توزیع و تخصیص منابع قلمداد می شود، بیش از تمام قیمت های دیگر تحریف و دستکاری شده است. در سال ۱۹۷۹، نرخ مبادله رسمی یک اس. د. ار. (SDR) برابر ۹۲/۳ ریال بود. از آن موقع به بعد، نسبت نرخ بازار آزاد به نرخ مبادله رسمی از ۰/۸ در سال ۱۹۷۹ به بیش از ۱۶ در سال ۱۹۸۹ رسیده است. مقامات دولتی برای جلوگیری از نیاز وسیع به ارز خارجی در موازنه پرداخت ها، در سالهای اخیر چند نرخ مبادله ترجیحی برقرار کرده اند، مانند نرخ مخصوص صادرات (۴۰۰ ریال) و نرخ مخصوص واردات مواد اولیه و قطعات منفصله (۸۰۰ ریال). معاملات با ارز خارجی از کانال بازار رسمی، در چارچوب بودجه خاص مبادلات خارجی صورت میگیرد که توسط مجلس معین می شود و واردات کالاهای مختلف را به وزارتخانه ها و نهادهای مختلف واگذار می کند. بخش مالی در دهه ۱۹۸۰ تغییرات اساسی از سرگذراند که ملی کردن بانک ها از جمله آنها بود... طی سالها، بانک ها و بویژه بانک های خاص کشاورزی و صنعت، مالک شمار زیادی از کارخانجات و مؤسسات بخش دولتی شدند. این کار منجر به تزیق پول هنگفتی به مؤسسات و نگاه های ضررده شده در عین حال اعتبار قابل استفاده برای بخش خصوصی را کاهش داده است...

دهه ۱۹۸۰ برای اقتصاد ایران دهه بسیار دشواری بود. ابتدا تحولات سیاسی داخلی و بلافاصله پس از آن جنگ ایران و عراق، عدم توازن و درهم آمیختگی های زیادی بر اقتصاد

صلح نشان می دهد. نقش مهم بخش خصوصی در این برنامه بروشنی نشان می دهد که حکومت می خواهد ابتکار بازار را مجدداً در اقتصاد کشور برقرار سازد. اهداف بلند پروازانه، برنامه که بر اساس بازسازی و گسترش زیر بنای اقتصاد بیان شده است، بر آن است که پس از سال ها تنزل سطح زندگی مردم، کالاها و خدمات عمومی مناسبی برای مردم کشورتامین کند. در عین حال، حکومت ایران که از انقلاب و جنگ، نظام اقتصادی شدیداً کنترل شده ای را به ارث برده است، با این وظیفه بسیار دشوار مواجه است که بسوی نظامی حرکت کند که منابع موجود را مؤثرتر و در انطباق با شاخص های اقتصادی به مصرف برساند.

عملکرد اقتصادی در دهه ۱۹۸۰

اقتصاد ایران، بدنبال افول تند در اواخر دهه ۱۹۷۰، توانست آهنگ رشد خود را در نیمه اول دهه ۱۹۸۰ بازیابد. علیرغم جنگ با عراق، بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۵، تولید ناخالص داخلی، به قیمت جاری، سالانه ۸ درصد رشد کرد. مصرف خصوصی و صادرات نفت، عوامل محرکه، این رشد مداوم بودند... اما در نیمه دوم دهه ۱۹۸۰، در نتیجه افت بازار نفت، بمباران پالایشگاه ها و تشدید جنگ، جریان رشد افت نمود. صادرات نفت کاهش یافت، رشد کشاورزی کند شد و تمام بخش های دیگر اقتصادی نیز رشد منفی پیدا کردند. تنها در سال ۱۹۸۹ بود که نرخ رشد واقعی به ۲-۳ درصد رسید.

در جریان دهه ۱۹۸۰، جمعیت ایران سالانه بیش از ۳ درصد رشد کرد و میزان بیکاری از ۱۰ درصد جمعیت فعال در اواخر دهه ۷۰ به ۱۵ درصد جمعیت فعال در اواخر دهه ۸۰ رسید. عواقب مضاعف کاهش درآمد سرانه در نیمه دوم دهه ۸۰ و افزایش بیکاری، بخشها از طریق سیاست کنترل دولتی قیمت کالاهای مصرفی عمده جبران شد. اما این سیاست نمی توانست جلوی تنزل و وخامت عمومی سطح زندگی مردم را بگیرد. در این دوره تورم بالا رفت و در سال ۱۹۸۸ به اوج خود یعنی حدود ۳۰ درصد رسید، و در نتیجه حقوق های واقعی کاهش یافتند، بطوریکه در اواخر سال ۱۹۸۹ حقوق های واقعی در سطح سال ۱۹۷۶ بودند.

بانک جهانی در فوریه سال جاری (۱۹۹۱) گزارش مفصلی در باره ایران تحت عنوان «ایران: اقتصاد در حال گذار، ارائه داده است. این گزارش که بر اساس دیدار هیئتی از بانک جهانی از ایران در مارس ۱۹۹۰ تهیه شد و دو جلد (۲۳۰ صفحه، بزرگ) را در برمیگیرد، بنا به تصریح بانک جهانی جنبه لرونی و محرمانه دارد و برای استفاده مقامات و مسئولین دریافت کننده در اجرای وظایف رسمی و دولتی شان در اختیار آنها گذاشته شده است.

با توجه به اینکه مسائل مربوط به اقتصاد ایران و سیاست های پیشنهادی برای آن، چیزی محرمانه و پنهان کرنی ندارد و به همه افراد ذینفع و نیکوکار و قبل از همه مردم ایران ارتباط پیدا میکند، ذیلاً خلاصه ای از بخش «جمع بندی و نتیجه گیری ها» از این سند را درج می کنیم. اما مقدمات قابل نکر است که تمام آمارها و ارقام نکر شده در این سند، از منابع و ماخذ رسمی جمهوری اسلامی ایران گرفته شده اند که در بسیاری از موارد با واقعیت منطبق نیستند. همچنین گزارش بانک جهانی، ضمن پرداختن به مسائل مهمی چون جنگ ایران و عراق، به علل و عوامل مؤثر در ادامه ۸ ساله آن و تأثیرات سیاست های پیشنهادی بر وضعیت زندگی مردم نمی پردازد مگر در حد اقدامات کوتاه مدت برای جلوگیری از بروز حالت های انفجاری در میان مردم. و بالاخره طبیعی است که رامنمای اصلی بانک جهانی در سیاست های پیشنهادی، نه ملاحظات انسانی و رشد موزون اقتصاد ایران و ارتقای سطح زندگی مردم، بلکه هموار کردن راه و زمینه رشد هر چه سریعتر بخش خصوصی و تسهیل شرایط سرمایه گذاری و تجارت خارجی در ایران است.

مقدمه

دو رویداد مهم اقتصاد ایران را در دهه ۱۹۸۰ تحت تأثیر قرار داده است: انقلاب ۱۹۷۹ که به ایجاد جمهوری اسلامی انجامید و تحولات مهم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را سبب گردید؛ و جنگ پر هزینه ۱۹۸۸-۱۹۸۰ با عراق که برای مدتی طولانی اقتصادی جنگی را به کشور تحمیل کرد. تصویب برنامه ۵ ساله در فوریه سال ۱۹۹۰ در مجلس ایران، تصمیم حکومت ایران را مبنی بر استفاده از یک چارچوب میان مدت برای استراتژی رشد دوران

ضررده، موجب انحراف در تخصیص صحیح اعتبار می شود. این جریان انحرافی، اگر ابعاد قابل ملاحظه ای داشته باشد، دستیابی به اعتبار را محدود کرده و روند انطباق را به خطر می اندازد.

رفرم تجاری

رفرم تجاری ابزاری کلیدی برای برقراری موازنه در حساب جاری و اصلاح دستکاری قیمت های نسبی است... رفرم تجاری همراه با رفرم نرخ مبادله... از طریق توسعه، صادرات، در حساب جاری خارجی و کسری مالی تأثیر می گذارد، واردات را محدود می کند و درآمدهای نفتی بخش عمومی را گسترش می دهد. این رفرم ها در عین حال تأثیرات بلاواسطه ای روی سایر قیمت ها خواهد گذاشت زیرا قیمت های داخلی بر اساس هزینه تولید و میزان استفاده شان از ارز خارجی تعیین می شوند.

تدابیر رفرم تجاری باید در دو مرحله اجرا شوند: الف) حذف گام به گام تمام محدودیت های کمی موجود در برابر تجارت، از جمله محدودیت صادرات غیرنفتی، و ب) کاهش تدریجی تعرفه های وارداتی و محدود کردن دامنه تغییر آن از کالای دیگر. مرحله اول بلافاصله می تواند انجام شود ولی مرحله دوم در فاصله ۲ سال قابل اجرا شدن است. پیشنهاد می شود که این برنامه و جدول زمانی آن انتشار یابد تا بخش خصوصی بتواند خود را با آن منطبق سازد.

رفرم مالی

رفرم مالی پیشنهادی دربرگیرنده تدابیری است که برای برقراری مجدد انگیزه های بازار، تغییر مالیات ها و اعمال یک استراتژی وام گرفت بخش عمومی ضرورت دارد. هدف از نو تدبیر آخر (تغییر مالیات ها و استراتژی استفاده بخش عمومی از وام) آن است که میزان کسری بودجه بخش عمومی کاهش یابد و استفاده از روش های تورم زا برای تامین بودجه محدود گردد...

اهداف رفرم مالیاتی پیشنهادی عبارتند از: الف) افزایش درآمدهای ضروری برای ایجاد موازنه در بودجه از طریق برقراری یک مالیات مصرف عمومی یا یک مالیات ارزش افزوده برای تمام موارد بدون استثنا؛ ب) ساده تر کردن و گسترش پایه درآمد مالیاتی؛ و ج) استفاده از نظام مالیاتی بعنوان ابزاری برای برقراری هر چه عمیق تر انگیزه های بازار در اقتصاد... درآمد اضافی ناشی از این برنامه، برای کاهش تکیه شدید بخش عمومی بر درآمد نفت، حمایت از برنامه خصوصی کردن و خلع ید از برخی

های بازار به مسئولان اقتصاد است. اصلاح عدم موازنه مالی، تسکین کوتاه مدت بوجود خواهد آورد ولی رشد پیگیر را تضمین نخواهد کرد. فیلا مهم ترین جنبه های برنامه، اصلاحات پیشنهادی مطرح می شود و برسیاست های ضروری برای توسعه بخش خصوصی تأکید می گردد.

برقراری مجدد انگیزه های بازار

برقراری مجدد انگیزه های اقتصادی شالوده توسعه بخش خصوصی را تشکیل خواهد داد و شامل اجزای زیر خواهد بود: رفرم قیمت ها، صندوق ویژه اطمینان اجتماعی، و یک برنامه قطع حمایت دولتی از واحدهای بخش عمومی و خصوصی کردن آنها. اصلاح قیمت های دستکاری شده، کارآئی بیشتری به اختصاص منابع خواهد بخشید و به توسعه بخش خصوصی دامن خواهد زد. ضروریست که نرخ مبادله رسمی اصلاح شود و به سطح نرخ مبادله واقعی صادرات غیر نفتی برسد. علاوه بر این، قیمت های نسبی داخلی نیز باید اصلاح شوند و میدان را برای تعیین قیمت ها توسط عرضه و تقاضا باز بگذارند. برای حمایت فقرا در برابر تأثیرات اصلاح قیمت های نسبی، پیشنهاد می شود که یک صندوق ویژه اطمینان اجتماعی تاسیس شود، امری که مستلزم انتقال مستقیم سرمایه از بخش عمومی خواهد بود و به فقرا و بیکاران کمک موقتی ارائه خواهد داد.

محدود کردن نخالتهای بخش عمومی در تصمیم گیری های بخش خصوصی نیز عاملی مهم در برقراری مجدد انگیزه های بازار است. یک برنامه قطع حمایت دولت از بخش عمومی و خصوصی کردن آن، بخش خصوصی را هر چه بیشتر تشویق خواهد کرد که به شاخص های بازار پاسخ دهد. یک برنامه میان مدت رفرم بخش صنعت باید بازسازی اغلب واحدهای این بخش را هدف خود قرار دهد، و یک برنامه کوتاه مدت می تواند به خصوصی کردن و عقلانی کردن ساختار انگیزه ای واحد (بنگاه) های عمومی بپردازد. برنامه کوتاه مدت باید اولاً یک جدول زمانی برای قطع حمایت دولتی از واحدهای بخش عمومی و خصوصی کردن آنها ارائه کند؛ ثانیاً نفوذ حکومت در واحدهای زیر مدیریت بخش عمومی را محدود کند؛ و ثالثاً مدیران این واحدها را به مسئولیت بیشتر و حسابدگی وادارد. آنچه در اجرای این برنامه اولویت درجه اول دارد، خصوصی کردن بانک ها و واحدهای تحت مالکیت آنهاست. علاوه بر این، نباید اجازه داده شود که بانک ها مالک واحدهای شبه عمومی باشند. مالکیت بانک ها بر واحدهای

ایران تحمیل کردند که مهم ترین آنها استراتژی رشد متکی به داخل و اولویت نازل رشد بخش خصوصی بود. این استراتژی در عدم توازن زنباسامانی های کلی در اقتصاد و بخش های عمده آن، مانند کسری بودجه، وسیع و نخالتهای شدید بخش عمومی منعکس می شد. بخش عمومی، در واقع تقریباً در تمام بخش های اقتصاد نخالتهای می کرد... اخیراً مقامات حکومتی ایران، توجهی جدی به اجرای برخی تحولات در اقتصاد مبدول داشته اند. مهم ترین این اقدامات عبارتند از اصلاح نرخ مبادله، کاهش کسری مالی و اجرای برنامه خصوصی کردن. از بین بردن عدم توازن و نابسامانی های کوتاه مدت و ایجاد انگیزه های ضروری برای توسعه، یک بخش خصوصی نیرومند و پرتحرک، همچنان وظایف اصلی پیشروی حکومت هستند.

راه آینده

چنانکه در مقدمه آمد، حکومت اهداف کلی اقتصادی خود را در برنامه پنجساله مطرح کرده است: نرخ رشد عمومی سالانه ۸ درصد بین سالها ۹۰-۱۹۸۹ تا ۹۴-۱۹۹۳، نرخ رشد صنعت و ساختمان معادل ۱۴ درصد، نفت ۹ درصد و کشاورزی ۶ درصد. برنامه برآنست که سرمایه گذاری کنی، سالانه ۱۱ درصد رشد کند و مسکن و امور زیربنائی ۷۰ درصد آن را به خود اختصاص دهد. همچنین انتظار می رود که کسری بودجه حکومت از سطح کنونی که ۵ درصد تولید ناخالص داخلی است، در پایان برنامه به کمتر از یک درصد آن برسد. در مورد موازنه پرداخت ها، با توجه به اینکه صدور نفت و گاز معادل ۸۲ میلیارد دلار و صادرات غیر نفتی ۱۸ میلیارد دلار در نظر گرفته شده و کل واردات بالغ بر ۱۱۴ میلیارد دلار برآورد شده، در پایان دوره باید ۱۲ میلیارد دلار کسری باقی بماند.

برای رسیدن به این اهداف حکومت می بایست به تدابیر و مخارجی بمنظور تامین رشد مؤثر تولیدات، اشتغال و صادرات دست بزند...

تکیه ایران به نفت بعنوان تنها و وسیع ترین کالای صادراتی و منبع درآمد بخش عمومی، باعث می شود که اصلاح عدم موازنه مالی (یعنی کسری حساب جاری و کسری مالی) صرفاً از طریق اصلاح قیمت های نسبی امکانپذیر باشد. وظیفه دشوارتر عبارتست از بازگرداندن اعتماد بخش خصوصی به اقتصاد و این کار تنها از طریق تشویق رشد بخش خصوصی و کاهش نخالتهای بخش عمومی ممکن است. تداوم این استراتژی بسته به وجود یک بخش خصوصی فعال و تجویز صحیح شاخص

نیز، سناریوی انطباق سریع بهتر از سناریوی انطباق کند است.

شایان اهمیت است که اشاره کنیم که مانند سایر موارد مشابه، ارقام و شاخص های اقتصادی ارائه شده در این گزارش فقط برای تشریح و توضیح موضوع مطرح شده اند و نباید آنها را به عنوان یک رشته پیش بینی در نظر گرفت. هدف از این ارقام و شاخص ها، این است که توجه روی جهت گیری های عمده موجود در برابر حکومت متمرکز شود و تصویری از مسیر تحول اقتصاد در شرایط ترکیب های مختلف از سیاست های عمومی اقتصادی و سیاست های مربوط هر یک از بخش های اقتصاد ارائه گردد

بقیه از صفحه ۶

چارچوب شیوه های استبدادی با احتمال نزدیکتر می ت.

در این مسئله تریستی نیست که گروه رفسنجانی نیز بعد از موفقیت در رویه روشن شدن با مسئله آزادی بهمان متعلق کهنه آریامهری و ژنرال پینوشه و دیگر دیکتاتورها متوسل خواهند شد که درمان دردهای فاحش اقتصادی تأمین نان برای مردم وجوب و ضرورتش بر مراتب بیشتر از آزادی و لوموکراسی است. اما کهنگی و بی پایه بودن این استدلال دیگر با همه تحولاتی که در جهان در چند سال اخیر رخ داده است نیازی به استدلال ندارد. بنابراین شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران در اثر سالها حکومت استبداد خودکامه پهلوی و خمینی به چنان درجه ای از بحران رسیده است که گروه رفسنجانی نیز نظیر دهها رژیم استبدادی دیگر با ادامه شیوه های استبدادی و اختناق و تعدیل های سطحی فشار بر روح و جسم ملت ایران و مخصوصاً زنان ایرانی قادر به ادامه حکومت نخواهد بود.

پیش بینی همه جانبه، کیفیت یک تحول سیاسی منتع است اما شاید محتمل ترین پیش بینی نزدیک به واقعیت این باشد که با انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی مرحله سوم عمر جمهوری اسلامی آغاز خواهد شد.

و این مرحله اگر پایان یک آغاز نباشد، بدون شك آغاز یک پایان خواهد بود.

و سئوال دیگر آنکه: آیا تصاعد روزافزون موج بحران و تشدید تضادها اصل و اساس انتخابات و زمینه سازیهای قبلی آن را متزلزل نخواهد کرد؟

علی اصغر حاج سید جوادی

مرداد ۱۳۷۰

عمومی شود، ولی با افت قیمت نفت (که پیش بینی می شود از سال ۱۹۹۲ شروع شود)، وضع مالی کشور رو به وخامت خواهد گذاشت و اقتصاد دچار رکود خواهد شد... در این سناریو که در متن گزارش «سناریوی انطباق کند» نامیده شده، رشد اقتصادی متوسط سالانه در فاصله ۱۹۹۰-۱۹۹۱ کمتر از یک درصد خواهد بود و صادرات، بویژه در مورد کالاهای غیر نفتی، در سطح پائینی باقی خواهد ماند؛ کسری مالی در مجموع بالا خواهد بود و بطور متوسط حدوداً به ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی بالغ خواهد شد و تورم سالانه بطور متوسط بیش از ۴۰ درصد خواهد بود.

برخلاف سناریوی انطباق کند، اگر تدابیر انطباقی بطور سریع و ضربتی انجام گیرند، وضع مالی ایران سریع تر تثبیت خواهد شد و اقتصاد آن در یک دوره میان مدت، به نرخ رشد پایداری دست خواهد یافت... در این سناریو که در متن گزارش «سناریوی انطباق سریع» نامیده می شود، رشد اقتصادی متوسط سالانه در فاصله ۱۹۹۰-۱۹۹۱، ۴ تا ۳ درصد خواهد بود و صادرات غیر نفتی بطور مداوم رشد خواهد کرد. وضع مالی، اضافه بودجه ای در حدود ۵ درصد تولید ناخالص ملی خواهد داشت و تورم سالانه کمتر از ۱۸ درصد خواهد بود. روشن است که در این حالت با توجه به نابسامانی ها و درهم ریختگی های شدیدی که در دهه گذشته انباشته شده است، اتخاذ تدابیری شدید و محدود کننده برای تثبیت و انطباق اقتصاد ضروری خواهد بود. این تدابیر به کاهش سریع کسری بودجه و تورم کمک خواهد کرد، اما میتواند در عین حال مستلزم کاهش شدید هزینه های کلی و سطح بسیار بالا و غیرقابل قبولی از بیکاری موقتی (علیرغم ایجاد صندوق ویژه اطمینان اجتماعی) باشد.

برای کاهش دشواری ها و فشارهای ناشی از سناریوی انطباق سریع، حکومت می تواند همزمان با رفم های سریع، به سرمایه گذاری های عمومی دقیقاً حساب شده و زمان بندی شده دست بزند تا بدون قربانی کردن پروسه تثبیت، جریان آن را قدری کند سازد. چنین سرمایه گذاری هائی، برای اینکه با اهداف عمده برنامه پنجساله سازگار باشد، باید به ایجاد مقداری اشتغال در کوتاه مدت یاری رساند و قدرت تولیدی طولانی مدت ایران را بالا ببرد... در مقایسه با حالت قبلی، مخارج سرمایه گذاری اضافی در این سناریو باعث خواهد شد که اضافه بودجه قدری کمتر (بطور متوسط حدود ۱ تا ۲ درصد تولید ناخالص داخلی در دوره ۱۹۹۰-۱۹۹۱) و تورم سالانه قدری بیشتر یعنی حدود ۲۲ درصد باشد. اما حتی در این حالت

واحدها، اجرای رفم تجاری و صندوق ویژه اطمینان اجتماعی مصرف خواهد شد.

استراتژی استفاده، بخش عمومی از وام، منابع مالی این بخش در بازار مالی داخلی را محدود خواهد کرد، تأثیرات تورم زای وام گرفتن را کم خواهد کرد و تأثیرات منفی وام گرفتن روی رفتار بخش خصوصی را به حداقل خواهد رساند...

رفرم بخش مالی

هدف عمده رفرم بخش مالی، افزایش کارآئی نظام مالی است که باید از طریق دامن زدن به رقابت بیشتر میان بانک ها و سایر مؤسسات مالی تأمین شود. مهم ترین تدابیر پیشنهادی در این زمینه عبارتند از: الف) محدود کردن نقش بخش عمومی در تصمیم گیری بانک ها و رفع محدودیت های موجود در برابر فعالیت آنها، ب) تدوین یک سیاست پولی جدید، ج) قطع حمایت دولتی از واحدهای تحت مالکیت بانک ها، د) افزایش علنی در معاملات بانکی، و ه) محدود کردن استفاده، بخش عمومی از وام. این تدابیر همراه با تدابیر منکور در قسمت قبلی، ضامن آن خواهد بود که نظام بانکی سرمایه، خود را تنها در اختیار واحدهائی بگذارد که بخوبی از تدابیر رفرم استقبال می کنند و از این طریق، تحرك بیشتری در اقتصاد ایجاد شود. بعلاوه، این تدابیر ضمن احترام به اصول اسلامی، خواهند کوشید کارآئی نظام بانکی را بالا ببرند و پس اندازها را در خدمت سرمایه گذاری در تولید بسیج کنند.

دو سناریوی متفاوت رشد

در شرایط کنونی، بازار مساعد نفت، برای ایران فرصتی استثنائی است تا با استفاده از آن رفم های پیشنهادی در این گزارش را با گسست های اجتماعی-اقتصادی کمتر از هر شرایط دیگر به اجرا گذارد. درآمد اضافی نفت که پیش بینی می شود در آینده کوتاه مدت ادامه داشته باشد، می تواند برای تخفیف هزینه های اجتماعی گذرای انطباق (از طریق ایجاد یک صندوق ویژه اطمینان اجتماعی) بکار گرفته شود؛ انتقال واحدهای بخش عمومی را (از طریق ایجاد یک صندوق بازسازی واحدها) تشویق و تسهیل نماید، و در نهایت به رشد بخش خصوصی (از طریق ایجاد یک صندوق سرمایه گذاری) دامن بزند.

بنابراین، تأخیر در اجرای انطباق های مورد نیاز، جایز نیست. در صورت تأخیر، افزایش اتفاقی درآمد نفتی می تواند بطور کوتاه مدت موجب بالا رفتن درآمدها و هزینه های

از دیده شوخ...

هاشم خندان

پیام تبریک

پیام تسلیت

به: حکومت دیکتاتوری پرولتاریایی اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی واقعا موجود
رفقا!

به: حکومت دوباره سرنگون شده و مستعجل دیکتاتوری
پرولتاریوی قیلا موجود
نارفقا!

اقدام بی نظیر و دشمن شکن شما که گرز آهنین پرولتاریا را بر فرق ایورتونیست ها، رویزیونیست ها، خانین به طبقه کارگر، سوسول دمکراتها و مزدوران جیره خوار غرب، جنوب، شمال و شرق فرود آورد قلب های شکسته ما را که چندینست در زیر آوار دمکراسی بازی، در حال از تپش ایستادن بود، جانی دوباره بخشید. امیدواریم که در اولین اقدامات گورباچف را به خاطر خیانت به یاد و خاطره رفیق استالین و آثارهای او به دار مجازات بیابیزید و پرولتاریای سوسول شده و یقه سفید را که با دستهای سرخط خطی خود زحمات چندین ساله حزب کبیرمان را بر باد داده اند، (جای چند قطره اشک روی اعلامیه پیداست) سرکوب، خوشگل، مؤذبانه و تروتیز بفرمائید. ما حاضر به هر نوع همکاری از جمله گروگانگیری، قتل و کشتار مخالفین در این دنیا و آن دنیا هستیم.



ما از شما میپرسیم چرا هنوز يك روز از کودتا نگذشته است، یکی از شماها از ترس قالب تهی کرد و ریتی رحمت را سر کشید. چرا؟ ما فکر می کردیم شلنم هم جزو میوه هاست و ب: شما امید فراوانی بسته بودیم ولی الحق که توزرد از آب در آمدید ما تبریک خردمان را از شما پس میگیریم و در آرزوی استالین دیگر میمائیم!
با درودهای فراوان
به خودمان!
مرگ بر دمکراسی،
زنده باد دیکتاتوری مطلق
رفیق صدام حسین
صدر کبیر حزب بعث عراق
رفیق معمرالقذافی
رئیس جمهور مادام العمر

لیبی

رفیق صدام حسین صدر کبیر حزب بعث
رفیق معمرالقذافی رئیس جمهور مادام العمر لیبی
روح مرحوم امام خمینی(ره)
روح مرحوم نیکلای چائشکو
روح مرحوم هیتلر
روح رفیق کبیر رفیق یوسف استالین
طرفداران همیشه پیروز دیکتاتوری پرولتاریا

روح مرحوم امام خمینی (ره)
روح مرحوم نیکلای چائشکو
روح مرحوم هیتلر
روح رفیق کبیر یوسف استالین

تذکر: طرفداران دو آتشه دیکتاتوری پرولتاریایی فرصت طلبانه بعد از شکست کودتا امضای خود را پس گرفتند و حتی اعلامیه های تبریک را که برای پخش به آنها دادیم پیش خودشان نگهداری کردند تا ببینند اوضاع به کدام طرف می چرخد و گفتند ما هم چنان از «خطر» اساسی اقدامات گورباچف حمایت میکنیم. دستگاه فکری کا. گ. ب و حزب توده است، چه میشود کرد

«صدام»

از دیده شوخ...

باجراید

کیهان: عادل رییس بانک مرکزی: اقتصاد جنگی باید به اقتصاد توسعه مبدل گردد.

خندان: وگرنه این بار «ولایت فقیه» باید بشکله «زهر» را سربکشد.

اطلاعات: نوربخش وزیر اقتصاد: در برنامه پنج ساله ۱۲۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری در نظر گرفته ایم و نرخ رشد طی این مدت ۴٫۸ درصد پیش بینی میشود.

* حیف آنها که مردند و آواز ترا نشنیدند، باورکن با این ارقام و آمار قبر آقا درست نمیشود.

کیهان لندن: فرانسه و جمهوری اسلامی با سلطه امریکا در منطقه مقابله می کنند * به خرچنگ گفتند چرا از دو سو روی گفت پیشترقم در این است.

اطلاعات: رفسنجانی: مردم شاید حتی به کمک آمار و ارقام متوجه مشکلات جدی که ما در رابطه با ساختن تأسیسات زیر بنایی کشور با آن مواجه هستیم نشوند.

* هرچند میدانم سواد خواندن نوشتن فارسی نداری ولی به داستان «چوپان دروغگو» مراجعه کن.

اطلاعات: خاتمی وزیر ارشاد اسلامی: اسلام به دلیل اینکه قرن ها از صحنه زندگی دور بوده است در آن مواردی که به نظم اجتماعی و روابط بین انسان ها برمی گردد دچار خلاء می باشد.

* از کرامات شیخ ما این است شیره را خورد و گفت شیرین است

کیهان: امامی کاشانی: اجرای اصول اسلام ناب محمدی، نجاتبخش توده های مسلمان خواهد بود.

* به سخنان «چوپان دروغگو» و وزیر ارشاد اسلامی در بالا نگاه کنید.

کیهان هوایی: وزارت امور خارجه رژیم صهیونیستی پس از دستگیری جاسوسانش (در قبرس) اعلام کرده بود از کلیه کانالهای موجود برای آزاد سازی آنها استفاده خواهد کرد.

* حتی از کانال جمهوری اسلامی؟ کیهان هوایی: جامعه اروپا از پیشنهاد ایران مبنی بر برگزاری انتخابات در عراق حمایت کرد

* و همچنین از ادامه دیکتاتوری

اسلامی در ایران

مطبوعات: رفسنجانی: قانون احزاب را ما ابلاغ کردیم و باید هم اجرا شود، دارد اجرا هم میشود. ظاهرا افراد جرات نمی کنند بروند حزب تشکیل بدهند به خاطر اینکه می بینند موفق نمی شوند.

* ایا موش بخوره تو رو. الحق که «الهنزل فی الکلام کالمح فی الطعام» (هزل در گفتار چون نمک در خوردنیهاست)

ایران تایمز: بنی صدر: اگر شما بتوانید حتی یک ابتکار از طرف خمینی به من نشان دهید به شما جایزه میدهم.

* فراری داند: رئیس جمهور محبوب و منتخب مردم ایران: در لباس زنانه.

کیهان لندن: خامنه ای خطاب به حاجی ها: زیاد خرید نکنید

* عشقی جان پس می روند آنجا چکار؟ ایران تایمز: لاریجانی: بین ایران و آمریکا میتواند یک «ازدواج مصلحتی» بدون از سر گرفتن روابط رسمی برقرار شود.

* مبارک است! اما چند سؤال: ۱- این ازدواج در پی سخنان رفسنجانی مربوط به صیغه انجام می گیرد؟

۲- صیغه به چه زبانی جاری میشود؟ ۳- عروس کدومه؟

کیهان لندن: ولایتی: از این پس هدف های اقتصادی مهم تر از هدف های سیاسی خواهد بود.

* ما فکر می کردیم همتای فرانسوی اتان را از روی هدف های انسانی معاینه و طبابت کرده اید.

مطبوعات: احمد خمینی: پدرم محبوب ترین شخصیت جهانی است.

* حرف راست را از بچه یا دیوانه باید شنید!

ایران تایمز: لاریجانی: ایران و آمریکا در امنیت خلیج فارس تشابه منافع دارند

* تشابه قیافه هم دارند. سگ زرد برادر شغاله!

مطبوعات: یکی از نمایندگان مجلس: میلیونها نفر زیر خط فقر زندگی می کنند.

* اشکال نداره در عوض روح امام از بالا رفتن تعداد «مستضعفین» مستفیض می شود

ایران تایمز: ایران به «عضویت کمیسیون حقوق بشر» درآمد.

* البته این عضویت دنباله «مذاکرات شرکتهای آمریکایی برای خرید نفت ایران»، «یک شرکت فرانسوی عهده دار اکتشاف و بازاریابی نفت ایران شد»، «وزیر خارجه ژاپن به جمهوری اسلامی توصیه کرد روابط خود را با آمریکا بهبود بخشد»، «جمهوری اسلامی با ۱۲ شرکت بزرگ آلمانی یادداشت تفاهم امضاء کرد» و همچنین «ازدواج مصلحتی» و «تشابه منافع ایران و آمریکا» است.

مطبوعات: کورت والدهایم رئیس جمهور اتریش تاج گلی نثار آرامگاه آیت اله خمینی کرد.

* تقصیر «صهیونیستها» بود که میگفتند این یاروقیلا با هیطر و دارودسته اش نشست و برخاست داشته.

کیهان لندن: جمهوری اسلامی به دنبال سلاح هسته ای است

* مال هلو یا خرما؟

مطبوعات: ملک زانه وزیر بهداشت و...

به * هزار و هفتاد و یک نیاز داریم * باغت آباد انگوری. فکر میکنی این تعداد کفاف جناحین حکومتی رو بده؟

باز هم امدادهای غیبی

ما، آنکههای جهان سومی یا طبق لقب جدید مان «انسانهای پیرامونی» کرامات و معجزات عجیب و خارق العاده ای داریم. مثلا توی خواب راه میریم، مینویسیم، میخوانیم، بحث و جدل میکنیم و بالاتر از اینها انقلاب راه میندازیم. اینها اگه معجزه و امداد غیبی نیست پس چیه؟ هشت سال جنگ به رهبری امام مرحول با غرب و شرق و شمال و جنوب و ارتفاع و سطح و... فقط با اتکا به همین امدادهای غیبی شدنی بود. امدادهای غیبی همه جا حضور فعال دارند و به هر شکل و شمایل خودنمایی می کنند. از قلقلک احساسات ظریف و نازکانه و بالا بردن درجه، فانهایت- سانتیگرادی شور و شوق تا انفجار در اثر شادیا و گرمی های الکی خوشانه. وقتی می خواهند «شور حسینی» «هوا» دارها رو بالا ببرند، میگن فلان عضو رهبری ساعتی ۵۰ تا چای میخوره، یا با به مسلسل حریف یه لشکره. بعد هم دهانهای نیم متر باز شده جماعت وبه حرکت درآمدن نیروی گریز از عقل و منطق. بگذریم سرتان را درد

نیاوریم. جدیدا امدادهای غیبی از کنار قبر امام راحل نقبی به سوی عراق زده اند و مانند ویروس وارد بدن مردم عراق شده اند.

تحولات شوروی تا کجا پیش خواهد رفت؟

علی کشتگر

واقعیات، به این حقیقت پی برد که حزب کمونیست اصلاح ناپذیر است. و این شاید خود یکی از بزرگترین درس های تاریخ معاصر باشد.

میخائیل گورباچف، با همه اشتباهات و سازش هائی که در برخورد با پروسه تحولات ۶ساله از خود نشان داد، بی تردید بعنوان بزرگترین رهبر تاریخ شوروی و یکی از بزرگترین رهبران سیاسی تاریخ و یک دوستار بزرگ صلح و آزادی برای همیشه در تاریخ خواهد ماند.

اگر لنین دموکراسی نوپا و شکننده روسیه را که برویرانه های سلطنت تزار در حال پدید آمدن بود، با کودتای حزب بلشویک در نطفه خفه کرد، گورباچف رهبر

تحولاتی است که دموکراسی را در اروپای شرقی و اتحاد شوروی به جای نظام توتالیتر نشاناند. این انقلاب های آزادیبخش نیز چون انقلاب های کمونیستی از روسیه آغاز شد با این تفاوت که این بار تحولات نخست در کشورهایی که ماهواره نظام شوروی بودند به ثمر نشست و دست آخر موج انقلاب ۱۰کشور عضو اتحاد شوروی را فرا گرفت.

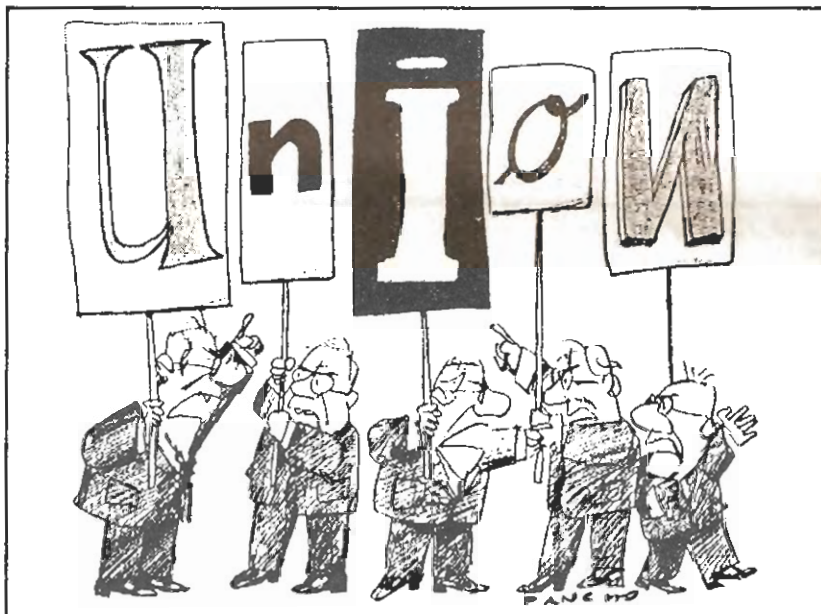
میخائیل گورباچف و امثال او در شوروی برای صلح و آزادی و تلاشی نظام

توتالیتر هر کاری را که می توانستند انجام دادند. آنها به همه بشریت و به آزادی و صلح و پیشرفت کل جهان خدمت کردند و اینک آنها بیش از هر زمان به یاری و پشتیبانی کل بشریت نیازمندند.

اتحاد شوروی در آستانه و در حال تجزیه و تلاشی است. کشورهای ۱۰ گانه یکی پس از دیگری بطور یکجانبه اعلام استقلال می کنند. در ۲کشور اتحاد شوروی خطرناکترین سلاحهای اتمی انبار شده است. اختلافات مرزی نه فقط میان ارمنستان و آذربایجان و یا اکرانین و روسیه بلکه تقریباً میان همه جمهوریهای شوروی وجود داشته و دارد. در پاره ای از این کشورها نیروهای ناسیونالیست و یا مذهبی آماده

حزب و نظام اکثراً به چیزی بیش از اصلاح نظام رضایت نداشتند.

به اعتقاد من گورباچف می دانست که راهی جز تلاشی نظام نیست و خود بر آن بود که چنین تحولی را بطور آرام و با حفظ اتحاد دست کم ۱۲کشور اتحاد شوروی (مقصودم اتحاد شوروی منهای کشورهای بالت) هدایت کند. اما بسیاری از دیگر کسانی که خود را مدافع پروستریکا اعلام می کردند به هیچ روی چنین چیزی را نمی خواستند. و بدینسان بود که با تحولات اروپای شرقی، با فروپختن دیوار برلین و با آزادی این کشورها، محافظه کاران گورباچف را تحت فشار قرار دادند؛ نزدیکترین



همکاران گورباچف افرادی مثلشواردنا انزله را از وی جدا کردند و دست آخر کوشیدند با یک کودتا از شر خود وی نیز راحت شوند و بدینسان نظام و حزب را نجات دهند.

اما در مدت ۶سال رهبری میخائیل گورباچف، جامعه شوروی و بین المللی دچار چنان تحولات عمیقی شده بود که دیگر قابل بازگشت به گذشته نبود و درست این همان چیزی بود که کودتایچیان از ترک آن عاجز بودند.

سرانجام پس از شکست کودتا، گورباچف، این رهبر بزرگ تحولات جهان در شش سال گذشته که خود از تحولات بسیار سریع چند روزه کودتا عقب مانده بود، زیر فشار

نش تاب خارق العاده، حرکت تاریخ مجال تجزیه و تحلیل حوادث را از انسان سلب کرده است. مهمترین رویدادهای تاریخ سده بیستم در این چند ساله رخ داده است. و مهمترین آنها همانی است که امروز در روسیه و در ۱۰کشور که زمانی اتحاد شوروی نام داشتند در حال اتفاق افتادن است.

از کودتای نافرجام حزب کمونیست شوروی علیه گورباچف و علیه آزادی تا امروز که این سطور را می نویسم درست یک هفته می گذرد. هر ساعت این ۷روز، تاریخ به اندازه چندین سال معمولی حرکت کرده است.

هزار نکته، باریکتر از مو و هزار هزار تجربه و درس به گنجینه تاریخ، این گنجینه پر ارزش بشری افزوده شده است.

اگر گورباچف ۲سال پیش با قاطعیت بیشتری محافظه کاران و تئوگست لیتستها را کنار گذاشته بود و بدینوسیله توانسته بود، اصلاحات اقتصادی-سیاسی دلخواه خود را در اتحاد شوروی به پیش برد، شاید امروز می شد از بسیاری از عواقب احتمالی این عقب ماندگی که تلاشی شوروی، آغاز جنگ های مرزی میان کشورهای تشکیل دهنده شوروی و هرج و مرج های اقتصادی از جمله آنهاست جلوگیری کرد.

اما آیا واقعا گورباچف می توانست سریعتر از این و قاطع تر از این حرکت کند و نکرده این سئوالی است که تاریخ در آینده به آن پاسخ خواهد داد. لیکن به گمان من گورباچف که خود از درون حزب کمونیست و نظام توتالیتر برخاسته بود و به ناچار با شعار اصلاح حزب و نظام و نه انحلال آنها پا به میدان گذاشته بود، گورباچف که ابزار و وسایل کار خود را از همان حزب و دولت گرفته بود هرگز نمی توانست معجزاتی بیش از آن که جهان در چند ساله گذشته از او دید صورت دهد. او در محاصره حزب کمونیست، در محاصره سانسورستها و در محاصره کسانی بود که با وجود قبول بن بست

می شوند تا دیکتاتورهای مذهبی و یا شورنستی جدیدی را جانشین نظام توتالیتر سابق نمایند. استالینیستها و نئو استالینیستها که بشدت با هدایت اتحاد شوروی بسوی آزادی و نظام چند حزبی مخالفت ورزیده و شکست خورده اند در صدند که از تحولات منفی پیشگفته بهره برداری کنند.

بر عهده جامعه بین المللی و همه نیروهای صلح دوست و آزادیخواه است که در چنین شرایط دشواری به یاری گورباچف بشتابند. متاسفانه مردم روسیه و سایر کشورهای اتحاد شوروی بعنت دهها سال دیکتاتوری فرسنگها عقب تر از آنجایی هستند که گورباچف ایستاده است. مردم روسیه یلتسین ناسیونالیست، خشن و تاحدی نا آگاه به شرایط و اوضاع جهانی را بر گورباچف ترجیح میدهند. چرا که یلتسین به سطح فکر و تایلات صیقل نیافته توده ها نزدیک است. در حالیکه گورباچف هنوز میخواهد مردم روسیه و سایر کشورهای اتحاد شوروی را به قتل رفیع تری هدایت کند.

تجزیه اتحاد شوروی به ۹۰ کشور مستقل جداگانه می تواند یک فاجعه بزرگ برای بشویت باشد. چنین تجزیه ای هم به زبان صلح جهانی و منطقه ای است. هم به زبان رشد دموکراسی در این کشورها وهم به زبان پیشرفت

و ترقی اقتصادی آنها خواهد بود.

یورس یلتسین وقتی نسبت به مساله تجزیه این کشورها موضع بی تفاوت می گیرد، در واقع ارجحی مسئولیتی و ناپختگی آمیخته با ناسیونالیسم خود را به نمایش می گذارد. او مرد رزمنده ای است که در چند سال گذشته همواره با محافظه کاران و نئو استالینیستها مبارزه کرده و در پیشبرد تحولات نقش ایفاء کرده است. اما به اعتقاد من مبارزه ان همواره به نوعی یا فرصت طلبی و جاه طلبی همراه بوده است. امروز نیز تا این لحظه چنین بنظر میرسد که یلتسین به تحکیم مواضع خود در قدرت بیش از اتحاد روسیه و سایر کشورها اهمیت می دهد.

تجزیه شوروی برای ما ایرانیان می تواند عواقب مضاعفی در بر داشته باشد. یعنی علاوه بر عواقب عمومی منطقه ای و جهانی پیشگفته، عواقب مستقیم دیگری را می توان برای ایرانی که رژیم اسلامی در رأس آن است بهمراه داشته باشد. برای نمونه جدائی آذربایجان و ارمنستان از اتحاد شوروی و اعلام استقلال این دو جمهوری می تواند فوراً با کشمکش مرزی میان این دو و جنگ میان مسلمانان و ارامنه تبدیل گردد. در چنین جنگی بسیار محتفل است که با توجه به ماهیت رژیم اسلامی، پای ایران نیز به میان کشیده شود و بدینسان آتش جنگ و

تشنج های جدیدی میان ایران و همسایگان آن شعله ور گردد.

از هم اکنون رژیم جمهوری اسلامی «رهبران مسلمان» آذربایجان و سایر مناطق مسلمان نشین شوروی را به اتحاد و شرکت در یک کنفرانس اسلامی در تهران فرا خوانده است. ترکیه نیز در جنگ و کشمکش احتمالی ارمنستان و آذربایجان بیطرف نخواهد بود. ... تحولات سریع کنونی تا کجا و در چه مسیری پیش خواهد رفت. آیا اتحاد شوروی تجزیه خواهد شد؟ آیا این اتحاد دست کم در پاره ای از زمینه های اقتصادی و سیاسی میان اکثر جمهوریها باقی خواهد ماند؟ این تحولات چه تاثیری بطور مستقیم و غیر مستقیم در ایران بجای خواهد گذاشت؟ آیا... هنوز می توان سنوالات زیادی را در این زمینه مطرح کرد که در روزهای آینده پاسخ آنها معلوم خواهد شد. اما بطور کلی می توان امیدوار بود که دموکراسی و صلح بر دیکتاتوری و جنگ غلبه کند و در آینده نزدیک با وزیدن نسیم دموکراسی در مرزهای ایران، زنگها برای دیکتاتوری مذهبی رژیم اسلامی به صدا در آید.

به امید آن روز.

و یا ذهنی برای اینکه ثابت کنیم که ایدئولوژی چیز معتبر یا ضروری هست پرهیز کرد ز تنها بمانکنه که ایدئولوژیها نزدیک شده اند و شناخته شده اند و بوده اند یا آنها برخورد کرد با این برخورد علمی است که من باین نتیجه میرسم که ایدئولوژی هابعد از شکن گیری همیشه محدودکننده و باز دارنده خلایقیت، آزادی و خرد انسان بوده اند.

توضیح پایانی.

نام این مقاله ابتدا مرگ «وهم» بود و طرح آن در یک روز پس از کودتا در شوروی که شکست آن بنظر من تقریباً محرز شده بود تهیه شد (یعنی در روز دزم کولتا) در آن روز من فکر کردم که کودتا یک توفیق اجباری بوده است و پس از شکست، متورر رفورم را بحرکت خواهد انداخت و اتحاد گورباچف با یلتسین آینده تابناکی برای مردم شوروی و جهان و چشم انداز مناسب تری برای نیروهای آزادیخواه بوجود خواهد آورد بنابراین تحت عنوان «مرگ وهم» فکر میکردم تحلیلی در باره گذر از دوران «وهم» تهیه کنم ولیکن بعد از سه روز معلوم شد که طرحی که در ذهن داشتم ام خوش بینانه بوده است و بهمین دلیل مقاله در حقیقت عوض شد و به تشریح زایش مجدد «وهم» پرداخت.

بیست و نهم اوت ۱۹۹۱

آزادی و عدالت اجتماعی از صراحت بر این امر غفلت نکند که ایدئولوژی بلحاظ چشم انداز تاریخی در تمام اشکال شکست خورده است. اگر ما به چنین فرهنگی دست یابیم، از زایش مجدد «وهم» در ایران می توانیم جلوگیری کنیم. با چنین فرهنگی حتی واژه سوسیالیسم که به اعتبار آرمائی با انسانیت و آزادی تطابق کامل دارد، وهمچنین واژه چپ نباید مورد تأکید برنامه ای قرار بگیرند نه بخاطر اینکه مردم در شرایط کنونی جهان نظر مساعدی نسبت به آن ها ندارند بلکه باین خاطر که مردم دیگر آموخته اند که کنش و عمل و اخلاق احزاب و نیروها را در میان مدت و درازمدت ارزیابی می کنند، در عین حال تأکید بر این واژه ها فوراً یلتسین و ایدئولوژی کرائی را تقویت میکند. در مورد «سبزهها» در آلمان، آنها حتی در مورد واژه حزب نیز تأکید چندانی بعمل نمیآورند. ضمن اینکه کنگره سالیانه خویش را یک کنگره حزبی میخوانند اگر سبزهها را با فدائی ها در ایران مقایسه کنیم، تفاوت در این است که فدائیان حتی بیشتر از کلمه فدائی بر کلمه سازمان فدائیان خلق ایران تأکید کرده اند سبزهها اما بر بالای نشریه شان فقط مینویسند «سبزهها» با این تجربه «سبزهها» موقعیت ما و گسترش شایان توجهی داشته اند.

در اینجا این نکته را نیز باید افزود که در مورد ایدئولوژی باید از تفسیرهای خود ساخته

بقیه از صفحه ۲۹
دنیای امروز سازگاری داشته باشد.

روشنفکری ایران بدین منظور، علاوه بر تجارب ز دست آزادهای تاریخ ملی-سیاسی و اجتماعی خود باید به انقلاب در هند و حزب کنگره برهبری گاندی و نهروها، به انقلاب در آفریقا برهبری نلسون ماندها، به تحولات در حزب کمونیست ایتالیا که دیگر کمونیست نیست، و به جنبش سبزهها در آلمان غربی و به «اتحادیه نود» در شرق آلمان، توجه و بازبینی عمیق تری کند و برای چشم انداز دموکراسی در ایران بلحاظ مشی دموکراتیک و فرهنگ آزادمشناسانه از مجموع تجارب و دست آوردهای معنوی و انسانی آنها استفاده کند، باین منظور روشنفکری فعال و توانای ایران باید ابتدا خود این نوع حرکات و پدیده ها را بمشابه علائم دوران جدیدی که تولد یافته است بشناسد، در چنین صورتی است که ما دیگر بدنیال سوسیالیسم دموکراتیک که خود هنوز یک ایدئولوژی است و ریشه در گذشته اش دارد نخواهیم رفت، و در آنصورت اشتباه گورباچف را نیز تکرار نخواهیم کرد. بنابراین تشکیل یک حزب سیاسی در آینده برای روشنفکران ایرانی در صورتی عملی است و یا بهتر بگوئیم در صورتی دارای چشم انداز خواهد بود که ضمن تأکید بر ضرورت مبارزه بخاطر

مرگ «وهم» یا زایش مجدد آن؟!

ب- آزاد

بیش» باز نمی داشت. اولت «شاپور» شاهنشاه ایران را اکنون مضمضه میکرد آنگاه که پابر پشت «والرین» امپراطور روم گذاشت تا سوار بر اسب شده، با این تفاوت که گورباچف «والرین» بنده و یلسین خود یک محصول پروستریکا بود.

بعضی مواقع انسان های عوضی در شاهراههای عمده تاریخی قرار میگیرند، در چنین موقعیت هائی فاجعه و تراژدی در کنار ضرورت تحولات بزرگ قد علم میکند و حرکت تاریخ را با پیچیدگی بزرگی مواجه میکند.

ما میخواهیم در طی این نوشته، این فاجعه و تراژدی را کمی بشکافیم و ریشه های آنرا نشان دهیم و در پایان برای جنبش روشنفکری ایران یک نتیجه گیری کنیم.

به این سخن برگردیم که آنتی کمونیسم خود مذهب جدیدی است که فرزند نامشروع مذهب نیگری است بنام کمونیسم. آنچه این دو مذهب را مخرج مشترک واحدی میدهد ایدئولوژی است، ایدئولوژی خود از ترکیب «وهم» های گوناگون بوجود می آید. این سخن باین معنی نیست که «وهم» از واقعیات ناشی نمی گردد بلکه باین معنی است که از واقعیات ها مستقل و مجرد میشود و این خود بر اساس یک روند ذهنی صورت میگیرد که طی آن اعتقاد جاننشین معرفت میگردد. مثلا «این سخن که هر شرارتی در جهان هست از امریکاست»

بعنوان یک عقیده، قابل بحث است ولی وقتی این مؤخره بان افزوده میشود که هر کس جز آن بگوید نفهم است یا مثلا عامل امپریالیسم است اعتقاد جایگزین معرفت میشود این یعنی «وهم» و این سخن که چون یلسین معتقد است که همین الان باید استقلال فلان جمهوری را برسمیت شناخت و این صددرصد حقیقت محض است و هر کس جز آن بگوید سازشکار است این نیز یک «وهم» است.

همچنین داس و چکس و پرولتاریا و توده ها و غیره بمقابله مفاهیم، تمام اینها خود به «وهم» تبدیل میشوند وقتی که گورباچف در نو یا سه سال پیش می بایستی حزب کمونیست شوروی را یا منحل میکرد یا استحاله میداد یک حزب دموکراتیک لاقابل مثل مورد ایتالیا و داس و چکس و لنین را باید حذف میکرد و بر شکست

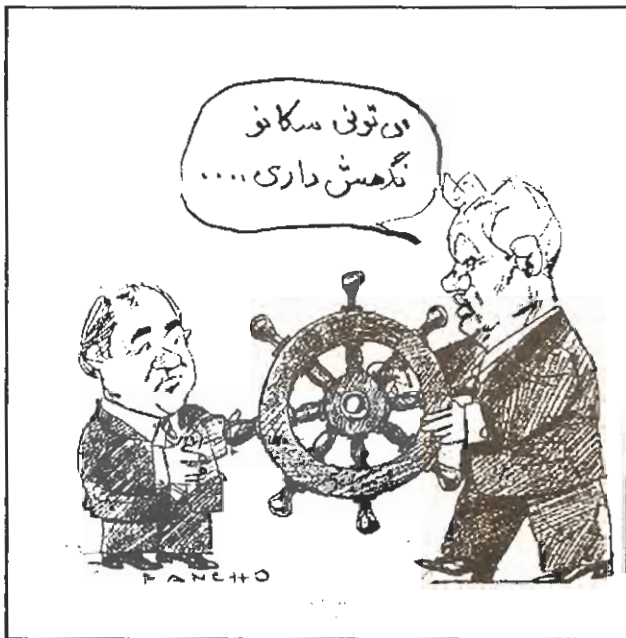
نظیر ماندا یا گاندی و نهرو را در روان سرشار از خشونت خود نداشت. او بخاطر نفی کامل گورباچف و بردنهای خویش درحقیقت تجزیه اتحاد شوروی را تجویز کرد ویراحساسات کور ویر از شراره های نفرت ملی گرائی در تمام جمهورها کبریت کشید، به امید اینکه بعدها دوباره آنها را زیر سلطه یک روسیه قدرتمند بکشد.

چهره ای که او در شوی تلویزیونی پارلمان روسیه در حضور گورباچف از خود بنمایش گذاشت، چهره یک دیکتاتور بود که در یک

(توضیح نویسنده : این نوشته از روی نوار پیاده شده و بخاطر نشر بدون ادیت آن پوزش میخوام.)

لس ختم را با این گفته آکیمونوف نویسنده نامدار روسیه آغاز میکنم که اخیرا رمان چند جلدی خود را که آخرین رمان اوست منتشر کرده - که در آن وقوع کودتا و شکست آنرا پیش بینی کرده بود- آکیمونوف به خبرنگاران تلویزیون آلمان در روز ۲۰ اوت (یعنی دو روز قبل از شکست کودتا) گفت ما در گذشته مذهب

کمونیسم را داشتیم و اینک با از بین رفتن آن مذهب آنتی کمونیسم جایگزین آن شده است، وی همچنین در پاسخ به خبرنگار راجع به نتایج بعد از شکست کودتا به جریان مبارزه قدرتی اشاره کرد (که در حقیقت یک طرف دعوا بیشتر نداشت) که دربیست و چهارم اوت در پارلمان روسیه با حضور گورباچف و بدعوت یلسین از تلویزیون پخش شد. آکیمونوف گفت: انسان نمی بایستی به یک رئیس جمهور آنهم در حضور پارلمان «تو» خطاب می گردد، آدم نمی بایستی بر سر یک رئیس جمهور در پارلمان این چنین فریاد میکشید و آدم نمی بایستی فرمان ممنوعیت حزبی را آنهم در حضور یک رئیس جمهور که هنوز رهبری آن حزب را بعهده دارد، امضاء می کرد، آری در اجلاس پارلمان روسیه حقیقت ساده ای کشف شد. گرچه بقول بسیاری از



مناسبات دموکراتیک نابالغ بقدرت رسیده است. نگاهش خشک و سرشار از قاطعیت و نفرت بود، مستی و خلسه قدرت که او را احاطه کرده بود، انسان را بیاد خمینی میانداخت زمانی که میگفت: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش» با ترک این مستی و خلسه در اوج لذت مدهوشانه از ابراز احساسات لاینقطع حضار، انسان می توانست از همین لحظه بداند که او نه به بسبب اتم نخیره در اطراف و اکناف جمهورها می اندیشد و نه بکل سرنوشت اتحاد شوروی با تاریخ و فرهنگی که قرنها تلاش نسلا در پشت آن نهفته بوده است، اینک او همه چیز را حاضر بود قربانی کند. نگرانی از ناامنی بزرگ ناشی از جنگ ملت ها و ملیت ها نیز او را آزره ای از راهی که او پیش گرفته بود، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه

سیاسیون حرفه ای و ایدئولوژیک تاکید بر اخلاق و خصوصیات مشخص امری فرعی است و این یکی از همان حرفهایی بود که در گذشته احزاب کمونیسم باستناد آن و با عمل به آن، ریشه خود را از بیخ و بن بریدند. ولی حقیقت این است که در پارلمان روسیه برخورد اخلاقی بسیار جزئی و ساده ای که بنمایش گذاشته شد، یک شوی تلویزیونی بود که شومن آن با اهانت و امریت و تحقیر به رئیس جمهور قانونی مملکت در مقابل چشم میلیونها نفر میخواست مرد جدید شماره یک را در شوروی معرفی کند. و باین طریق نشان داد که بهیچ اخلاق و اخلاقیاتی جز گسترش نفرت و بشارت کینه نسبت به مخالفین سیاسی خود، درمبارزه قدرت، معتقد نیست. او بعنوان یک رهبر ذره ای از خصوصیات انسانهای آزاد منش

کمونیسم بصراحت اعتراف و تاکید میکرد چون اینها دیگر از واقعیت مستقل و مجرد شده بودند و مورد نفرت مردم بودند، اینها برای گورباچف به «وهم» تبدیل شده بودند و در نتیجه او نتوانست یک برخورد قاطع با حزب کمونیست بکند، داس و چکش وقتی که مردم زیر سایه آن رنج کشیده اند و قربانی داده اند به چه درد می خوردند و تا کی میخوامی بگونی داس و چکشی که من میگویم چیز دیگری است. وقتی که مردم علائم خود را نمیخواهند خوب آنها را باید برداشت. زیرا که خود مردم و رنجایشان مهمتر از این نقاشی ها و این باسمه ها هستند. یلسین برعکس گورباچف این را بخوبی درک میکرد که کمونیسم شکست خورده است و دوران ایدئولوژی گرائی سپری شده است بهمین دلیل است که نفرت ها و رنجهای مردم را شناخت و رفت بطرف آنها ولی او چون انسان فرهیخته ای نبود بر نفرت ها و عقب ماندگیهای فرهنگی مردم تکیه کرد و ضمن نفی نفرت آمیز وهم های گذشته وهم های جدیدی را آبیاری کرد.

بنابراین ظهور یلسین مثل هر مورد دیگر در تاریخ محصول هوشمندی و خرد اوبه تنهایی نبود. عدم قاطعیت گورباچف در رابطه با محافظه کاران کمونیست باعث شد که قدرت سازش کاری رفورم افزایش یافت همچنین آنجا که یلسین فرمان ممنوعیت حزب کمونیست را صادر کرد گورباچف باید با صدائی کمی مهاجم تر میگفت که این آغاز یک دیکتاتوری جدید است. ولی واقعیت این است که محافظه کاران صدای او را بریده بودند و او نای حرف زدن نداشت. گورباچف تازه امروز زمان انسان های ایدئولوژیک را می فهمد ولی دیگر بسیار دیر شده است. یک حقیقت تاریخی رنج آور همیشه این بوده است که رفورم های اخلاقی و انسانی همیشه رهبران انسان، شریف و آزادیخواهی داشته اند که دقیقاً بخاطر داشتن همین صفات نمی توانسته اند در مقاطع حساس برخورد های قاطع بکنند. اعتماد گورباچف به محافظه کاران کمونیست حتی در زمانی که تنها در سه روز قبل از کودتا یاکدولف می فهمد که دیگر در این ماندآب نمیشود ماند و از حزب بیرون میرود گورباچف باز هم تکان نمیکشود. مصدق خودمان را ببینید در رابطه با اطرافیان، آری این حقیقت تاریخی دردآور است که رفورم های انسانی همیشه پیروز شده اند ولی پس از مدتی کوتاه شکست را تجربه کرده اند زیرا که رهبران شریف و آزاده ای چون امیرکبیر و مصدق و گورباچف داشته اند.

بهر حال برگردیم به سخن خود «وهم» بمثابه اصلی ترین عنصر ایدئولوژی خود اجزاء گوناگونی دارد و از اینقران:

۱- جایگزینی اعتقاد بجای معرفت (که به تشکیل سازمانهای عقیدتی میانجامد)

۲- تشکیل گروههای مرید که به مراد یعنی شخص واحد یا حزب واحدی عشق میورزند و نسبت به او فرمان پذیری دارند از حسن صباح گرفته تا آقای یلسین نمونه های آن هستند، اگر سخنان و رفتار مریدان یلسین را در روزهای اخیر از طریق رسانه ها دیده یا شنیده باشید از این مقاله تعجب نخواهید کرد.

«فرمان» خود، یک «وهم» است، در نیائی که وابستگی به فرد و شخص دارد از بین میرود، در کشوری به بزرگی روسیه، تنها یلسین است که حکومت و فرمان میراند.

ویژگی «فرمان» شخصی و فردی بودن آنست و بنابراین رابطه ای است که بین مرید و مراد برقرار میگردد.

۳- پارانیای سیاسی یعنی «وهم» قدرت «وهم» برتری و سلطه، و عظمت طلبی بناپارتنی، که مانع تشخیص نسبی بودن قدرت سیاسی میگردد و بهمین دلیل به ضد اخلاق تبدیل میگردد، نگاه کنید یلسین برای راندن گورباچف و تبدیل خود به شخصیت شماره یک هر کاری که بتواند میکند و کرده است و او را مقایسه بکنید با مصدق و گاندی و نهرو و ماندلا و...

۴- هالوسیناسیون یعنی احساس خطر از چیزهایی که اصلاً خطری ندارند و دشمن پنداری کسانی که بخودی خود دشمنی ندارند مثل مصدق یا گورباچف یا تروتسکی که در تبعید خاطر آتش را می نوشت، همه دیکتاتوری ها باین بیماری مبتلا بوده اند

۵- تشویق و تحریک غلیان های شدید عاطفه ملی و عرفان نسبت به رهبر و کارکرد نازل عقل و خرد. دکتر ارانی در مقدمه پسیکولوژی نوشت که کسانی که قوه عاطفه شان بیشتر از قوه عقل شان حرکت دارد بخودی خود برای فعالیت سیاسی مضر هستند در چارچوب یک حزب سازمان دهی شوند و باین ترتیب حزب جانشین قوه عقل او میگردد و از این طریق تعادل بین قوای عقل و عاطفه برقرار میگردد.

حقیقتی که دکتر ارانی بان توجه نداشت یا در آن دوران امکان توجه بان وجود نداشت این بود که از طریق خرد منفصل نمی توان کارکرد قوه عاطفه را متعادل کرد. بلکه این خود به تشدید حرکت قوه عاطفه و رابطه مرید و مراد منجر میگردد. این نوع رابطه هم در کمونیسم واقعا موجودا وجود داشته است و هم در آنتی کمونیسم روسی ناشی از آن باقی مانده است.

۶- نفرت و تهاجم این خصوصیت که بظاهر با خصوصیت عرفان و عاطفه متضاد است در واقع مکمل آنست. این رابطه، جنبه های درونی و بیرونی وابستگی را منعکس می کند.

چون عرفان و عاطفه مثلاً نسبت به یلسین شدید است پس نفرت بمخالفت از که مثلاً گورباچف است فزونی می یابد

۷- انهدام فرهنگ نقد انتقاد از طریق گسترش رابطه مرید و مراد، تاکنون باندازه کافی روشن شده است که یلسین هر کاری که بخواند با تکیه بر حمایت توده های در حال هیجان انجام میدهد، تقریباً همه دیکتاتورها در آغاز چنین خصوصیتی یا چنین تربیتی داشته اند و سپس به دیکتاتورهای بزرگی تبدیل شده اند.

با یک مقایسه از طریق مفهوم مخالف» میتوان مضمون این حقیقت را روشن کرد. گاندی در اوج محبوبیت پیامبرگونه اش همیشه از جانب اطرافیان و مردم زیر فشارهای انتقادی قرار میگرفت و حتی از جانب یکی از نزدیکترین دوستان او خودش یعنی جواهر لعل نهرو. نیازی به استدلال یا مقایسه بیشتری نیست تا ثابت شود که یلسین بهیچ کدام از رهبران ملی و مردمی که عمدتاً به اخلاق و ملاحظاتی انسانی معتقد بوده اند شباهتی ندارد و بعکس از قماش رهبرانی است که اخلاق و هومانیسیم را قربانی شهوت قدرت طلبانه نامحدود خویش کرده اند. تمام خصوصیات بالا را که شمردیم در مذهب کمونیسم (همانگونه که از مذهب آنتی کمونیسم) وجود داشته اند تنها تفاوت این است که ایدئولوژی در گذشته تمام اجزاء خود را از لحاظ تئوریک قبلاً بوجود آورده بود، در آنتی کمونیسم موجود، ولی یک سیستم نظری از پیش آماده ای وجود ندارد، در عین حال بسیاری خصوصیات اخلاقی و روانشناسانه ایدئولوژی یا مذهب را از قبیل عرفان و شیفتگی از طرفی و نفرت و تهاجم از طرف دیگر و تشکیل کیش شخصیت، و جانشینی منافع رهبر یا رهبری بجای اخلاق) رابخوبی دارا میباشد بنابراین، کاملاً بجاست که آنچه را که نویسنده روسی، مذهب جدید خوانده است بمعنای دقیقتر یک «شبه ایدئولوژی» بخوانیم.

همانگونه که گفتیم تاثیرات مخرب ایدئولوژیها و شبه ایدئولوژیها قبل از هر چیز ایجاد توهم و انتشار نفرت است، از استالین تا خمینی تا آقای یلسین (که بخشمتناهی از مردم و روشنفکران روسیه معتقدند که او یک «ترار جدید» است) با این ویژگی متمایز میگردد ولو اینکه یلسین و طرفدارانش مدعی باشند که آنها فاقد حزب و فاقد ایدئولوژی هستند ما درد مثال که ذیلاً میاوریم بظنان این ادعا را ثابت میکنیم: مثال اول- اینک دیگر هیچکس در دنیا شک ندارد که ناسیونالیسم روسی و مذهب ارتدوکس مسیحی بزرگترین تکیه گاههای اویند، این دو تکیه گاه بدو اهرم نیرومند عوامفریبانه نیز مجهزند ۱- نفرت آنتی کمونیستی ۲- شیفتگی به

آزاده از دهها سال پیش همچنانکه هم اکنون، به آزادی شما و کمونیستها و بقیه در گذشته و حال و آینده معتقد بوده اند و خواهند بود.

در يك جمع بندی کوتاه درسهایي كه جنبش چپ و روشنفكران چپ ایرانی می توانند از حوادث شوروی در روزهای آخر ماه اوت ۱۹۹۱ بیرون بکشند بنظر من این است: این حقیقت كه عصر «وهم» و ایدئولوژی سپری شده است باید مورد تاکید بیشتری قرار بگیرد. با این اعتقاد سوسیالیسم بعنوان يك ایده و آرمان از بین نمیرود ولی بعنوان يك سیستم نظری واحد البته دیگر وجود ندارد ولی آنچه كه از بین میرود ایدئولوژیهای حاكم مذهبی و دولتی از طرفی و از طرف دیگر ایدئولوژیهای كدر ملی گرائی یا ملت پرستی و قوم پرستی هستند كه باید از بین بروند.

دهه های گذشته دوران ایدئولوژیهای مذهبی بود كه اینها با تاریخ وداع میگویند، دهه ها و بویژه دهه، آینده دوره تازه ای از بحرانیهای ناشی از ملی گرائی و قوم پرستی است كه دنیای متعذر امروز را با اشكالات اساسی مواجه خواهد كرد. بر اساس آنچه كه از قرائن و شواهد موجود می توان استنباط كرد اینست كه در دهه، آینده، این دیگر نیروهای حزب الهی در بیروت و بغداد و تهران نیستند كه افكار عمومی جهان را بخود مشغول خواهند داشت، از طرف دیگر نیروهای چپ نیز نمی توانند فعالیت چشم گیری داشته باشند. دهه آینده این آمادگی را بطور كامل داراست كه صحنه جنگهای ملی و قومی گردد، بعد از یوگسلاوی مسیر حوانداز اتحاد شوروی تاثیر تعیین كننده ای بر این روند بجای خواهند گذاشت. این تاثیر بویژه در ایران در صورتی كه يك تكان اساسی در جامعه ایجاد شود اجتناب ناپذیر خواهد بود. چنین حرکتی قبل از هر جای دیگر در آذربایجان خود را نشان خواهد داد و سپس به كرد و عرب و تركمن و بلوچ و غیره سرایت خواهد كرد. اینك «وهمها» و شبه ایدئولوژیهای جدیدی در حال تولدند كه بر اساس جنگ های قومی، مذهبی و ملی نظم تمدن پذیر جهان امروز را مختل و آشفته خواهند كرد. اگر با ایدئولوژی بعنوان يك كل تعیین تكلیف شود آدم از «وهم» رها میشود حزب کمونیست ایتالیا اینرا فهمیده مطابق آن عمل كرد و سال ها قبل از او جنبش سبزها در اروپا و حزب سبز در آلمان، بر این اساس بوجود آمده و رشد کرده است. بطور كلی روشنفكران ایرانی باید حوادث و تجارب دهه گذشته و دهه های پیشین را با اینصورت جمع بندی كنند كه از دل آنها فرهنگ دموكراتیکی بیرون كشیده شده كه بتواند با تحولات علم و معنویت در

بقیه در صفحه ۱۸

جهان را دگرگون ساخت و آقای جورج بوش و هلموت كهل نیز بارها و بارها بان اقرار کرده و برای او احترام قائل بوده اند، اینگونه برخورد كردن تنها دور افتادن از اخلاقیات انسانیهای آزاده است. قضاوت انسان در مورد یفتوشنكو وقتی كاملتر میشود كه گزارشگر تلویزیون میافزاید كه آقای یفتوشنكو از همكاران یا دوستان نزدیک آقای یلسین است.

بنابراین تاز مسئله روشن میشود كه وی چرا اینگونه سردویی روح و خشن با گورباچف - مردی كه برای آقای یفتوشنكو این آزادی را بوجود آورد كه از تعلق و در یوزگی به آپارات حزبی بیرون بیاید - برخورد میکند مسئله اینك روشن است چون او ناسیونالیسم روسی و یلسینیسیم را جایگزین آپارات حزبی گذشته كرده است، بنابراین تقسیم بندی کمونیستها بدو دسته قریب دهندگان و قریب خوردگان كه در رابطه با يك دسته، انسانی بنظر می آید، در رابطه با دسته دیگر، نفرت آمیز، خشن و برای توده های ناسیونالیست و آنتی کمونیست بهیجان آمده تحريك آمیز و غیر مسئولانه است.

و اما راجع به آنجا كه ایشان بعدها فهمیده اند كه استالین بهترین شامرد لنین بوده است، بسیاری از انسانهای آزاده، بیش از شما آقای یفتوشنكو در اروپا و در جاهای دیگر، دهها سال پیش از شما باین نتیجه رسیدند ولی آنها هنوز هم معتقد به انهدام مجسمه های لنین تحت تاثیر هیجانان ملی و مذهبی و یا تحویل يك پناهنده سیاسی بنام «هونگ» به پلیس آلمان نیستند و هم اکنون نیز آستان كاپیتالیسم را نمی بوسند كما اینكه در گذشته نیز آستان کمونیسم را نمی بوسیدند و عیب شما این بوده است و هست كه همیشه آستان بوس بوده اید.

شما و آقای شما آقای یلسین در گذشته نیز كه در حزب کمونیست بودید حزب مخالف خود را ممنوع میكریدید و اکنون نیز كه با حزب کمونیست مخالفید آنرا ممنوع میكنید، انسانیهای



كاپیتالیسم بنابره يك بهشت موعود» كه دهها سال در دوره های تشیكالی حزب کمونیست روسیه پدیده های آن بوده است. مجموع این چهار ویژگی را وقتی كه با هم جمع كنیم آیا چیزی جز يك «شبه ایدئولوژی» از آن بیرون می آید و آیا كرد آقای یلسین نمونه يك آدم متعصب ایدئولوژيك نیست كه تنها تغییر مذهب داده است. میگوئید نه نگاه كنید به مصاحبه او با خبرنگار تلویزیون در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۹۱ كه مرتبا بر ضمیر «من» تكيه كرد و از جمله گفت كه «من میخواهم سیستم را تغییر دهم.» و همچنین گفت كه من امروزه به مراسم دعا در كليسا میروم و مذهب ارتدوكس مسیحی از ركن روسیه است [روسیه ای كه او آنرا «روسیه ما» میخواند] او در پاسخ خبرنگار كه می پرسد ولی شما تاكنون يك آدم نامعتمد بوده اید، پاسخ میدهد: «البته يكشبه نمیشود ولی سالها طول میکشد تا آنتیسم از درون آدم خارج شود، ولی بتدریج امکان دارد»

رد اخلاقی مسئله را هم كه بگیریم روشن میشود كه وی از قماش انسانهای دموكرات نیست و درست زمانیکه رؤیای شخص شماره يك بودن در اتحاد شوروی برای او محقق شده است میخاهد بتدریج مسیحی شود.

مثال دوم در مورد آقای یفتوشنكو شاعر معروف و قدیمی روسیه است كه بخشهایی از مصاحبه او را اول در مسكو بتاريخ ۲۸ اوت و سپس در برلین بتاريخ ۳۰ اوت نقل میكنیم:

مصاحبه در مسكو: ما در گذشته با استالینیزم مبارزه میكریم ولی با نام لنین، بعدها كه ارائه اسناد آزاد شد فهمیدیم كه لنین خود دستور ایجاد شكنجه گامها را داده بوده است و استالین بهترین شامرد لنین بوده است. در عین حال کمونیستها در روسیه ۱۶ میلیون نفری همه آلمهای ناصانقی نیستند مثلا مادر خود من ۸۱ سال دارد و عضو حزب کمونیست است، او صادق ترین انسان دنیاست باید بین آنها كه حقه باز بوده اند و آنها كه قریب خورده اند تفاوت قائل بود.

از مصاحبه تلویزیونی در برلین: در پاسخ به سؤال آیا شما خود را شهروند اتحاد شوروی میدانید یا روسیه با بفراموشی سپردن كامل «اتحاد شوروی» میگوید من يك روس هستم و در پاسخ به اینکه برای گورباچف چه آینده ای و چه نقشی پیش بینی میكنید تنها میگوید او توسط کسانی كه بانها اعتماد کرده بود در خطر قرار گرفت و توسط آنهاي كه او بانها اعتماد نداشت نجات داده شد «و بقیه اش به خود او بستگی دارد.» از يك شاعر و هنرمند وقتیکه در مورد مردی سؤال میشود كه تاریخ شوروی و

مارکس و مساوات (۱)

مارکس يك منتقد مساوات گرائی است

نوشته: آلن وود

ترجمه از: ب. کیوان

چند کلمه در باره نویسنده مقاله آلن وود (۱) در ۱۹۸۰ استاد فلسفه در دانشگاه کورنل آمریکاست. از آثار او «اخلاق دینی کانت» (۱۹۷۰) «الهی شناسی عقلی کانت» (۱۹۷۸)، کارل مارکس (روتلدره و کلان پیل ۱۹۸۱) و «اندیشه اخلاقی هگل» (۱۹۹۰) شهرت زیاد دارد.

آلن وود از فیلسوفانی است که علی رغم میابویی مد روز و سطحی نگرانه، با مارکس برخوردی علمی دارد و دیدگاههای او را بر طبق مجموعه آثار وی نقد و بررسی کرده است.

در بازار آشفته ای که بوی انکار مطلق همه ارزشهای عدالتخواهانه بنشام می رسد، آلن وود به هسته های پرتوافکن اندیشه مارکس توجه دارد که در کنکاش های فلسفی و علمی در شمار میانی برای راه یافتن به عرصه های جدید تفکر فلسفی و اجتماعی است.

آلن وود در نامه ای که بنا به تقاضای ژاک هوآرو (Jacques Hourau) مترجم فرانسوی مقاله زیر پیرامون توضیح هدف تحریر این مقاله و مواضع خاص خود نگاشته، تصریح کرده است:

«استنتاج من آشکارا به بیان موضع مارکس اختصاص دارد و بالمال موضع خاص مرا بیان نمی کند. لذا این موضعگیری مستقیم سیاسی شخصی من نیست. موضعگیری های اساسی سیاسی من در این مقاله در بخش «نقش مساوات در مبارزه با ستم» که در عین حال انتقاد جزئی از مارکس است، توضیح داده شده؛ اگر چه این موضعگیریها در این تلاش نیستند که از خواست های مساوات طلبانه که با برداشت های مارکس وارد کشاکش نمی شوند، دفاع کنند.

طبیعتاً، انکار نمی کنم که یکی از هدفهایم در این مقاله همچون دیگر نوشته هایم در باره، مارکس بیان علائق من نسبت به فکر مارکسیستی است، و آن در صورتی است که شما فکر مارکس را از آن استنباط کنید. با وجود این، هیچیک از نوشته هایم مستقیماً این مسئله را که در اوضاع سیاسی کنونی چه برخوردی با فکر مارکس باید داشت، مطرح نمی کند. از يك سو می پذیریم که امروز طبقه کارگر جهانی سازمان یافته وجود ندارد. به بیان درست، فکر نمی کنم که از ۱۹۱۴ باین سو چنین چیزی وجود داشته

است. مدت مدیدی (دستکم نیم قرن) است که واضح گردید که برخلاف انتظار اتحاد شوروی و یا دیگر احزاب متحد او در دیگر کشورها هیچ انقلاب پرولتری به مفهوم مارکسیستی روی نداده است.

از سوی دیگر، من فکر می کنم که پیروزی جنبش های رادیکال در جهان که هدف آن دگرگونی رادیکال یا نابودی سرمایه داری و امپریالیسم است، یگانه امیدی است که لزوماً از چیزی داشته ایم که به آینده ظاهراً اصلاح برای نوع بشر شفاعت دارد. اغلب این جنبش ها نوشته های مارکس را به عنوان منبع اساسی الهام اخذ کرده اند و من فکر می کنم که آنها در این کار حق داشته اند. رویدادهای جدید در اروپای شرقی در مقیاسی است که آنها نه تنها به بی اعتبار کردن امپریالیسم شوروی و استالینیسیم، بلکه متأسفانه در مجموع به بی اعتبار کردن اندیشه مارکسیستی و اندیشه سوسیالیستی سوق داده شده اند که مایه زیان های بی شمار است. در کوتاه مدت، من نسبت به جریان سیاست جهانی یقینم. دلایل خوشبینی ام تنها مبتنی بر این است که انتقاد مارکس از سرمایه داری همواره بطور پختیامی درست و عادلانه است. تضادهای اساسی سرمایه داری از بین نرفته اند، زور و ستم فوق العاده زیادی که به عنوان بیماری مزمن این سیستم بروز می کند، همیشه وجود خواهد داشت و نباید زنده شود. البته، اندیشه مارکس می تواند در انتظار بسیاری از اشخاص بی اعتبار جلوه کند، اما حقایقی که او روشن گردانیده است تکیذ نبوده اند و در معرض چنین تکیذی قرار ندارند. دیر یا زود بشریت به آن روی خواهد نمود.

من می توانم برخوردیم را نسبت به رویدادهای تازه با برخورد کانت نسبت به انقلاب فرانسه (که غالباً بد فهمیده شده) مقایسه کنم. این دو برخورد بنا به ملاحظات معینی عکس یکدیگرند. کانت بطور کلی انقلاب را تأیید نمی کرد و امید نداشت که انقلاب فرانسه نتایج خوبی ببار آورد. اما برخورد جالب توجه او باعث حضورش در این انقلاب و الهام بخشیدن به شاهدان آن گردید. کانت فکر می کرد علانقی که طبقات فریخته اروپا نسبت به انقلاب نشان می دهند نشانه ای معتبر برای آینده تمدن اروپاست.

گرای

برخورد من به دگرگونی اروپای شرقی درست عکس آن است. من فکر می کنم که این دگرگونی ها مفید واقع شوند و از این رو به آن دزد می فرستم. اما از سوی دیگر نسبت به واکنش کسانی که در این دگرگونی ها شرکت دارند، سخت در حیرتم. واقعیت این است که بزعم آنها این حوادث مارکسیسم و بطور کلی سوسیالیسم انقلابی را بی اعتبار کرده اند. این واکنش چنانچه ادامه یابد مطمئناً در دراز مدت موجب مصائب به مراتب بدتری در مقایسه با حوادث گذشته خواهد شد.

نمی دانم چگونه بین توضیح های متفاوت من که شما محرک آن بودید، انتخاب انجام می گیرید. بنا به دلایلی که اکنون با توضیح های من در بالا باید روشن شده باشد، من خود را یک خوشبین اصلاح طلبانه تلقی نمی کنم. اما اشکال کار را در انتخاب موضع به عنوان يك رادیکال آشتی ناپذیر نمی بینم. من کم توانم، اما سرگشته نیستم. چرا که در اندیشه هایم مد روز نیست. اندیشه های من را در نظر بگیرید که در کشورم مد روزند، ولی هیچ شخص شایسته ای به مد روز بودن رغبت ندارد. یقیناً برداشت من این نیست که رادیکالیسم برای پیروزی انتخاب می شود، اما اگر مسئله پیروزی اساساً منتفی یا شده، در این صورت نوع بشر باید در انتظار آینده فوق العاده تیره و تاری بسر برد. اگر روشنفکران رادیکال آمریکا بهر شکل مطلوب و درجاوزه یاتی بمانند، احساس نمی کنم که چیزی در میان باشد که یکی از ما بتواند یا باید برای تغییر آن انجام دهد. اگر من خواهم چنین نباشد باید به گوش خود خود را هر چه بیشتر در وضع روحی اشخاص ادامه دهم. چگونه ای که اندیشه های ما برای آنها دیگر این چنین مطلوب نباشد.

لازم به یادآوری است که «رادیکال» در ایالات متحد تأییدگر جریان انقلابی است. مقاله آلن وود شامل يك مقدمه و پنج

بخش بشرح زیر است:

-انگلس و مساوات

-مارکس و توزیع در «انتقاد از برنامه»

«گوتا»

-مساوات توزیعی و ارضای نیازها

-نقش مساوات در مبارزه با ستم

-مارکس، خصم ستم و خصم مساوات

بگوید که مساوات باید در جامعه برتری داشته باشد، این بطور کلی متراف با تصدیق این نکته است که افراد حق دارند همچون برابرها مطرح شوند و یا از فلان یا بهمان نعمت حق السهم های مساوی دریافت دارند. واگردان آن این است که مطرح کردن افراد بصورت نابرابر یا اختصاص دادن سهم های نامساوی به آنها ناستوده یا ناعادلانه است. وانگهی، همانطور که من نیز آن را تأیید می کنم، مارکس از جامعه سرمایه داری بدلیل این یا آن نوع بیعدالتی یا نقض این یا آن حقوق انتقاد نمی کند. در حقیقت، مارکس فقط به توزیع سرمایه داری که موجب نابرابریها یا بیعدالتی هاست، فکر می کند. بنابراین، ما نباید انتظار داشته باشیم که در او حمله به سرمایه داری را بدلیل آنچه که او «حق برابری» هر کس را در مرچیز نقض می کند، مشاهده کنیم. مارکس بدروستی می پنداشت که سرمایه داری نابرابریها را استثمار و به آنها ستم می کند. اما او بدلیل حق و عدالت از استثمار و ستم انتقاد نمی کند. چونکه مارکس محو جامعه طبقاتی را به مثابه اصلح بیعدالتی یا دفاع از حقوق درک نمی کرد و آن را بمنزله دفاع از برابری حقوق نمی دانست. تصافی نیست که بحث بسیار وسیع و مؤثر مارکس در باره مساوات در انتقاد وی از مطالبات برنامه گوتا منعکس است که طبق آن «محصولات کار»، «با حقوق مساوی میان تمام اعضای جامعه» تقسیم می شود. (۲) مساوات اعم از این که به عنوان حق یا عدالت تلقی شود، ایده آل مختلف و اغلب سازش ناپذیر است. روابط گوناگون زیادی وجود دارند که در آنرا آن افراد خواهند توانست توسط جامعه بطور مساوی مطرح شوند و گونه های متعدد اشیاء را با سهم های مساوی دریافت دارند. نتیجه انتخاب مساواتی در یکی از این روابط می تواند یا نتیجه این انتخاب در رابطه دیگر بسیار متفاوت باشد. مثلاً جامعه بورژوازی در آنجا که امتیازاتی را بر مبنای تولد و کاست (طبقه) است، قابل بیست، جامعه برابرها است، اما افراد را به مثابه برابرها در مقیاسی مطرح می کند که در خود مختاریت و مالکیت شان حق مساوی دارند. مارکس حتی روی این واقعیت تأکید دارد که بازار یا خرید و فروش نیروی کار در محدوده خود یک قلمرو مساوات است: «چونکه هر کس همچون مالک ساده کالا با دیگری وارد ارتباط می شود و آنها مساوی را در برابر مساوی مسابله میکنند» (۴) بازار کار سرمایه دار و کارگر را در مقیاسی که آنها مالک و سوداگر کالاها هستند، به مثابه برابرها مطرح می کند. تئوری مارکس در کتاب اول کاپیتال مبتنی بر این فرض است که کارگر ارزشی

بود، مخالف ایده آل مساوات بدانیم. در واقع چنانکه خواهیم دید، مارکس اندیشه مساوات را به این دلیل رد کرد که آن را در پراتیک همچون دستاویزی برای ستم طبقاتی می دانست. بگمان من دیدگاههای مارکس درباره این مسایل شایسته تحقیق و کندوکاو است. زیرا ما بشدت کوشیده ایم فکر کنیم که مارکس باید یک مساوات گرا باشد و این برای ما که او مساوات گرا نبوده است، می تواند آموزنده باشد.

«مساوات» غالباً مفهومی ناروشن است. ابتدا بساکن می توان آن را حق یا هدف اجتماعی دانست. مساوات گرایان می توانند به این تکیه کنند که افراد بنا به برخی ملاحظات حق دارند بطور مساوی مطرح شوند و یا حق دارند به نسبت های مساوی از نعمت های معین اجتماعی بهره مند گردند. همچنین آنها می توانند بدون تکیه به این که افراد حق دریافت مستمری برابر و یا سهم مساوی دارند و حتی بدون دوتنظر گرفتن سیستم حقوقی که در پرتو آن توزیع در برابری حقوقی انجام می گیرد، در آرزو و یا ریزر جامعه ای باشند که افراد در آن برابری یا کمیت های برابر از چیزی دریافت می کنند. مساوات گرایان غالباً این دو شیوه تلقی مساوات را در هم می آمیزند و به تاروا می پندارند که آنها در عمل همانندند. یک سیستم حقوقی برابر می تواند به تقسیم بسیار نابرابر ثروت، قدرت و رفاه بیانجامد. به عکس می توان پنداشت که تنها شیوه کسب ثروت (یا قدرت) برابر در جامعه قبول این نکته است که افراد دارای حقوق بسیار نابرابر از استعدادها و امکانات خود برای کسب ثروت و قدرت استفاده کنند.

ما باید برخورد مارکس نسبت به مساوات را به مثابه حق، از برخورداری نسبت به مساوات به مثابه هدف متمایز کنیم. من گمان می کنم که برخورد مارکس نسبت به مساوات به مثابه هدف یکسان است. ما در نوشته های او انتقاد خاصی از کوشش برای تحقق برابری در وضعیت ثروت یا رفاه افراد نمیابیم. با اینهمه، فکر می کنم که می توان نشان داد که مارکس دریافت خاص خود را از یک جامعه بدون طبقه در ارتباط با هدف مساوات هرچه باشد به ضابطه درنیاورده است. علاوه بر این، فکر می کنم که این به غایت مبهم است که مارکس مساوات را به عنوان یک چیز فی نفسه خوب یا مطلوب تلقی می کند.

به عکس برخورد مارکس نسبت به حقوق برابر آشکارا انتقادی است. یکی از دلایل اصلی که در این زمینه از مارکس در دست است، حمله به مفهوم مساوات و اتحاد تنگاتنگ آن در ذهن افراد بصورت حق و عدالت است. اگر کسی

این مقاله طوری تنظیم شده که هر بخش ضمن پیوند با کل مقاله از استقلال نسبی برخوردار است و خواننده با مطالعه هر بخش تا حدودی با مسئله مورد علاقه آشنا می شود. در این شماره مقدمه و یک بخش از مقاله از نظر خوانندگان عزیز می گذرد.

جامعه سرمایه داری برای مارکس اساساً یک جامعه طبقاتی و جامعه ای است که پویایی اساسی آن منوط به ستم یک طبقه به طبقه دیگر است. مارکس همواره خصم آشتی ناپذیر ستم در همه اشکال آن بود. رسالت اساسی پرولتاریا آنطور که مارکس آن را درک می کرد، محو ستم طبقاتی از طریق محو اختلاف های طبقاتی است که چنین ستمی را ممکن می سازد. با اینهمه، تقسیم جامعه به طبقات و بویژه ستم یک طبقه به طبقه دیگر همواره توأم با نابرابریهای شدید اجتماعی، نابرابریها در ثروت و امکانات، قدرت و اعتبار، آزادی و اجابت آرزوها، رضامندی و خوشبختی است. به عکس، جامعه بدون طبقات جامعه، برابرهاست که همه بطور مساوی در خرج و دخل آن سهیم اند. کسانی که با ستم در همه اشکال آن مبارزه می کنند، مبارزه خود را به مثابه مبارزه برای مساوات تلقی می کنند. آنها خواسته هایشان را در ارتباط با ایده آنها یا اصول مساوات در قالب برابری حقوق بی چون و چرای قانونی و شناسایی قطعی آن از طرف جامعه، برابری در زمینه آموزش و پرورش و تحقق آرزوها و تقسیم برابر ثروت و رفاه بیان می کنند.

اینها مواردی است که می توانند ما را به این اندیشه سوق دهند که مارکس مساوات گرا و رزمنده برابری است و در سودای جامعه بدون طبقات بود. چون به جامعه برابرها می اندیشید. اما در مقیاسی که من می دانم هیچ تأیید صریح و بدون ابهام نسبت به مفهوم مساوات در نوشته های مارکس وجود ندارد. در نوشته های انگلس، مخصوصاً در تحلیل هایش پیرامون اولین جنبش های رانیکال مانند جنگ دهقانی در آلمان قرن شانزدهم به اظهاراتی بر می خوریم که طرفگیری و علاقه به گونه های مختلف مطالبات مساوات گرایان را نشان می دهند. اما در نوشته های این دو رجل رده های کاملاً صریح و انتقادی از مساوات گرایان وجود دارد. آنها در نوشته های خود تأکید می کنند که «مساوات» اساساً یک اندیشه بورژوازی است و در بیان خواسته ها یا هدف های طبقه کارگر جای ندارد. بر اساس متن های موجود من فکر می کنم که ما باید مارکس را علی رغم این واقعیت که او نیز خصم همه اشکال امتیاز اجتماعی و ستم

معادل با نیروی کارش دریافت می کند. یعنی فرد کارگر بیانگر کمیت زمان کار اجتماعاً لازم برای بازتولید نیروی کار فروخته شده است.

طبیعتاً، این گفته مارکس که طبق آن بازار کار قلمرو مساوات است، معنی طعنه آمیزی دارد. بازار کار آنطور که مارکس آن را می بیند بغایت الزام آور است و ماحصل خوشه چینه چینی بازارهایی این است که جامعه به طبقه ستمگر سرمایه داران و طبقه ستمکش کارگران تقسیم شده است. البته هر گاه تصور کنیم که قصه طعنه آمیز مارکس بدین معناست که او واقعا فکر نمی کند که بازار کار قلمرو مساوات است، یا فکر می کند که مساوات در آنجا فقط مساوات ظاهری است، این گذشتن از کنار مسئله است. در قیاس با روابط میان صاحبان برده و بردگان، اربابان ورعیت ها، استادکاران و پادوها رابطه میان سرمایه داران و کارگران رابطه مساواتی است. ریشخند آنجاست که این مساوات نه تنها کارگران را از ستم مصون نمیدارد، بلکه دقیقاً وسیله ستم علیه کارمزدبوری است. نتیجه حاصله این نیست که تقریباً نوع دیگر مساوات بر مساوات بورژوازی برتری دارد، بلکه این است که مبارزه با ستم علیه طبقه کارگر نباید بنام مساوات رهبری شود. انگلس و مساوات

بنظر می رسد که برخی قطعه ها در نوشته های انگلس این نتیجه گیری را تأیید نمی کنند. انگلس هر جا فرصت می یافت، میان «مساوات سیاسی»، یا «مساوات حقوقی» و «مساوات اجتماعی» یا «مساوات مالکیت» فرق می گذاشت. این تمایز را مادر مت های مارکس هم می بینیم. (۵) در جایی انگلس کمونیسم را به مثابه «مساوات واقعی» (۶) توصیف می کند. از سوی دیگر، او به تعیین حق رأی (۷) حمله میکند و در برخورد به آن می گوید: «مساوات هنوز بنا بر محدودیت خود با مساوات تابه هر برابر قانون، بسی قاصدانه دارد و این با وجود نابرابری میان شهروندان و بیچیزان مساوات معنی می دهد - مساوات در حدود تأثیرگیری بزرگتر مزجود کوتاه سخن، چیزی که معطوفه به نسبت نابرابری بنام مساوات است. (۸) با اینکه مارکس تأکید می کند که مساوات همواره مفهومی اساساً سیاسی است. (۹) از این رو، می گوید: «مساوات واقعی مدنی اکنون در جامعه بورژوازی وجود دارد» (۱۰) در «ایدئولوژی آلمانی» گفته شده است مساوات اساساً اندیشه ای بورژوازی و غیر پرولتری است.

چون نه یک اندیشه، بلکه اندیشه های متعدد مساوات وجود دارد، اثبات این نکته که مساوات اساساً بورژوازی یا اساساً پرولتری است، می تواند بی دلیل جلوه کند. مفهوم های

مساوات، چون مساوات صوری مالکان خصوصی در بازار می تواند مساوات بورژوازی و مفهوم هایی مانند ضرورت توزیع برابر ثروت می تواند پرولتری تلقی شود. اما من فکر می کنم که هدف مارکس تأکید بر این است که اندیشه مساواتی که به عنوان محمل ایدئولوژیک به جنبش های اجتماعی نیرومند تاریخی کمک کرده است و خواهد کرد، اندیشه بورژوازی مساوات است. پرولترها می توانند مفهوم های مساوات را بنحوی که برایشان مفید تر باشد، فرمول بندی کنند، اما از دیدگاه مارکس، اندیشه مساوات هنگامی که توسط جنبش کارگری بکار می رود، امری از اعتبار افتاده، ناسوگند و مبهم است.

چون انگلس به مفهوم مساوات پرداخته، جالب است که ما واضح ترین دلیل از اعتبار افتادن آن را در قالب خواست پرولتری در نوشته های او بیابیم. این قطعه معروف رنتی دورینگ را از نظر می گذرانیم: (۱۲)

«از اینرو، خواست مساوات در میان پرولترها معنایی دوگانه دارد. یا این خواست - مخصوصاً در حالت آغازین - مثلاً در جنگ لعقاران - واکنش طبیعی علیه نابرابریهای فاحش اجتماعی، علیه اختلاف و تباين میان ثروتمندان و تهیدستان، اربابان و بردگان، شکمبارگان و گرسنگان است. به این عنوان، این خواست فقط بیانگر غریزه انقلابی است و در این معنا - مفهوم خود را پیدا می کند. و با مولود خواست مساوات بورژوازی است که خواست های کم و بیش عادلانه اش را از آن بیرون می کشد و از آن فراتر می رود. این خواست بلکه ادعاهای خاص سرمایه داران همچون وسیله انگیزش برای شوراندن کارگران علیه سرمایه داران بکار می رود. در این حالت، این خواست همانند مساوات بورژوازی است و با آن از اعتبار می افتد. در هر دو حالت، مضمون واقعی خواست پرولتری خواست نابودی طبقات است. هر خواست مساواتی که فراتر از آن برود ناگزیر در پوچی فرو می افتد.»

اگر این قطعه را بدقت نخوانیم می توانیم بیندیشیم که او برای خواست های مساواتی در جنبش پرولتری جای واقعی قایل است. بنظر می رسد که انگلس به تفسیر این خواست ها مبادرت می کند و حتی دلیلی برای آنها می یابد. اما یک آزمون بسیار دقیق نشان می دهد که این برداشت نادرست است. انگلس می گوید خواست مساوات پرولتری معنایی دوگانه دارد. بدو این یک واکنش طبیعی علیه نابرابریهای فاحش اجتماعی، و به این عنوان فقط ابراز غریزه انقلابی است. می توان تأیید کرد که انگلس با «غریزه انقلابی» موافق است و جایی برای آن در جنبش پرولتری قائل است. اما

این نتیجه بدست نمی آید که ما در خلال آنچه این غریزه برای بیان خود یافته، چنین جایی را در هر اندیشه پیدا کنیم. کاملاً ممکن است که غریزه انقلابی در خلال اندیشه های ناروشنی بیان گردد که زین پس از اعتبار می افتند. چنانکه به موقع خواهیم دید، انگلس فکر می کند که مساوات اندیشه ای از این نوع است. این واقعیت که انگلس غریزه انقلابی را به مثابه یگانه دلیل چنین خواست های مساواتی درک می کند، این نکته را بذهن متبادر می سازد که هیچ دلیلی در زمینه این خواست ها به عنوان مفهوم اخلاقی و تئوریک برای نتیجه گیری از ایده آل مساوات به بررسی در نیامده است.

ثانیاً، انگلس می گوید که خواست مساوات پرولتری هنگامی گسترش می یابد که میلان یکوشند با استفاده از ادعاهای خاص سرمایه داران کارگران را به هیجان درآورند. باید پذیرفت که بر پایه چنین ادعاهایی مساوات پرولتری مساوات در برابر قانون، مساوات در برابر دولت و مساوات در بازار، حتی بشری و به عبارت دیگر مساوات در برابر قانون است.

لذا قایل بودم که انگلس در این زمینه مستطاب باشد که در چه مقیاسی خواست های پرولتری می تواند از این ادعاهای استنتاج شوند. (او می گوید، چنین استنتاج ها می توانستند «کم و بیش درست» باشند و بقیاد پیشتر برای موازمت اند). به هیچ وجه روشن نیست که انگلس استراتژی تهییج کارگران را با استفاده از ادعاهای سرمایه داران تصدیق می کند. عظیمتاً می توان در آنجا مطلب برای قایل صوری علیه مداحان سرمایه داری یافت، مگر این که این ادعاهای سرمایه داران تصدیق می گویند. هستی بر استنتاج های نادرست یا خنده یقیناً انگلس چنین نمی اندیشد که ارزش ها و ادعاهای بورژوازی را بتوان بدون انتقاد برای فرمول بندی طبقه های جنبش پرولتری بکار برد. از این رو، او بدون تردید اضافه می کند که وقتی خواست مساوات پرولتری از خواست بورژوازی ناشی می شود و همانند با مساوات پرولتری است و با آن از اعتبار می افتد. معنی آن این نیست که ما می توانیم بگوئیم که انگلس خواست مساوات پرولتری را درست در همان مقیاس مفهوم مساوات بورژوازی بکار می برد. اما انگلس درست چند قطعه بالاتر اشاره کرده است که این مفهوم مولود «شرایط اقتصادی جامعه بورژوازی» است و بطور اساسی برای دفاع از این شرایط بکار می رود. (۱۳) بنابراین دلایل کمی برای این فکر وجود دارد که برای خواست های مساوات پرولتری ب مفهوم بورژوازی ارزش زیادی قایل است. معنی واقعی خواست مساوات پرولتری، آنطور که فرمول بندی



آن است، عبارت از نابودی طبقات است. و این به عقیده انگلس مضمون حقیقی و معقولانه هر خواستی از این نوع را تشکیل می دهد. با اینهمه، خواست نابودی طبقات، خواست مساوات نیست. از مفهوم مساوات برای فرمول بندی این خواست استفاده نشده است. به عکس، مسئله عبارت از خواستی است که در ارتباط با درک طبقاتی مارکسیستی فرمول بندی شده است. اندیشه انگلس این است که خواست مساوات مبهم و معطوف به گذشته است. چون این خواست در اصطلاحات مفهوم هایی فرمول بندی شده که جایش را به اصطلاحات علمی تر و واقع گرایانه تر تئوری جامعه مارکس سپرده است. پیش از آن این تئوری وجود نداشت، مخصوصا در دوره ای که بورژوازی مترقی ترین طبقه اجتماعی بود، مفهوم مساوات برای حمله به مناسبات ستمگرانه اجتماعی (مخصوصا مناسبات فئودالی) بهترین مفهوم موجود بود. اما زین پس دیگر جایی در جنبش پرولتری برای مفهوم مساوات یا خواست هایی که در اصطلاحات آن فرمول بندی شده وجود ندارد.

انگلس، تقریبا همه اینها را در همان ارتباط در نامه ای خطاب به اوگوست بیل ضمن تفسیر برنامه گوتا در زمینه خواست «مساوات اجتماعی و سیاسی» اظهار

داشته است. «عبارت «نابودی هر نابرابری اجتماعی و سیاسی» بجای «نابودی تمام اختلافات طبقاتی» بسیار تردید آمیز است». معرفی جامعه بعنوان قلمرو مساوات يك مفهوم يك جانبه فرانسوی است که به شعار قدیمی آزادی، برابری، برادری تکیه دارد. مفهومی که در زمان و مکان خود دلیل وجودیش را داشته است. زیرا در ذهن ها جز اغتشاش فکری ایجاد نمیکند. اکنون این مفهوم جایش را به مفهوم های دقیق تری داده است که پاسخگوی مطلوب تر واقعیت هاست». (۱۴) «ادامه دارد»

1-Allen Wood

2-Egalitarisme

3-Marx, Engels. Critique des programmes de Gotha et d'Erfurt (CPGE), Traduction

d'Emile Botigalli, Editions sociales, Paris 1966, p24

4-Marx, Engels Werke, Dietz Verlag, 123. p 190, Marx le capital, livre premier, tome 1, p 179, Ed. sociales, 1975

5- MEW1, 362. Marx, la question juive, 1843

6- MEW1, 482-483, Engels, Die Fortschritte der sozialre form auf dem kontinent, Frankreich, New Moral world, 4

novembre 1843

۷- شماره بیست و یکم است که فر ۱۰ با پرداخت مبلغ معینی حق رای برای انتخاب نماینده بدست می آورند. این سیستم در فرانسه در ۱۷۹۱ برقرار شد و در ۱۸۴۸ با برقراری حق رای همگانی لغو گردید.

8-MEW3,579

9-MEW EB 1, 553 Marx, Manuscrits de 1844, "Besion, production et division du travail".

۱۰- این عبارت از نظریه که مارکس بین سپتامبر ۱۸۵۰ و اوت ۱۸۵۲ نگاشته. استخراج شده است. بنا به اطلاع که دارم این بخش به استثنای ترجمه انگلیسی به چاپ نرسیده است.

Marx, Engels collected works (New York. international publishers). (AW)

11-MEW3,47. Marx, Engels, idéologie allemande

۱۲- انگلس، آتش دورینگ، انتشارات سوسال ۱۹۷۴، ترجمه Emile Botigalli

13-CPGE. P.27

14- Voir Wood, "the Marxian Critique of justice" philosophy and public Affairs, 1,



بقیه از صفحه ۲۲

که نمی توان بهیچ وجه آن را اتفاقی دانست. اسرائیل طی تمام سالیان موجودیت خود مخالف کنفرانس بین المللی برای حل مسأله فلسطین، مخالف دخالت سازمان ملل، مخالف نقش اروپا در این امر و مخالف قطعنامه های ۲۴۲ و ۲۸۶ بوده است و اکنون نیز بر همین مواضع تاکید می ورزد.

شایان توجه است که رفتار اسرائیل در دوره پس از جنگ خلیج فارس و از جمله در هفته مانی که بحث کنفرانس صلح در جریان بود، حتی گستاخانه تر از گذشته بوده است. اسرائیل ایجاد مجتمع های پهلوی نشین در مناطق اشغالی را علیرغم مخالفت سازمان ملل و کشورهای اروپایی و عربی و حتی آمریکا در این دوره با سرعتی بیسابقه

ادامه داده و حتی پیشنهاد مصر و عربستان سعودی مبنی بر پایان تحریم تجاری در برابر قطع لحدات مجتمع های جدید را نیز نپذیرفته است. علاوه بر این، دولت اسرائیل در این دوره کرارا تخلیه بلندی های جولان و بیت المقدس شرقی را در هر شرایطی منتفی دانسته، فکر تشکیل دولت مستقل فلسطینی را مردود شمرده و طرح همیشگی خود مختاری در مناطق اشغالی را پیش کشیده است.

تمام این موارد نشان می دهد که دولت اسرائیل ترکیب هیئت نمایندگان فلسطین در کنفرانس را وسیله ای می داند که در هر مرحله از کنفرانس می تواند با اتکاء به آن و استناد به رابطه هیئت با سازمان آزادی بخش فلسطین پای خود را پس بکشد. بنابراین، تنها نتیجه ای که می ماند اینست که هدف اسرائیل از شرکت در کنفرانس، علاوه بر

استفاده تبلیغاتی در افکار عمومی، نه حل مسأله فلسطین، بلکه مذاکره جداگانه با دولت های عربی و عادی کردن روابط خود با آنهاست که قرار است بلافاصله پس از کنفرانس آغاز شود.

با چنین وضعی، وقتی که نه حق فلسطینی ها برای تشکیل دولت خود و نه حتی حق آنها برای تعیین نمایندگان خود به رسمیت شناخته نمی شود، نمی توان انتظار داشت که کنفرانس صلح اگر هم با شرکت تمام طرفین مسأله تشکیل شود، با موفقیت رویو شود. شرط لازم چنین موفقیتی آنست که لااقل حقوق اولیه فلسطینی ها، و بیان حقوقی آنها در قطعنامه های سازمان ملل بعنوان مبنای کار کنفرانس برسمیت شناخته شود و در دوره تدارک و برگزاری کنفرانس، اقدامات مغایر این قطعنامه ها بطور کمااامل قطع گردد.

مصاحبه با خسرو شاکری

قسمت دوم



اشتباه نکنم) یا یک کتابی که در سال ۱۹۰۶ در روسیه منتشر شده ترجمه ای است از اسناد مشروطیت و شبنامه هایی که در تهران منتشر میشد و اینها را یک محقق روس در آن زمان بلافاصله ترجمه کرده به روسی و این اخیراً بدست من افتاده من اینرا مطالعه کردم دیدم تمام این شبنامه ها از یک برخورد مذهبی و اسلامی ملهم است و اینها همه اصلاً با سرنیزه اسلام به جنگ خاندان قاجار رفتند. درست است که روشنفکرانی بودند که لایک بودند مثل دهخدا و... ولی اینها هم اگر شما مقالات روزنامه صور اسرافیل را بخوانید که عمده مقالاتش راندهخدا روشنفکر لایک و سوسیالیست می نوشته می بینید که این استدلالها، استدلال های اسلامی و مذهبی است. بنابراین این تصور که روشنفکران لایک حکومت میکردند و خط میدانند بنظرم تصور نادرستی است. اتفاقاً بنظر من بعلمت اینکه مردم بالاخره مردم مسلمان بودند در ایران، روشنفکران برای جلب اینها شعار اسلامی میدانند و در زبان اسلامی و بهترین نمونه اش بنظر من آنچیزی است که یک روشنفکر مورد ستایش برخی از به اصطلاح مورخان ایرانی یعنی ملک خان، (ومن از آن شخص بعنوان یک «پیشگام» آزادی بسیار منجز هستم زیرا بنظرم یکی از پایه گذاران اندیشه استعماری در ایران است) که خودش (در ملاقاتی که با شخصی انگلیسی بنام بلانت Blent می کند و در کتاب بلانت هست و نقل شده) معترف است بخاطر آوردن تمدن فرنگی در ایران که من چون میدانم

رحیم خانی: آقای شاکری در برخورد با تاریخ انقلاب مشروطیت ایران اینطور بنظر میرسد و اینطور میشود گفت که حداقل در زمینه فکر و اندیشه سیاسی-اجتماعی، روشنفکران آن دوره یا روشنفکرانی که مکتب لایسیسته یا مکتب لیبرالیسم، منبع تغذیه شان بود، ابتکار پیشبرد فکر سیاسی، فکر اجتماعی در مقابل رژیم استبدادی را در دست داشتند و نیروهای مذهبی یا نیروهای روحانی در این زمینه ها دنبال آن روشنفکران بودند یا ابتکار عمل را در دست نداشتند بعدها در سال ۵۷ و در انقلاب ۵۷ این رابطه معکوس شد؛ یعنی روحانیون هستند که پیشتان و پیشرو هستند در زمینه طرح نظرات سیاسی-اجتماعی و آنچیزی که بعنوان آلترناتیو در نظر دارند و روشنفکران ناگزیر به پذیرش یک نقش ثانوی، یک عقب نشینی، و مجبور به پذیرش و تبعیت از این جریان هستند، آیا با این استنباط و ارزیابی موافق هستید یا خیر و علل این دو پدیده را چگونه می بینید؟

خسرو شاکری: البته سؤال خوبی را مطرح کردید ولی پاسخ به این سؤال تنها میتواند یک پاسخ موقتی یا مقدماتی، بقول فرنگی ها پروویزوار (Provisoire) باشد به این دلیل که قبلاً گفتم . به این دلیل که ما نه هنوز از مشروطیت تحلیل درستی داریم نه از این انقلاب اخیر. بنابراین مقایسه این دو انقلاب با هم بطریق اولی مشمول همین ضعف تحلیلی میشود. اما در حد مقدماتی اینکه انقلاب مشروطیت یک انقلاب فارغ از مذهب بود. و انقلاب اخیر یک انقلاب مذهبی و اسلامی بود. بنظر من درست نمی آید. اکنون میگویم چرا:

اگر بدقت و فارغ از کتاب کسروی به سراغ اسناد و مدارک زیادی که اینجا و آنجا در مورد مشروطیت پراکنده هستند برویم، در خواهیم یافت که انقلاب مشروطیت هم انقلابی است که اندیشه مذهبی و تفکر اسلامی در آن رخنه زیاد دارد. آن جریانی که بنظر من موجب ایجاد این شبهه شده که انقلاب مشروطیت یک انقلاب فارغ از اسلام بود، دعوی بین نوری و مخالفت آقای نوری با دیگر علما و روحانیون صدر مشروطیت است. این امر این شبهه را بوجود آورده که مثلاً لایسیسته قوی بود، و روشنفکران رهبری می کردند. مطالعه من از اسناد و مدارک دوره مشروطیت خارج از آن چیزی که در کسروی هست - مثلاً در کتاب ناظم الاسلام کرمانی که مجموعه ای است از اعلامیه ها یا چند جلد کتاب کاشانی بنام وقایع اتفاقیه (اگر

که مردم ایران مسلمانند برای اینکه اندیشه، خودم را، اندیشه های غربی خودم را به میان مردم ایران ببرم اینها را در لباس اسلام عرضه میکنم. این نشان میدهد حتی آدمی مثل ملک خان که اصلاً مسلمان نبوده برای اینکه نظرات خودش را به میان مردم ایران ببرد از زبان اسلام استفاده می کند، از پوشش اسلامی استفاده میکند. بنابراین این حرف که اسلام رخنه ای نداشته، در مشروطیت یا جنبه بسیار ضعیفی داشته بنظرم تصور باطلی است و ناشی از عدم اطلاع از نحوه کار این نوع روشنفکران است، علاوه بر این فراموش نکنیم که در مشروطیت ماده ای تصویب شد که در قانون اساسی بود که هر قانونی که تصویب بشود باید صحتش و عدم تناقضش با قوانین اسلامی به تصویب ه نفر از علمای عضو هیئت پنجگانه مجتهدان برسد این بنظرم نشانه قدرت روحانیت در مشروطیت بود و همچنین در متن آن قانون اساسی آمده بود که منوط به این که خلاف شرع اسلام نبوده باشد. این نشان میدهد که از نظر ایدئولوژیک اسلام حکومت میکرد. پس در مشروطیت این تفسیر را من نمی پذیرم که در آنجا روشنفکران دست بالا را داشتند.

رحیم خانی: حالا، نقش روشنفکران چگونه است؟ چون بهر صورت بین روشنفکران لایک، بین روشنفکران غیرمذهبی و روحانیونی که بعدها چه در مجلس و چه در اداره امور مملکت میخواستند نقش ایفاء کنند و نقشهای عمده ای را هم ایفاء کنند همیشه بین این دو جریان کشمکش بود. شما خودتان بهتر میدانید که حکم الحاد و مهدورالدم بودن تقی زاده را صادر کردند، خیلی از روشنفکران در نتیجه فشار و تعقیب روحانیون بعدها ناگزیر شدند در دوره هایی مخفی بشوند. ولی این نشان دهنده این هست که بهر صورت این جریان روشنفکری حالا اگر که بگفته شما آن نقش برتر را در جریان انقلاب مشروطه نداشته ولی یا این فکرویا این جریان اجتماعی مذهبی یا حداقل روحانیون دارای تناقض و کشمکش و درگیری بوده، بنابراین اینجا این میماند که نقش روشنفکران به چه قرار بوده در انقلاب مشروطه ایران؟

خسرو شاکری: بنظر من خود اینکه تقی زاده مجبور میشود ایران را ترک بکند، بعنوان اینکه محکوم میشد که دهری است، نشانه قدرت روحانیون در آن روزگار مشروطیت و نشانه ضعف روشنفکران لایک بود. بنابراین، این خودش رد این تر است که روحانیت نقشی نداشت، بنظرم

(بنظر من به نادرستی برای اینکه اگر به اسناد آرشیو بریتانیا نگاه یفکنیم می بینیم که روابط حسنه او با لرد کرزن کمتر از روابط حسنه آقای وثوق الدوله نبوده) شخصی مثل مشیرالدوله برآستی طرفدار این نبوده که تمام احزاب در ایران آزاد باشند. او کسی نبود که سعی بکند مساله گیلان را با میرزا کوچک خان حل کند. برای اینکه نگرانی اصلی آلمی مثل مشیرالدوله املاک وسیعش در شمال ایران بود. در صورت رشد جنبش انقلابی و دموکراتیک تحت رهبری میرزا کوچک خان در گیلان، قطعاً قسمتی از املاک آقای مشیرالدوله، همراه املاک قوام السلطنه و وثوق الدوله باید تقسیم

میشد بین همقانان آن خطه. بنابراین مشیرالدوله هم بعنوان کسی که معروف به آزادیخواهی است، طرفدار آزادی به آن معنای واقعی کلمه، به آن معنا که همه گروهها و احزاب، همه جریانهای اجتماعی دارای حق مساوی باشند، یعنی از پانورالیسم حمایت کند، نبود. بعد رضاخان آمد. البته امثال او خیلی کمک کردند به آمدن رضاخان. شکیبایی که امثال مشیریا سلیمان میرزا اسکندری در مقابل رضاخان نشان دادند

اگر يك نهم را در مقابل نیروهای دیگر اجتماعی نشان داده بودند شاید ایران هم دموکراسی شده بود. در همان سالهای ۲۰ متأسفانه انقاض و شکیبایی ایشان در مورد رضاخان و عدم شکیبایی ایشان در مورد نیروهای مترقی در جامعه موجب شد پانورالیسم در ایران از رشد ساقط شود. برگردیم به دوره پس از شهریور ۲۰ و بیرون کردن رضاخان بوسیله متفقین:

آوردن «دموکراسی» توسط متفقین به ایران، دموکراسی پارلمانی پس از شهریور ۲۰ دستاورد مردم و مبارزه مردم نبود، ناشی از تضادهای بین ووجریان بین المللی قدرت طلب بود که میخواستند دنیا را بین خود تقسیم کنند، و این کار را در یاتا کردند. آلمان و ژاپن از یکسو می جنگیدند، شوروی، انگلیس، فرانسه و آمریکا از سوی دیگر. حال در این فضای باز پس از شهریور ۲۰ ببینیم چه نیروهایی که داد دموکراسی می دادند و خودشان را مترقی ترین نیروی جامعه ایران می دانستند. آیا اینها واقعا طرفدار دموکراسی و پانورالیسم بودند؟ نه. حزب توده نه فقط در جامعه طالب این نبود، -اگر چه از کرسیهای پارلمانی استفاده کرد- طالب دموکراسی نبود چنانچه در درون خود حزب توده دموکراسی وجود نداشت یعنی برای مخالفین

های غربی پیدا می کنید که برنامه خلع سلاح باقرخان و ستارخان و مجاهدین در کل برنامه ای بوده که روسهای تزاری و انگلیس ها توصیه کرده بودند و این کار بدست چپ ترین عناصر جنبش مشروطیت انجام گرفت. دلیل این است که کوچکترین تحملی اینها برای نظر مخالف نداشتند. برای سوسیال دموکراتها و عناصر چپ جنبش مشروطیت، از اینرو ستارخان و باقرخان و مجاهدین سلاحشان خطرناک بودند که اینها طرفدار آیت اله بهبهانی بودند یا طرفدار آیت اله طباطبائی یعنی طرفدار روحانیون مشروطه طلب بودند به این دلیل میخواستند اینها را خلع سلاح



کنند یعنی عدم بردباری و شکیبایی از جانب سوسیال دموکراتها و عدم درکشان از پروسه مشروطیت و وجود آمدن انجمن های انقلابی که بهترین و بارزترین نشان انجمن تبریز بود که پایگاه اصلی ستارخان بود، و بسیج کننده تمام نیروهای سراسر کشور علیه محمدعلی میرزا، عدم درک آنان از اهمیت انجمن ها و قدرت مردمی آنها و خواستشان برای اینکه خودشان را مطرح کنند موجب شد که نسبت به نظرات مخالف و از جمله ستارخان بردباری نشان ندهند. این موجب شد که مشروطیت تضعیف بشود بعد با از بین رفتن مجاهدین مسلح و خلع سلاح اینها، دموکراتها، یعنی تقی زاده و یارانش حیدرخان و غیره و ذاک که در مجلس نوم بودند، نیروی اقلیت را در مجلس تشکیل می دادند، خودشان را تضعیف کردند، بویژه در مقابل حمله ای که یکسال بعد روسهای تزاری به ایران کردند و مشروطیت را تعطیل کردند. زیر فشار روس مجلس رای به انحلال خودش داد. بنابراین این ریشه های عدم بردباری، پیشاپیش در خود مشروطه هست. این بار گرایش های استبدادی و استعماری تقویت شد، مثلاً آلمی مثل مشیرالدوله که معروف است به این که سیاستمدار و دولتمردی ملی و میهن پرست بود

روحانیت نقش خیلی اساسی داشت. با این تفاوت شاید تنها تفاوتی که بین آن انقلاب و این انقلاب باشناهم میگویم هنوز يك داوری یا تحلیل موقتی یا مقدماتی است. این است که در آنزمان روحانیت، داعیه حکومتی نداشت، داعی حکومت نبودند، مدعی حکومت کردن نبودند در حالیکه در انقلاب اخیر روحانیون یکی از گروههایی بودند که میخواستند رأساً حکومت را در دست بگیرند این تفاوت هست. این تفاوت البته ناشی از اتفاقاتی است که بین این دو انقلاب رخ داده بودند، و آن مساله ای است که باز باید بررسی کنیم که چه اتفاقاتی رخ داده که خارج از حوصله این مصاحبه است.

رحیم خانی: سؤال دیگر ما در زمینه جنبش مشروطه بعد بر میگردد به سیر و تحول فکری سیاسی و بطور مشخص تر سیر فکری دموکراسی. فکر دموکراسی در ایران، دموکراسی یا شاخصهایش یعنی اعتقاد به پانورالیسم سیاسی، تحمل و آزاد اندیشی. این فکر از انقلاب مشروطیت به اینسو در سازمانهای مختلف سیاسی ایران و در جامعه ایران

سیریشونده داشته یا سیر قهقراپی داشته؟ از کدام روند میشود صحبت کرد؟ از سیر پیشرفت فکر دموکراسی و تحول فکری یا به عقب رفتن آن و چرا؟

خسروشاکری: بنابراین آنچه که من در یافته ام و اینهم البته هنوز میشود گفت هر دریافتی موقتی است و انسان همواره می تواند به دریافت خودش در باره مسائل غناء تازه ای ببخشد با تحلیل بهتر. آنچه که من دریافته ام اینست که از مشروطه تا کنون متأسفانه باید گفت که خواست پانورالیسم سیاسی رشد زیادی نکرده و تحقق آنچنانی بدست نیآورده. دلیلش هم جمهوری اسلامی نیست بنظر من. باید برای پی بردن به این مطلب به سالهای خیلی پیش از این رفت یعنی همان دوره خود مشروطه. یعنی همان دوره ای که آلمهایی مثل تقی زاده یا سپهدار تنکابنی یا سردار اسعد یا دیگرانی که وارثین حکومت جدید شدند، پس از سقوط و برکناری محمد علی میرزا، یعنی وارثین فتح تهران اینها آلمهایی نبودند که حاضر بوده باشند به مخالفینشان فرصت نظر بدهند. جزء اولین کارهایی که کردند این بود که ستارخان و باقرخان را خلع سلاح کنند و وقتی که شما برمیگردید می بینید که در آرشیوها و بایگانی

دستگاه رهبری در درون حزب آزادی و پلورالیسم وجود نداشت. پس چگونه این حزب می توانست در جامعه وسیعتری بنام جامعه ایران حامی همین پلورالیسم باشد از آن حمایت کند و برایش مبارزه کند. و وقتی آدمی پیدا شد مثل دکتر مصدق که بدنبال این بود که اتفاقا اینکار را بکند، یعنی یکی از اصلی ترین مسایل مصدق، مساله انتخابات آزاد مجلس بود یعنی پلورالیسم (و نهاد پلورالیسم از طریق انتخابات آزاد بدون تقلب پدید می آید) کوشش مصدق این بود که انتخابات آزاد بدون تقلب با آگاهی مردم به پیش برود و حتما تا آنجا پیش رفت که بگوید سسوانها رای ندهند، برای اینکه کامیونها را از زمین داران بزرگ پراز دهقان نکنند و بزور بیل و ادارشان نکنند رای بدهند به خودشان. یعنی مصدق می گفت در آغاز برای اینکه بتوان از نضالت های زمینداران در روستاها جلوگیری کرد، فقط با سسوانها رای بدهند، و مجلس از نمایندگان مردم با سواد و روزنامه خوان تشکیل شود؛ پس از اصلاحات و رفع این محظورات، دهقانان بی سواد و غیره نیز مشمول قانون انتخابات جدید تری بشوند.

حزب توده اینرا علیه مصدق مستمسک کرد که اومیخواست پرولتاریا و دیکتاتوران مملکت را از رای محروم کند. حزب توده میدانست چکار می کرد و می فهمید هدف مصدق چه بود، و می خواست زمین داران بزرگ را از رای های قلابی اشان محروم کند؛ اما چون آن حزب طرفدار پلورالیسم نبود و به رای آگاه مردم عقیده نداشت این مسئله را مستمسک قرارداد و علیه مصدق دست به عوامفریبی زد. بنابراین می بینیم آن نیروهایی که در جامعه مدعی بودند که باید دموکراسی آورد خودشان در عمل روزمره شان و در تاکتیک ها و استراتژی سیاسی که بکار برده اند طرفدار جانداختن پلورالیسم نبوده اند، طرفدار پلورالیسم های تقویت پلورالیسم نبوده اند. سرانجام دودش به چشم خودشان رفته است. زدن مصدق ۲۸ مرداد را به دنبال داشت و نیز داغان کردن آپارات سیاسی و نظامی حزب توده را، پس می بینیم عواقب حمایت نکردن از آب باریکه ای هائی که می خواستند دموکراسی و پلورالیسم را تقویت کنند به زیان خود آن کسانی بوده که چنین سیاست هایی را پیش گرفته اند.

رحیم خانی: در بخش ملی جنبش (با توجه به تقسیم بندی کلی جنبش دموکراتیک ایران به دو بخش ملی و چپ) از مشروطه به این سو، در دوره رضاخان، دوره ۲۰-۲۲ و بعد از آن، پذیرش فکر دموکراسی و پلورالیسم سیاسی در جریانات فکری و سیاسی این بخش جنبش به چه قرار بوده است؟ یعنی آیا در میان افراد،

شخصیت ها و نیروهای سیاسی ای که خود را بنوعی ادامه خط مصدق یا پیرو خط مصدق می دانستند آیا این پذیرش دموکراسی دیده میشود، یا باز ما با همان محدودیت های فکری روبرو میشویم؟

خسرو شاکری: البته همین امر در مورد طرفداران مصدق هم صادق است. یعنی جبهه ملی-جبهه ملی بعد از مصدق اصلا یک سازمان دموکراتیک نبود. البته هیچوقت سازمان آن چنانی نبود، ولی بهرحال بعنوان یک تجمع دموکراتیک پدید آمده بود.

شما می بینید از روزگاری که مصدق کنار رفت، از ۲۸ مرداد که به زندان رفت و سرانجام در احمد آباد در اسارت قرار گرفت، تا روزی که آقایان از صحنه سیاست برای همیشه برکنار شدند، جز یک عده بخصوص در رهبری جبهه ملی دیده نشدند، در این دوره یعنی از ۱۹۵۴ تا ۱۹۸۰ یعنی در طول ۲۶ سال فکر میکنید چند سیاستمدار در تاریخ فرانسه، انگلستان، آمریکا، آمدند بروی صحنه سیاست و کتار رفتند. هر کدام از این کشورها و الحزاب را هر نظر بگیرید می بینید رهبران متفاوتی آمدند و رفته و خدماتی یا اقداماتی کردند و رفتند کنار و جایشان را سپردند به کسانی که تحت نظر آنها یا در حزب آنها یا در پارلمان آنها تربیت سیاسی یافته بودند. اما رهبران جبهه ملی از روز اول تاسیس تا روز آخر انحلال سازمان باقی ماندند هنوز هم رهبران همان آقایان هستند. شما یک چهره تازه نمی بینید. این سازمانی است که در آن دموکراسی وجود ندارد و اصلا به کسی فضا و فرصت نمی دهد که در آن بالا بیاید، رشد بکند. یعنی یک نمونه کوچکی است از آنچه در جامعه وسیع ایران تحت نظر شاه میگذشت. صرفنظر از اینکه باید اعتراف کرد که خیلی از این آقایان آدم های شریفی بودند، دزد نبودند مثل وزرای شاه بیشترشان مال و منالی پس انداز نکرده بودند. ولی از نظر رفتار سیاسی تفاوت زیادی با دستگاه شاه نداشتند. در عمر جبهه ملی یکبار کنگره تشکیل شد، آنهم به زور مصدق از احمدآباد تشویق کرد که این کار بشود، جوانها در آن شرکت کنند. او مکررا میگفت که امید او به نسل جوان جبهه بود. اما این که چه کسانی در کنگره شرکت جستند و چگونه من از جزئیاتش هنوز دقیق خبر ندارم، ولی تا آنجا که اطلاع دارم برای این که چه کسی در شورای مرکزی جبهه ملی، در این کنگره انواع نضالت ها و دسته بندیهای مختلف شد تا یک عده از جوانهایی که انقلابی تر، رادیکال تر و اهل کار بیشتر بودند و اهل سکوت و مصالحه نبودند، و حسابگریهای سیاسی معینی نداشتند وارد دستگاه رهبری جبهه ملی نشوند.

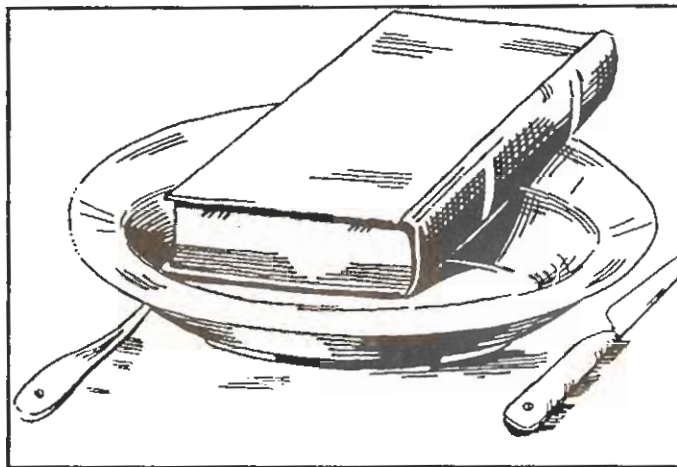
سرانجام جبهه ملی بعنوان یک دستگاه ورشکسته در انقلاب ایران شرکت کرد. بعنوان تکه پاره ای، تکه تخته ای که آنجا با جریان سیل انقلابی جلو می آمد، بعد هم همین سیل آن را کنار زد. بنابراین، اندیشه دموکراسی در واقع و اندیشه پلورالیسم، اندیشه خدمت دوره ای به جامعه و احساس مسئولیت در مقابل جامعه و پرورش عناصر جدید برای آتیه- این مهمترین نکته ای است که در تاریخ باید از دموکراسی آموخت- پرورش عناصر جدید برای قبول مسئولیت در آینده پس از اینکه ما رفتیم. دنیا دنیای فانی است. و این تا حد زیادی محصول دوران کنونیسم است. اگر چه ایرانیان همیشه در تاریخ جاه طلب بوده اند. ما باید توجه داشت- من نمونه های تاریخی زیادی دارم- که مسئولین حکومتی ایران هر گذشته سلسله هایی که در ایران حکومت میکردند همیشه دنبال این بودند که عناصر یا فراسات، یا هوش، یا هویت، زنگ و کارخان را از کوهکی بیارند و تربیت کنند و اینها را به مقامات بالا برسانند چه اینها بچه آشپز بوده باشند، چه بچه قراش بوده باشند چه بچه ماهیگیر. مثالهای زیادی در دوره صفویه داریم. در دوره قاجار داریم. امیر کبیر از نمونه های خوب این موضوع است. وزیرانی از دستگاههای صفویه را می شناسیم که آدمهایی بودند که بچه دهقان بودند؛ بعدا کشف میشدند توسط پادشاهان صفوی. مثلا فلان پادشاه در گذار شکار از هوش و فراسات بچه ای خوشش می آمد و او را می آورد تربیت می کرد، بعد که بزرگ می شد، به سمت خزانه داری مملکت منصوب می شد. با چشم عناد و حسد و رقابت به اینها نگاه نمی کردند. اما در دوران معاصر که به اصطلاح همه چیز باید بهتر بشود، متأسفانه ما با این پارادوکس روبرو هستیم که رهبران یک نهضت ملی اجازه نمی دهند که آدمهای باهوشی که زیر دستشان هستند اصلا بالا بیایند، برای اینکه میترسیدند اینها رقیب جاه و مقام شان بشوند و رهبری را از جنگ اینها بیرون بیاورند، به عبارت دیگر در ایران چیزی بنام بازنشستگی سیاسی وجود ندارد. بازنشستگی و مرگ دو نسخه ای هستند که با هم صادر میشوند. در آمریکا، یکی می آید ۸ سال و حداکثر ده پانزده سال مسئول حکومتی است، فرماندار است، رئیس جمهور است بعد هم کنار میرود آنکه رهبر حزب است. بعد از ۸ سال کنار میرود..... اصولا در دموکراسیهای غربی افراد بعد از یکدوره کنار میروند. و معمولا خاطراتشان را هم می نویسند. ولی اینها نه میروند کنار نه خاطراتشان را می نویسند و مردم محکوم اند که وجود بیحاصل یک عده را بنام رهبر تحمل کنند. رهبران جبهه ملی بعد از مصدق نه تنها کاری

این بود که يك مشت آمد دست نشاندۀ كامبخش، يك مشت هم در دستۀ اسکندری، غیره هر جناحی در درون حزب دست نشاندگان خودش را داشت و بله قربان گوهای خودش را بوجود میآورد. در جبهه ملی هم همین گونه بود. این در واقع آثار همان تفکر استثماری «استعمار تاریخی مضاعف» است که قبلا به آن اشاره کردم. مصدق و خمینی بعلت اینکه هنوز خیلی سنتی تر بودند و پیوندشان با جامعه قبل از استعمار در ایران قوی تر بود هنوز میتوانستند از آن شیوه های سنتی استفاده کنند. با این تفاوت که مصدق از غربی ها بیشتر آموخته بود تا خمینی.

رحیم خانی: شما به فقدان دموکراسی درونی در مورد حزب توده و جریانات مربوط به جبهه ملی اشاره کردید و اشاره کردید که این نیروها به این دلیل که در درون خودشان با دموکراسی آشنا نبودند نمی توانستند در جامعه هم پیام آور آزادی باشند و نمی توانستند فکر دموکراسی را گسترش دهند و نمی توانستند جامعه را با افکار و نظریات دموکراتیک بیشتر آشنا کنند. این خصوصیات را شما مختص حزب توده و جریانات وابسته به جنبش ملی میدانید یا اینکه کلا جریانات سیاسی ایران را در يك چنین چارچوبی ارزیابی می

نیروهای اجتماعی و مسایل سیاسی جامعه با معیارهای فکر و روش دموکراسی و پلورالیستی نزدیک میشویم و از طرف دیگر به آن روشی که شما اشاره کردید و من اسمش را میگذارم سنت پدرسالارانه یا ملایم تر بگویم «دموکراسی پدرسالارانه» یعنی مصدق شخصیتی بود ماوراء مجموعه همه احزاب و سازمانها و چه شخصیت های دیگر. من میخواهم بگویم که اتفاقا این یکی از نقطه ضعفهای جنبش دموکراسی در ایران میتواند باشد. اینرا شما با توجه به سنت جامعه ایران چگونه توضیح میدهید؟

خسرو شاکری: بله. این نکته شما درست است به این معنا که مصدق در این امر موفق نبود. آنچه که من به آن اشاره میکنم این



کنید؟

خسرو شاکری: تا آنجا که من اطلاع دارم و تحقیق کردم و البته این تحقیقات هنوز کامل نیست و کافی نیست، ولی باز تا آنجایی که می توان گفت بطور مقدماتی بنظر میرسد همین سیستمی که در جبهه ملی و حزب توده حاکم بود در سایر گروههای اجتماعی ایران مثل فدائیان و مجاهدین هم حاکم بود. اینطور بنظر میرسد-البته باید این نظر را از طریق آشنائی دقیق تر با خاطرات فعالین این سازمانها سنجید و با نظرات و خاطرات فعالین این سازمانها محک زد.

اما تا آنجا که من میدانم انشعابات متعدد در سازمان فدائیان خلق، ناشی از حاکم بودن همین روحیه غیر دموکراتیک بوده است. اینکه هر رهبری میخواست زیر دستانش را یا رفقای نزدیکش را تبدیل به مهره ها و عوامل خودش بکند، نه بعنوان همکارانی که با آنها بحث و مشورت دموکراتیک بکند، و دیالگ و گفتگو و آموزش متقابل را مبنای کار قرار دهد، بلکه اطاعت و فرمانبرداری را اصل کار می دانست. این البته منوط به تحقیق بیشتر است ولی گرایش به همین سمت بوده است، و بنظر غیر طبیعی

است که مصدق آغاز به اعمال سنتی کرد که بعلت اینکه مجموعه اوضاع و احوال نامساعد بود زود شکست خورد. در اینجا ما وارد تحلیل علل شکست حکومت ملی و موفقیت کودتا نمیشویم. آن مبحث دیگری است. آنچه من میخواستم بگویم این است که مصدق آگاهی داشت به این مطلب که باید عناصر شایسته، کاردان با ذوق و با فراست را تربیت کرد و به آنها فضا داد بیاموزند و جای رهبری را بگیرند. بنظر من آقای خمینی هم دقیقا همین کار را کرد. اگر چه آموزش آقای خمینی از دستاوردهای دموکراسی غربی خیلی کم بود. یعنی بعلت ناآشنائی با زیانهای فرنگی و اینها، ولی بعلت آشنائی دقیق خمینی با مسایل جامعه ایران که بنظر من خیلی به آنها وارد بود و از این نظر آموخته بود به این نکته آگاهی داشت که بعنوان پیرمردی که این انقلاب اسلامی را رهبری کرده فنانی است و رفتنی. پس باید بجای او آدمهای کاردانی بیابند. او میکوشید برای حفظ جمهوری اسلامی که خود بوجود آورده بود کسانی را تربیت کند که بتوانند این سیستم را اداره بکنند و حفظ بکنند. متأسفانه چنین آموزشی نه در حزب توده بود و نه در رهبری جبهه ملی. در حزب توده کوشش

نکردند بلکه بعثت عدم درایت شان لطمات زیادی به نهضت ملی زدند. مردم را از سیاستمداران مایوس کردند. سیاستمدارانی که البته بیشترشان از نظر مالی و غیره و ذالک شریف بودند ولی از نظر سیاسی بیحاصل. این شیوه ای که رهبران جبهه ملی بکار بردند بعد از به زندان افتادن مصدق درست خلاف آن کاری بود که خود مصدق میکرد. به این مساله توجه کنیم. این آقایانی که با مصدق یار و یاور شدند خودشان چیزی نبودند، نه شهرتی داشتند. مصدق گشت و این ها را دانه دانه پیدا کرد آورد از هیچ به همه چیز تبدیلشان کرد. یعنی آدم های درستکاری را که برخلاف مسئولین حکومتی شاه در ایران شریف بودند ولی گمنام، اینها را آورد و به آنها مقام داد و از سوی آنان هیچ احساس خطر هم نمیکرد که مبادا جانشین بشوند. اگر چه آدمهای جاه طلبی مثل بقایی و مکی هم بودند که میخواستند جانشین مصدق بشوند و حاضر بودند با سفارتهای خارجی هم رفت و آمد بکنند و مذاکره بکنند که جانشین مصدق بشوند، و صدماتی هم زدند در این زمینه به مصدق و البته جانشین اش هم نشدند. زاهدی جانشین مصدق شد، در جریان کودتا. در شیوه مصدق بهترین نمونه اش فاطمی است. يك جوان ۲۸-۲۹

ساله را یافت که در او از نظر سیاسی استعداد غریبی دید. و نیز از نظر فراست سیاسی، شعور سیاسی کاردانی و مقاومت. به او بال و پر داد و او را بزودی کرد سخنگوی خودش، سخنگوی پارلمانی اش، و وزیر خارجه اش و تقریبا نفر نوم دولت اش. اما تمام این آقایان که در رهبری جبهه ملی بودند با فاطمی دشمن بودند و مخالف بودند، ولی این رفتار مصدق به يك معنا همان بود: رفتار سنتی باضافه آموزشهایی از اروپا که باید کارهای آتیه را تربیت کرد. به آنها امکان داد در کنار ما بیاموزند. و این کارها هم باید در عین حال رعایت پختگی کسی که به اینها امکان را میدهد بکنند و از او چیز بیاموزند. این روش مصدق که در واقع سنتی است، برآیندی است از آموزش اروپائی و آموزش سنتی در ایران و برآیند بسیار خوبی است بنظر من، در جبهه ملی از بین رفت.

رحیم خانی: در همین جا سؤالی که برای ما پیش میاید برمیگردد به همین روش دکتر مصدق که شما از آن بعنوان سنتی از آموزش سنتی ایران و داده هایی از آموزش دموکراسی غربی یاد کردید. در واقع در دوران مصدق از یکطرف در شیوه حکومت و در برخورد با

میاید اگر اینطور نبوده باشد.

رحیم خانی: اشاره کردید به اینکه هم مصدق و هم خمینی (بیشتر) با سنت فکر سیاسی، سنت اجتماعی و فی الواقع روانشناسی جامعه ایران آشنایی داشتند و بر این مبنا هم تلاش میکردند که از این اهرمها استفاده بکنند. مصدق با کیفیتی دیگر بگونه ای دیگر تلاشش در این بود که سنتزی بوجود بیاورد از فکر تربیت سیاسی در ایران و فکر و آموزش دموکراتیک اروپای غربی، و خمینی با اهداف و انگیزه های دیگر و بطور کلی متفاوت. حالا اگر میشود در مورد خود مساله رابطه رهبران با جامعه، (رهبرانی که میایند بالاتر و فراتر از جریانات سیاسی قرار میگیرند، حتی جریاناتی که خودشان بوجود آورده اند، و فی الواقع يك نوع رابطه مستقیم با جامعه برقرار می کنند و يك نوع رابطه پدر سالانه با جامعه دارند) و در زمینه های اجتماعی و فرهنگی این رابطه توضیحات بیشتری بدهید. و در عین حال در مورد تفاوت های مصدق و خمینی. چون هر دو را بگونه ای میشود جزء رهبران کارسما تیک (با جذب) بحساب آورد.

خسرو شاکری: بحث در مورد تفاوت های مصدق و خمینی بعنوان دو رهبر سیاسی قرن بیستم ایران، دو رهبری که در سطح جهانی عرض اندام کردند و دول قدرتمند را به مبارزه طلبیدند، همآوردی کردند و موجب لرزش تن دول غربی شدند، و شرقی، کار دشواری است و به تحقیق بیشتر و تعمق بیشتر نیاز دارد ولی باز مقدمات باید گفت که شباهتهای زیادی هست به این معنا که هم مصدق و هم خمینی به حفظ و کاربرد يك سلسله از سنت های تماس با مردم، ایجاد رابطه مشخص، سازماندهی سنتی و تکیه به نهادهای اجتماعی آگاهی داشتند. مصدق بیشتر از سن اروپا ملهم بود و سعی می کرد از اینها سنتز بدهد. مثلا در نامه هایی که به جبهه ملی اروپا در سالهای ۶۰ نوشت گفت جبهه ملی باید سازمانی باشد متشکل از احزاب که هر کدام برنامه و تئوری اجتماعی خودشان را داشته باشند. بنابراین به دو نکته اساسی بر می خوریم: يك اینکه جامعه باید دارای احزاب سیاسی باشد. هر کدام عقیده و نظر خود را داشته باشند یعنی پلورالیسم. یعنی دارای نهادهای اجتماعی-سیاسی، احزاب، باشند. دوم، برنامه های اینها و بعد آزادی انتخاب برنامه، سوم، تعدد احزاب، بنابراین پلورالیسم و پرهیز از جبهه یگانه ای که خطرات بروز فاشیسم و دیکتاتوری را تقویت می کند. تکیه مصدق بر پارلمانتاریسم. پارلمانتاریسم یعنی غربی کلمه نمی تواند يك سیستم دیکتاتوری باشد. خیلی دیکتاتورها هم پارلمانهایی داشتند که قلابی

بودند و مثل رژیم شاه که نمایندگان آنها دستچین خودشان بودند، ولی کسی اینها را بعنوان پارلمان جدی نمی گرفت. پارلمان بعنوان چیزی که در ۲۰۰ سال اخیر در اروپا کم و بیش نظرات مختلف را منعکس کرده و حداقل دو جناح اجتماعی را منعکس کرده که در رقابت با هم روی برنامه های اجتماعی برای کسب نظر مردم مبارزه می کردند. مصدق به این مساله تکیه میکرد. اینرا هم بگویم که به نظر من، و بر خلاف آنچه که مورخان استعماری اشاعه داده اند خمینی يك فوندامنتالیست یا بنیادگرا نیست به این معنی که بخواهد برگردد ظاهرا به صدر اسلام. و این مساله آشکاری است که از چشم بسیاری دورمانده. مساله خیلی ساده ای است و آن اینست که خمینی بر خلاف ادعای مورخان استعماری کسی است که مجلس ایجاد کرده، مجلس شورای اسلامی. چیزی در تاریخ سنتی اسلام بنام مجلس وجود ندارد. مجلس خبرگان ایجاد کرده، شورای نگهبان ایجاد کرده. اینها اندیشه هایی هستند که خمینی از طریق مبارزه اجتماعی، مبارزه اجتماعی مردم، مردمی که در انقلاب به آنها تکیه کرد و نیز از دستاوردهای دموکراسی در جهان گرفته و تبدیل به نهادهای جدید کرده است، یعنی شبیه همان نهادهایی که مصدق پیشنهاد میکرد. من فعلا به برنامه های اجتماعیشان کار ندارم، فقط به خود همین نهادها اشاره میکنم.

رحیم خانی: ولی در خود همین زمینه رابطه با نهادهای اجتماعی، چگونگی تلقی مصدق از این نهادها و تلقی و برخورد خمینی با این نهادها تفاوتی اساسی وجود دارد. يك ایده بنیادی يك ایده فوندامنتالیستی که همان حاکم بودن ولی فقیه بر همه نهادها و بر همه سیاست هاست در دیدگاه خمینی وجود دارد.

خسرو شاکری: نه اینچنین نیست. اگر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را بدقت بخوانید می بینید چنین چیزی صحت ندارد: قدرت، یعنی حاکمیت، «موهبتی است الهی» که از طریق مردم به ولی فقیه یا ولی امر تفویض میشود این یعنی حاکمیت مردم «Souveraineté Populaire» شبیه همان چیزی است که در مشروطه بود، یعنی سلطنت «موهبتی» بود الهی که از طریق مردم به شخص پادشاه تفویض می شد. اصل، اصل، Souve- raineté Populaire یعنی حاکمیت مردم است. اینها را بدقت بخوانیم. (و من در اینجا کاری به سیاست ندارم، بلکه يك سند سیاسی-تاریخی را در مورد نهاد فقیه تفسیر میکنم). بنظر من نهادها، نهادهایی هستند که دستاورد انقلاب اند و آقای خمینی هم بعنوان عامل تاریخی ایجاد این نهادها، ملهم از این

خواست عمومی است که «آقا ما در این جامعه نهاد میخواهیم و این شباهت های زیادی به مصدق دارد. برای اینکه اینها محصول تاریخ اند. نمی توانند نباشند. یعنی اگر غیر از این باشد بنظر من مورد سؤال است. ولی چون معمولا دقت نمی کنیم و بیشتر دستخوش احساسات می شویم، احساسات ناشی از مخالفت با بخش هایی یا کل ایدئولوژی جمهوری اسلامی، اصل قضیه یعنی حاکمیت مردم را که دست آورد انقلاب است نمی بینیم. اگر کسانی بنشینند و مذاکرات مجلس شورای اسلامی را بخوانند می بینند يك تفاوت اساسی بین مذاکرات مجلس شورای اسلامی و مجلس شاه وجود دارد: ولی اصل است. نمیخواهم بگویم انتخاباتش آزاد بود اینرا نمیخواهم بگویم. میخواهم بگویم کسانی که رفته اند آنجا نشسته اند تا حد زیادی نظرات اهالی محلشان را انعکاس میدهند. خواستهای مردم محلشان را مطرح می کنند؛ این که به آنها داده اند یا نداده اند، امر دیگری است. و جناح بندیها، جناح بندیهای حزب مردم و حزب رستاخیز شاه نیست. جناح بندیهای هستند که از زمینه جامعه ایران نشأت می گیرند. ممکن است بگوئیم که تمام جناحهای جامعه ایران در این مجلس منعکس نیستند. این درست است اما آن جناحهای که منعکس هستند انعکاس واقعی بخشهایی از جامعه را دارند و این تفاوت اساسی دارد و این نتیجه انقلاب است. نتیجه کودتا میشود مجلس شاه، نتیجه انقلاب میشود مجلس شورای اسلامی. اگر ما این ظرافت را در تاریخ ملکتمان نبینیم آنوقت فقط دنبال احساساتمان رفته ایم.

رحیم خانی: حالا با توجه به مجموعه صحبت هایی که داشتیم کلا موانع فکر دموکراسی و پیشرفت آن در ایران (یا در جوامع مشابه ایران) بطور عمده کدامها هستند؟ و در اوضاع کنونی روشنفکران ایرانی، نیروهایی که با مسایل فکری و فرهنگی و اشاعه فرهنگ و فکر اجتماعی در ایران سروکار دارند از چه زمینه هایی برای پیشبرد فکر دموکراسی و ارتقاء اندیشه و فرهنگ جامعه میتوانند استفاده بکنند؟

خسرو شاکری: موانع پیشرفت فکر دموکراسی و ایجاد يك جامعه پلورالیستی در ایران موانع تاریخی هستند به این معنی که هم محصول استبداد سنتی جامعه ایران هستند و هم محصول دوران استعمار که آن جریانات استبدادی را هم تقویت کردند و هم موانع جدیدی را که قبلا نبوده ایجاد کردند.

اما تا آنجا که مربوط به اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی میشود متاسفانه باید

صفحه آزاد

کعبه یا ترکستان

بدون برخورد طبقاتی نمیتوان بدرستی سخنی از مکرکراسی، قانونیت و عدالت اجتماعی به زبان آورد. برخورد به مباحثی اینچنینی لازمه داشتن تعریف مشخص از دولت و طبقه است. این اصل بایستی همچون آینه ای تمام نما پیش روی ما باشد چرا که انحراف از این اصل باعث اشتباهات تئوریک بسیار خواهد شد. چگونه میتوان از مکرکراسی و قانونیت سخن راند بدون آنکه ماهیت طبقاتی دولت را مد نظر نداشته مکرکراسی-دولت- طبقه اجزای تفکیک ناپذیری هستند که بایستی همیشه در کنار هم مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند. (بخصوص اینکه در رابطه با کشورهای تحت سلطه امپریالیسم باشد). مقاله «مکرکراسی، قانون و تمدن تفکیک ناپذیرند» نوشته رکشتگر بدون از تمامی این «چاروچنگالها» نوشته شده که خود بخوبی بینش فکری او را نسبت به مسائل حادیه که در جنبش ما جریان دارد نشان میدهد. در حوصله این نوشته نیست که نسبت به تمامی بند بند جملات موضع گرفته بلکه مقصود نشان دادن جوهره فکری رکشتگر نسبت به مسائل مطروحه است.

رکشتگر بنا به عادت همیشگی اش عجولانه از همه میخواید حول اطاعت از قانون و گرفتن نهی به مکرکراسی جمع شوند غافل از اینکه کدام قانون و مکرکراسی و یا چه مضمون طبقاتی، چیزی که اصلا در مقاله رکشتگر بچشم نمیخورد همین برخورد طبقاتی است. همانطور که پیشتر گفته شد نمیتوان از چنین مقولاتی صحبت کرد بدون اینکه بخواهیم از طبقات سخن بزیان نیاوریم. در اینجا کمی مکت کرده، به عین نوشته رکشتگر توجه میکنیم:

«امروز نیز برای چه حکومت توتالیتر را کنار گذاشته و به مکرکراسی ایمان آورده، اعتقاد و تعهد نسبت به قانون و قانونیت دارای اهمیت حیاتی و شرط لازم برای آزادیخواه شدن و آزادیخواه ماندن است.» یا اینکه میگوید:

«مبارزه با سلطه طلبی، زورگویی و زیاده خواهی های قدرت های بزرگ زمانی مؤثر است که از موضع مکرکراسی و قانونیت صورت گیرد. این مبارزه باید بتواند افکار عمومی جهانیان را با خود همراه کند و یا دست کم در برابر افکار عمومی جهانیان قرار نگیرد. این مبارزه باید سمپاتی آزادیخواهان جهان را برانگیزد. در غیر اینصورت ها ضعیف تر و آسیب پذیرتر می شویم. هر قدر هم که محق باشیم خارج از این عرصه این حرف است که محق خواهد بود. باید این را بیکار و برای همیشه بفهمیم.»

کدام انسان خردمند است که از بی توجهی و بی تعهدی نسبت به قانون طرفداری کند؟ مگر تاکنون مبارزات دلاورانه خلقهای فلسطین، نامیاء، نیکاراگوئه و... جدا از این چهارچوب صورت گرفته است؟ مگر سازمان ملل در چهارچوب قوانین بین المللی کشور فلسطین را به رسمیت نشناخت؟ چرا اسرائیل و امریکا بعد از چند دهه (علیرغم نظم نوین جهانی II) حاضر به قبول مصوبات سازمان ملل نیستند؟ مگر میتوان به مسئله فلسطین، نامیاء، نیکاراگوئه بدون برخورد به منافع طبقاتی طرفهای متخاصم نگرستی و مسئله را فیصله داد؟ رکشتگر از همه میخواید مبارزات خود را از موضع مکرکراسی و قانونیت پیش ببرند بدون اینکه مشخص کند از کدام قانون و مکرکراسی. او دو نگرش متفاوت به قانون را مطرح و به جانبداری از تربیت قانون پذیر میرسد و برای اثبات ادعایش سقراط را مثال میزند. رکشتگر با این استدلال میخواید این تصور غلط را جا بیندازد که بالاخره بایستی تابع قانون بود. هر قدر قانون بقیه در صفحه ۶

کند. یعنی کسب اعتماد مردم بجای کسب قدرت. اگر اپوزیسیون بتواند این مسئله را برای خودش حل کند که از امروز تا ۲۰ سال آینده تا ۱۵ سال آینده حالا تعداد سالش مهم نیست- من میکوشم برای اینکه اعتماد از دست رفته مردم را جلب کنم نه بخاطر اینکه ضرورتا به قدرت برسم بلکه وسیله ای بشوم تاثیر آنچنان در جامعه داشته باشم که حرفهایم لورر داشته باشد، در جامعه و مردم حرفهای مرا بپذیرند بعنوان کسی که نظر تحلیلی درست در مورد مسایل مبتلا به جامعه میدهد و بعنوان کسی که قادر است کوشش بکند و کارهای برجسته مملکت را جلب بکند برای اینکه بیایند بسوی خدمت به جامعه. کادرهایی که مملکتشان را ترک کرده اند و الان متاسفانه رفته اند در خدمت جوامع مختلف غربی هستند. لذا چون در میان توده موسیع مردم به اپوزیسیون اعتمادی نیست و خیلی از توده های مردم دیگر این اپوزیسیون را نمی شناسند (۱۲ سال از این انقلاب گذشته) سخن از اینها در ایران نیست. ده سال دیگر ممکن است اصلا هیچکس اینها را نشناسد، اصلا اسم این رهبر آن رهبر، این گروه یا آن گروه را نشنیده باشند، مگر اینکه تک و توک اینجا و آنجا برخی خانواده ها یادشان مانده باشد ضررهایی که از این سازمانها ایده اند، تعریف بکنند. داستانی که شبیه ۲۸ مرداد و فردای آنست. ما در آن دوره بودیم. میدانیم. بنابراین گروههای اپوزیسیون باید کوشششان در این جهت باشد که اعتماد مردم را جلب بکنند. راهش بنظر من این است که اعلام بکنند طرفدار کسب قدرت نیستند، یعنی علت شرکتشان در سیاست خدمت به مردم است نه نشست بر سر قدرت. چون مردم بدین هستند به رهبران سیاسی. وقتی که جامعه ای مثل جامعه ایران که اینهمه توسرش خورده از یونانی و عرب تا مغول و انگلیسی و آمریکایی و روس و ترک همه بهش تجاوز کرده اند و رهبران مخطفی بهش حکومت کرده اند و از بیشترشان نیرنگ خورده اند، جمع بندی اش در این ضرب المثل منعکس است که می گویند «از گمراهی پرسیدند نامت چیست؟ گفت رهبر، جمع بندی تاریخی که مردم ایران دارند از رهبری در این ضرب المثل کوتاه منعکس است که هر کس به خودش می گوید رهبر در واقع گمراه است. در چنین فرهنگی مردم بلا دیده طبیعتا دنبال هیچ گروه سیاسی نمی روند حتی اگر در جمهوری اسلامی خیلی به آنها بد بگذرد، یعنی می گویند آقا ممکن است از این بدتر هم بشود. بنابراین دنبال این گروهها نخواهند رفت.

ادامه دارد

گفت که در هر دو جهت این اشکال وجود دارد. یعنی هم جمهوری اسلامی مانع شده که نیروهای مخالف در جامعه شرکت فعال سیاسی داشته باشند و هم اگر این مخالفین کنونی (یعنی سازمانهای سیاسی که بیشترشان در تبعید هستند- حداقل رهبریت این سازمانها-) به حکومت میرسیدند همین بلا را سر طرفداران جمهوری اسلامی می آوردند. یعنی این یک جانبه نیست بلکه دو جانبه است. حالا برای رفع این مساله چه باید کرد؟

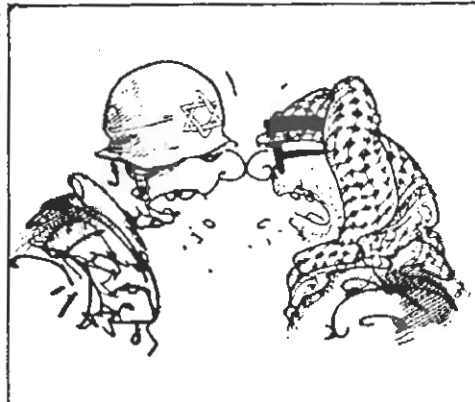
بنظر من طبیعی است که جمهوری اسلامی، مانند هر حکومت دیگری، بخواهد همچنان بر سر قدرت باقی بماند آقای میتران در فرانسه از طرق مختلف و از جمله از طرق نامشروع سعی می کنند که در قدرت باقی بمانند این تقلبات انتخاباتی که در غرب گرفته میشود گاه بگاه توسط روزنامه نگاران نشان میدهد که در غرب هم برای باقی ماندن بر سر قدرت، توسط کسانی که بر سر قدرت هستند همه چیز بطور مشروع انجام نمی گیرد. بنابراین این یک گرایش طبیعی همه کسانی است که در سر قدرت هستند تا بخواهند همچنان در قدرت باقی بمانند. این بستگی به امکانات و کوشش هایی دارد که اپوزیسیون و مخالفین میتوانند انجام دهند برای اینکه برنامه بهتری را به مردم ارائه دهند، اطمینان مردم را جلب بکنند تا مردم در یک انتخابات آزاد به آنها رای دهند و آن دولتی را که سرکار هست پائین بکشند. اشکال ایران این است که مردم به هیچ کسی اعتماد ندارند بعید میدانم که مثلا همه مردم که نه فقط بعلت سختیهای که در این ده-دوازده ساله کشیده اند: جنگ، بی پولی، بیکاری، وضع بد اقتصادی، محدودیت های مختلف فرهنگی و اجتماعی نسبت به حکومت حاضر اعتماد داشته باشند، اگر چه میتوان گفت که بیشتر مردم در آغاز طرفدار این حکومت بودند، اما روبرو اعتمادشان کمتر شده است. ولی وضع اپوزیسیون بدتر از وضع رژیم است، یعنی بعلت اینکه اپوزیسیون نتوانست تصویر درستی از خودش بدهد و در زمینه های بسیاری دچار اشتباه شد. اعتماد مردم و آن جناحهایی از مردم، آن بخشهایی از مردم نسبت به اپوزیسیون نظر مثبت داشتند، نظرشان عوض شد و بنظر یکی از دلایل انشعابات در سازمانهای اپوزیسیون همین این است که مردم دنبال سازمانهای سیاسی نیستند. وقتی مردم دنبال سازمانهای سیاسی نیستند بقول معروف سلمانها هم سر خودشان را میترانند.

یکی از راههایی که اپوزیسیون باید برگزیند برای اینکه به مردم خدمت کند، نه اینکه به قدرت برسد، اینست که اعتماد مردم را جلب

زان وفاداران و یاران یساد

شهریور ماه امسال سوّمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی توسط رژیم اسلامی است. در شهریور ۱۳۶۷، جلادان حکومت اسلامی به دستور خمینی، بیش از دو هزار تن از زندانیان سیاسی ایران را ظرف چند روز با قساوتی باورنکردنی اعدام کردند و پنهان از چشم مردم در گورستانهای جمعی دفن کردند. انسانهایی که به بلندای قامت همایون هبیت اله معینی، رهبر سازمان فدائیان خلق ایران، حسین اقدامی و... افرادی که گل های سرسید جامعه ما بودند تنها به این دلیل اعدام شدند که حاضر نبودند زیر فشار و زور رژیم اسلامی تسلیم گردند. آنها جان دادند

نظمی نوین در خاور میانه؟



نلس رانجام دریایان ششمین نور دیدار جیمز بیکر، وزیر امورخارجه آمریکا از اسرائیل و کشورهای عربی منطقه، قرار است در اکتبر سال جاری یک کنفرانس صلح برگزار شود. هنوز ترکیب دقیق شرکت کنندگان در این کنفرانس و بویژه ترکیب نمایندگان فلسطین معین نشده و روی آن بحث های حادی در جریان است، ولی تصمیم برگزاری این کنفرانس که به ابتکار دولت آمریکا و حمایت شوروی، اسرائیل و سوریه و برخی دیگر از کشورهای عربی صورت می گیرد، به نظر مبتکران آن، باید پایه گذار آغاز نظم نوین در خاورمیانه باشد و بویژه مساله ی اسرائیل و فلسطین و اسرائیل و اعراب را در مسیر حل شدن به جریان اندازد.

کرده است سازمان ملل را از این موضوع دور نگه دارد. بنا بگذارش نیویورک تایمز، جرج بوش در برابر پیشنهاد حافظ اسد که برای بازیابی بلندی های جولان پیشنهاد داده بود که کنفرانس صلح زیر نظر سازمان ملل تشکیل شود، مطرح کرده است که بنظر او سازمان ملل باید صرفاً یک ناظر به کنفرانس اعزام دارد که آن هم حق سخن گفتن نخواهد داشت. یعنی سازمان ملل، بعنوان یکی از قربانیان جنگی که خود برای آن پوشش حقوقی تأمین کرده بود، از موقعیت ارگان مسئول سازماندهی کنفرانس بین المللی، به موقعیت ناظری که باید یادداشت هائی برای انتقال به سایر اعضای این نهاد تهیه کند، تنزل پیدا کرده است.

اما غیرم اظهار اطمینان مکرر جرج بوش و جیمز بیکر مبنی بر چشم انداز مثبت صلح در خاورمیانه، مقدمات و نحوه ی تدارک کنفرانس، موانع و سئوالات زیادی در برابر این چشم اندازی گذارد و آن را بیشتر به اجلاسی یکجانبه بر اساس خواست های دولت اسرائیل و در نتیجه فاقد شانس موفقیت تنزل می دهد.

المللی، یک کنفرانس بین المللی نیست بلکه کنفرانس منطقه ای است. در طرح اولیه ی آمریکا حتی دولت های اروپائی نیز که موافق ابتکار آمریکا بودند، جانی نداشتند. تنها پس از ابراز مخالفت برخی از این کشورها بود که آمریکا اعلام کرد که دولت هائی اروپائی باید نقش خود را در این کنفرانس ایفاء نمایند. البته باز هم این نقش محدود به آن بود که نماینده کشوری که ریاست جامعه ی اروپا را بعهده دارد، در کنفرانس شرکت کند و حداقل در جلسه افتتاحیه، کنفرانس حق سخنرانی داشته باشد. ثانیا کنفرانس نه تحت نظر و نظارت سازمان ملل، بلکه زیر نظر آمریکا و در کنار آن شوروی پیش می رود. دولت آمریکا از آغاز تلاش

کنفرانس صلح پیشنهادی آمریکا در واقع مهر شرایط برگزاری خود، یعنی تعادل قوای ناشی از جنگ خلیج فارس را تماماً بر پیشانی خود دارد. این کنفرانس اولاً بر خلاف خواست سازمان آزادی بخش فلسطین و بسیاری از کشورهای اروپائی و عربی مبنی بر بررسی مساله ی فلسطین در یک کنفرانس بین

ثالثاً، در جریان تدارک کنفرانس، برخلاف مصویبات و تاکیدات سازمان ملل و نیز بر خلاف اشاره جرج بوش (یکبار در تمام دوره بحران خلیج فارس) به ضرورت حل مساله اسرائیل و فلسطین بر اساس قطعنامه های ۲۴۲ و ۲۸۶ سازمان ملل، حرفی از این قطعنامه ما و مفاد آن، که تخلیه مناطق اشغالی، شناسائی حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین و تشکیل دولتی مستقل برای آن مرکز آنها را تشکیل می دهد، در میان نبود. مقایسه این مقدمات با مواضع اسرائیل نشان می دهد که میان این دو انطباق کاملی وجود دارد

بقیه در صفحه ۲۵

حق اشتراك نشریه فدائی برای کشورهای اروپائی، سالانه معادل ۱۸۰ فرانك فرانسه، ۶ ماهه ۹۰ فرانك فرانسه و برای سایر کشورها به ترتیب معادل ۲۲۰ و ۱۱۰ فرانك فرانسه است. تقاضای اشتراك خود را همراه با حق اشتراك به آدرس فرانسه و حساب بانکی زیر ارسال دارید

انگلستان	سوئد	آلمان غربی	فرانسه
P.O.BOX226	KAR BOX7082	H.FEDAI	نامه های هیأت
LONDON N 1 1yn	S.17107 SOLNA	Pf.Nr3431	تحریریه را به
ENGLA ND	SWEDEN	1000BERLIN	آدرس سوئد
	PARIS	30,GERMANY	بفرستید

حساب بانکی
M.IRAJ
CCP:2002776-L